

MANCHESTER
1824

The University of Manchester

[یگدنز دربن, Nabard-i Zindagi. (۱)., Nabard-i Zindagi (1)]

Source: *University of Manchester*

Stable URL: <https://www.jstor.org/stable/community.28165677>

Rights Notes: Rights Holder - Image: The University of Manchester Library

JSTOR is a not-for-profit service that helps scholars, researchers, and students discover, use, and build upon a wide range of content in a trusted digital archive. We use information technology and tools to increase productivity and facilitate new forms of scholarship. For more information about JSTOR, please contact support@jstor.org.

This item is being shared by an institution as part of a Community Collection.

For terms of use, please refer to our Terms & Conditions at <https://about.jstor.org/terms/#whats-in-jstor>



University of Manchester is collaborating with JSTOR to digitize, preserve and extend access to
University of Manchester

JSTOR

نبرد زندگی

نشریه ماهانه بانظر هیئت تحریریه

«بهترین سئوالی که مغزمتفکرین عصر را مشغول داشته است»

نامه‌ای از مهندس نادر شرمینی به خلیل ملکی

آخرین تشیبات امپریالیسم در مصر حتی از طرف غرب محکوم و مطرود اعلام میشود این تجاوزناشی از خاصیت ذاتی سرمایه‌داری جنایت باراست آنچه در مجارستان بنام سوسیالیسم میگذرد آیا نمونه صحیح همزیستی مساوات آمیز موعود و سرمشق اصیل برای روابط بین کشورهای سوسیالیستی است؟

در آسیا و آفریقا چه خبر است؟

مشکلات قرن ما و راه حل‌های پیشنهاد شده :
ناسیونالیسم یا سوسیالیسم؟

هفته‌ها و حتی روزهای پر حادثه‌ای در عصر ما پیش می‌آید که سرعت جریان حوادث در روز معادل با سرعتی است که در قرون گذشته‌ها از صد سال بخت نکنیم، در ده سال آن سرعت مکتسبه به وجود نمی‌آید. قسمت اعظم مطالب این نشریه و از جمله، مقاله پیش از حمله اسرائیل و حمله متعاقب و مشترک انگلیس و فرانسه به مصر تهیه شده است. در زمان تحریر مقاله حوادث لهستان و مجارستان شروع شده بود اما وضع مصر بظاهر ساکت و آرام بود هر چند در این نشریه از موضوعهای روز بحث نمیشود، معذک حوادث در پشت سرهم با اندازه‌ای متقلب کننده هستند که بیشتر از یکبار در مدت مثلا یک هفته ته تنها اساس و پایه اوضاع دنیا، حتی تئورهای اجتماعی را دچار تحولات میکنند. در علم و زندگی و نبرد زندگی در مقام تقایم بلوک غرب و شرق و روش نیروهای مستقل از آن دو بلوک اظهار عقیده کرده بودیم که مرجع ترین عناصر بلوک غرب که بقایای امپریالیسم قرون گذشته‌اند در حال پوسیدگی و تحول می‌باشند، این نظر اظهار شده بود که تصور نمی‌رود در عصر حاضر تند رترین عناصر محافظه‌کار دنیای غرب دست به عملیات استعماری و نظامی از نوع آنچه در قرن نوزدهم مرتکب می‌شدند بزنند. بهمین مناسبت ما امکان همکاری با غرب را بیشتر قابل قبول و امکان پذیر معرفی کرده‌ایم تا همکاری با بلوک شرق که اساس و پایه یک توسعه طلبی متحرک و نوینی را گذارده است. علاوه بر این فرق، یک تفاوت فاحش دیگری بین این دو بلوک که نظریه ما را نسبت به بقیه در صفحه ۸۱

قاجحه مصر

در آسیا و آفریقا چه خبر است؟
از مسائل کنونی
سوسیالیسم

راه حل مشکلات قرن ما چیست؟
سوسیالیسم است یا کمونیسم -
سوسیالیسم دموکراتیک و...
مقاله پرفسور کول و جواب بان
انتقاد پروسوسیالیسم
دموکراتیک

سوسیالیسم در انگلستان -
منظره سیاست سوسیالیستی
در آسیا.
که و نیسم و اروپای شرقی

سئوالی که مغزمتفکرین عصر را
بخود مشغول داشته - ارزش
سیاسی رهبران کمونیست -
همزیستی مساومت آمیز؟ -
اسناد و مدارک

فرمان کوروش -
کاتال سوئز
جامعه شناسی

اداره اجتماع امری است علمی!
هتروادیات و تصاویر
رسم شاعری - رقص‌های
ملی و محلی و بال‌ت در یوگسلاوی

نامه‌ای از مهندس شرمینی

جناب آقای ملکی دوست گرامی و ارجمندم - گذشت ایام و مرور زمان درستی بسیاری از نظریات شمارا بنحوی درخشان به ثبوت رسانید . من امروز کاملاً قانع هستم که حق باشما بوده و رهبران حزب توده که شمارا تکفیر میکردند و جوانان حزبی از جمله مرا برضد شما تحریک مینمودند کاری بسیار غلط و ناجوانمردانه انجام داده‌اند . باین جهت من از صمیم قلب بمناسبت سوءظنی که نسبت بشما و عقائد شما داشتم پوزش میطلبم و صریحاً اعلام میکنم که درک نادرست مسائل اجتماعی و تأثیر محیط و احساسات تعصب آمیز آنروزها مرا مانند بسیاری از جوانان حزبی بطریق میراند که از تعقل و تعمق در باره نظریات شما دوری گیریم . نتیجه آن شد که سالها در کمراهی بسر بردیم و بر سرما آن آمد که میدانید .

من در برابر قدرت تشخیص علمی و شهادت اخلاقی شما که در برابر طوفانی از تهمت و افترا جسورانه پایداری نمودید سر تکریم فرود میآورم و ضمن آرزوی توفیق بیشتر شما و همفکرانان امیدوارم اگر بخت یاری کند پس از رفع گرفتارهای موجود و مداوای اعصاب فرسوده و متلاشی شده افتخار یابم از محضر شما و افکاران که طبعاً به علت دوری چندین ساله از مجموع آن اطلاع کاملی ندارم مستفیض گردم

با تقدیم احترام فراوان - مهندس نادر شرمینی

پس از انشعابی که از حزب توده بعمل آمد ، برای اولین بار یکی از رهبران برجسته و درجه اول حزب توده که ارزش تئوریک و سازمانی دارد فکر خود را از روی ایمان و عقیده عوض کرده و به سوسیالیسم دموکراتیک ایمان می آورد . اهمیت این عمل مهندس شرمینی از این لحاظ است که او یکی از افراد معدود و با ایمان رهبران حزب توده بوده که دارای ارزش تئوریک و سازمانی است و مانند اغلب رهبران آن حزب ایورتونیست نمیشد . مهندس شرمینی در اعمال سیاسی مضروخیانتکارانه سران حزب توده عملاً شرکت نداشت تنها از لحاظ ایدئولوژیک و سازمانی اهمیت داشت که امروز باشتباه آمیز بودن نظریات خودی میبرد و تحولات اخیر اروپای شرقی آخرین آثار تردید و ابهام را از جلو چشم او بر میدارد و یکی دیگر از فرزندان با ارزش میهن طرف میهن و سوسیالیسم دموکراتیک برمی گردد *

نبرد زندگی

نشریه

نبرد زندگی

آذر ماه ۱۳۳۵

شماره اول

در غرب خبری نیست!

مهم ترین سئوالی که مغز متفکرین عصر را
مشغول داشته است.

راه حل مشکلات قرن ما چیست؟
سوسیالیسم است یا کمونیسم؟

آیا سوسیالیسم و کمونیسم با هم وجه مشترک دارند؟
نظریات نبرد زندگی درباره دو مقاله مربوط بسئوالات بالا:

آقای پرفسور کول، یکی از جامعه شناسان انگلستان که در عین عضویت داشتن در حزب کارگر انگلستان یکی از جدی ترین منقدین حزب کارگر و سایر احزابی است که مجموع آنها زیر عنوان سوسیالیسم دموکراتیک نامیده میشوند؛ پرفسور کول یکی از بزرگترین تئوری دانان جبهه سوسیالیسم است که در انگلستان مکتبی بوجود آورده و سلسله انتشاراتی نیز منتشر می کند و کانونی برای جامعه کلیه سوسیالیست های انگلستان اعم از اینکه در حزب کارگر عضو هستند یا نه بوجود آورده است. مقالات و نظریات پرفسور نامبرده در کلیه کشورهای متمدن در جرائد مهم نشر میشود. بعضی از نشریات تئوریک کشور یوگسلاوی مقالات متعددی بقلم پرفسور کول برای خوانندگان خود عرضه میدارند.

این دانشمند در ضمن انتقادات جدی نسبت به حزبی که خود را از قرار معلوم

عنویت آنرا دارد بدو نکته بیشتر از همه تکیه میکند: اولاً اینکه سوسیالیسم - دموکراتیک باید تجدید نظر کلی وجدی در دکترین و یا مکتب اجتماعی خود بکند و یک راه حل منظم و جدی برای مواجه شدن با مشکلات اجتماعی عصر عرضه دارد. در همین شماره نشریه نبرد زندگی در باره یکی از نظریات اصلاحی پرفسور کول بحث شده است، او عقیده دارد که مهمتر و بالاتر از «دولت رفاه اجتماعی» که بیشتر به تعدیل دست مزد و حقوقها توجه دارد باید اساس مالکیت مورد توجه قرار گیرد. پرفسور نامبرده علاوه بر تجدید نظر در اصول مالکیت عقیده دارد که سوسیالیسم - دموکراتیک باید در سیاست کهنه و قدیمی خود نسبت به مسائل مستمره و کشورهای عقب مانده نیز تجدید نظر اساسی بکند و بتواند با نهضت های ملی آسیا و آفریقا و با نهضت سوسیالیستی آسیا همقدمی کند. در این مورد که توجه پرفسور کول را جلب کرده است اغلب ثوری دانان و جامعه شناسان جامعه سوسیالیستی اروپا همفکر می باشند اما در مورد موضوع دوم عده زیادی از متفکرین سوسیالیسم اختلاف عقیده با پرفسور نامبرده دارند.

موضوع دوم که مورد توجه پرفسور کول میباشد شکافی است که نهضت سوسیالیستی را در کشورهای اروپا تقسیم کرده است به جناح کمونیسم و سوسیال دموکراتیک. پرفسور کول که با اصطلاح از جناح چپ نهضت سوسیالیسم دموکراتیک میباشد نسبت به شوروی و اجزاب کمونیست بآن اندازه که دیگران بدبین هستند بدبین نمیشد و عقیده دارد که باین سلسله اقدامات و بحث ها میتوان اختلاف را از بین برد. در هر حال پس از تحولات اخیر در شوروی و تقاضاهایی که از طرف کمونیست ها برای همکاری و تشکیل جبهه واحد میشد «بین الملل سوسیالیست» ها این موضوع را مورد بحث و مطالعه قرارداد و بالاخره در ضمن قطعنامه که متن آن در شماره ۱۰ مجله - نبرد زندگی منتشر شد این همکاری را بطور صریح و قاطع رد کرد و در ضمن بیانیه دیگری که بمناسبت انتشار قطعنامه مذکور نوشته بود این عبارت دیده میشد که «سوسیالیسم و کمونیسم هیچگونه وجه مشترکی باهم ندارند». در اصل قطعنامه یادآوری شده است که «... تغییرات تاکتیکی کمونیست ها که در کنگره بیستم حزب کمونیست اتحاد شوروی ظاهر شد، دلیل کافی برای تغییرات صحیح در اصول و سیاست دیکتاتوری کمونیستی نیست...» اما قطعنامه مذکور راه را برای مذاکرات آینده بکلی قطع نکرده بلکه بازگذاشته و در حقیقت موکول به پیشرفت تحولات و تغییراتی کرده است که در جهان کمونیسم تازه شروع شده است. با این قطعنامه و خصوصاً قسمت اخیر آن سوسیالیسم دموکراتیک در حقیقت می خواهد در جریان حوادث دنیای کمونیسم تأثیر کند و آن تحولات را در جهتی که بسوسیالیسم منتهی خواهد شد زیر نفوذ قرار دهد. قطعنامه مذکور اینطور خاتمه می یابد: «شورای بین الملل سوسیالیست ها حداقل شرایط قبلی، حتی برای امکان شروع بهر نوع مذاکره در اینباب را، این میداند که نهضت - کارگری دموکراتیک و آزاد و اصیل در کشور هائی که قبلاً وجود داشت و دیکتاتوری کمونیستی آنها را حذف و دور انداخته است، از نو برقرار گردد».

بین الملل سوسیالیست ها آزاد شدن رهبران احزاب سوسیالیست و سوسیال - دموکرات و احزاب کارگری و دهقانی را در خود روسیه و کشورهای دست نشاند

نه اینکه فقط شرط شروع مذاکره قرار میدهد بلکه میخواهد اعلام کند که اینگونه اقدامات شاهد این خواهد بود که کمونیسم روسیه با اصول دیکتاتوری خود می‌خواهد لاقلاً تدریجاً پشت پا زند.

در اعلامیه بین‌الملل سوسیالیست‌ها سوسیالیسم بدین دموکراسی غیر ممکن اعلام می‌شود.

انتقاد پرفسور کول از بین‌الملل سوسیالیست‌ها :

آقای پرفسور کول در مقاله‌ای که در مجله سوسیالیستی نیوستیت مان اندنیشن منتشر کرده این اعلامیه بین‌الملل سوسیالیست‌ها را تخطئه می‌کند و بخصوص در مورد این جمله که «سوسیالیسم و کمونیسم وجه مشترکی باهم ندارند» بحث کرده و حتی بشکل موهنی بین‌الملل را مورد مذمت قرار میدهد. ماعین این مقاله را که انتقاداتی را بآن وارد می‌دانیم در ذیل این مقدمه که شاید زائد بر اصل است منتشر کرده و در عین حال جواب یکی از اعضای حزب کارگر انگلستان را به پرفسور کول که با نظریه ما تطبیق می‌کند منتشر می‌سازیم تا علاقه‌مندان بمطالعه این موضوعی که جهان متفکر امروز را بخود مشغول داشته بطور دقیق آنرا مورد توجه قرار دهند.

يك طبقه نوین اجتماعی که نه فتودال است و نه محافظه کار و نه سرمایه‌دار:

پس از جنگ اول جهانی نحوه نوینی از عدم تعادل اجتماعی بوجود آمده است که این عامل نه عبارت از فتودالیسم و نه سرمایه‌داری است. این عامل نوین با وجود اینکه هیچکدام از آن دو نیست معذکاً عاملی است که نبودن عدالت اجتماعی را تشویق و باعث ادامه دادن جامعه طبقاتی میشود و مانع مؤثری در مقابل ایده آل سوسیالیست‌هاست که وصول به هدف يك جامعه بی طبقه میباشد. این عامل عبارت از اینست که يك طبقه نوین اجتماعی در حال تکوین و ظهور است که افراد آن بدون اینکه سرمایه‌دار باشند و یا مانند فتودالها مالک زمین و دهقان باشند ممیزی و اداره کردن و نقل و انتقال و بکار بردن سرمایه‌های خصوصی و یا عمومی و ملی درید اختیار آنانست. آنها بدون اینکه سرمایه‌دار باشند از تمام مزایای سرمایه که سرمایه داران متمتع بودند استفاده می‌کنند در مواردی معتدل‌تر از آنان و در موارد دیگر حتی شدیدتر از آنان از امتیازات طبقاتی برخوردارند. اینها حقوق‌های گزاف می‌گیرند و بمناسبت «تسلط» بر سرمایه‌های خصوصی و یا دولتی و ملی، قدرت اقتصادی و سیاسی در دست آنها متمرکز میگردد، بنوعی که حتی سرمایه‌داران خصوصی دورانیهای گذشته هرگز دارای این قدرت مالی و سیاسی نبوده‌اند.

بطور خلاصه مزیت اجتماعی این طبقه نوین در حال تکوین و رشد تکامل اینست که بدون اینکه مالک سرمایه باشند بر سرمایه «تسلط» دارند. این تسلط بر سرمایه منشاء و منبع يك نیرو و قدرتی می‌گردد که حتی سرمایه‌داران قرن نوزده آنرا بخواب هم نمیدیده‌اند.

عناصر این طبقه نوین اجتماعی حتی در کشورهای عقب‌مانده کم‌کم ظاهر میشوند

مثلا در کشورهای عقب مانده می بینیم فرودگاههایی ساخته میشود و یا سرویسهای هواپیمایی بوجود می آید که ده ها میلیون صرف آنها می شود، اما عملا استفاده کنندگان از آن فرودگاهها و خطوط مسافرت ماوراء بحار اکثرا کارشناسان عالیمقام و اداره کنندگان و ممیزی کنندگان سرمایه های خصوصی و باعمومی هستند در صورتی که عامه مردم سهل است حتی طبقات بالای جامعه نیز قادر با استفاده از آن تأسیسات پر خرج نیستند، فقط آنها که سرمایه ها را اداره می کنند بعنوان کارمندان عالی رتبه و باکارشناس که حقوقهای گزاف می گیرند و بر سرمایه ها تسلط دارند می توانند از این مزایا استفاده کنند. ماشین های آخرین سیستم برای آنان وارد می شود ولو کس ترین هتل ها را پولهای آنان اداره میکند خانواده های آنان و بالاخره فرزندان آنان از بهترین مدارس و مساعدترین شرایط تحصیل استفاده میکنند که در آینده وظیفه اجتماعی آنان را بطور اثری اداره کنند.

«جامعه اداره کنندگان» و یا جامعه بوروکراتها :

هر چند از قرن نوزده بیعد عده ای از اقدام کنندگان و مدبران کارخانه ها وجود داشتند که از سرمایه های آن عده از سرمایه داران خصوصی که خود بمناسباتی قادر بکار نبودند استفاده می کردند، اما در آن دوره این عده فرع رژیم سرمایه داران بودند. در عصر حاضر اذاره کنندگان، ارتش بزرگی از کارشناسان و مهندسين و مدبران صنایع و کشاورزی بوجود آورده اند که در اغلب موارد استقلال خود را از سرمایه داران خصوصی بدست آورده و با تسلط بر سرمایه های بزرگ ملی و غیر آن خیلی نیرومندتر از سرمایه داران گردیده اند. این طبقه در حال تکوین و رشد حتی در مواردی بین عامه مردم و سرمایه داران نیرومند خصوصی نقش حکمیت بازی کرده از زیاده روی آنان جلو گیری کرده و باین شکل بک قدرت سیاسی و نیروی انتخاباتی پیدا میکنند و مقدمه حکومت خودشان را که حتی بتوانند بر سرمایه داران خصوصی حکومت کنند میریزند.

توجه دقیق با انتخابات آمریکا نشان میدهد که چگونه عده ای از روشنفکران فاقد سرمایه با استفاده از آراء و نیروی سیاسی طبقه کارگر و حتی استفاده از آراء بعضی از سرمایه داران کوچک می توانند مقامات حساسی را در حکومت مرکزی و حکومت محلی بدست آورده و عوض اینکه آلت دست و یا افزار سرمایه داری آمریکا باشند در حقیقت نقش حکم را بین کاپیتالیسم و نیروهای ضد کاپیتالیسم بازی می کنند. آن عده از کارمندان عالی رتبه و فرمانداران و سایر شخصیت ها که از راه آراء عمومی در آمریکا انتخاب میشوند در اغلب موارد تسلیم بلا شرط در مقابل سرمایه داران نمیباشند بلکه خود را مافوق سرمایه داران و کارگران تصور کرده و با ایفاء نقش حکمیت بک موقعیت خاصی برای خود احراز میکنند.

آقای ترومن رئیس جمهور سابق آمریکا با شدت در مقابل صاحبان سرمایه مقاومت میکرد و حتی قوانین ضد کارگری را تا رئیس جمهور بود مسکوت گذاشت و از قانون ارتجاعی معروف و موسوم به هارت-تافتلی در زمان ریاست جمهور خود استفاده نکرد. این ارتش روشنفکران و کارشناسان و مهندسين و اداره کنندگان که نه فتوادل هستند و

نه سرمایه‌دار و نه آلت و افزار حکومت سرمایه‌داری عبارت از طبقه‌نویسی هستند که در عین جلوگیری از اجحافات خارج از حد سرمایه‌داران ساختمان طبقاتی جامعه و امتیازات طبقاتی را حفظ می‌کنند. این عده عناصر طبقه نویسی هستند که مقدمات یک جامعه نویسی را که آنرا در زبان انگلیسی *Manageiral society* نامیده‌اند و ما آنرا «جامعه‌داره کنندگان» و بابورو کراتها نامیدیم بوجود می‌آید.

هر چند این گونه عناصر از لحاظ طبقات پائین و حتی از لحاظ سوسیالیسم ممکن است قابل استفاده باشند اما در صورتیکه در یک جامعه یک نهضت سوسیالیستی نیرومندی وجود نداشته باشد اینگونه عناصر مانع زرگی در مقابل از بین رفتن عدم تساوی اجتماعی بوده و ساختمان طبقاتی جامعه را حفظ می‌کنند. بنابراین این معلوم می‌شود که دشمن سوسیالیسم فقط فئودالیسم و سرمایه‌داری نیست بلکه این طبقه نویسی در حال تکوین، مدرن ترین و مجهزترین دشمن سوسیالیسم است که استثمار و ساختمان طبقاتی جامعه را در شکل نوین می‌خواهند ابدی سازند.

اشتهای پرفسور کول و بالاترین مظهر

«جامعه‌داره کنندگان» در عصر ما :

پیدایش طبقه نویسی اداره کنندگان و ممیزی کنندگان اقتصادیات و سیاست که «مسلط» بر سرمایه هستند در کشورهای غربی یک فعل و انفعالی است که لا اقل فعلا یک نمود فرعی در جنب سرمایه‌داری می‌باشد. این طبقه نه به حکومت واقعی و مطلق رسیده‌اند و نه اینکه می‌توان گفت در نقطه‌ای از دنیای غرب اساس و پایه تولید کالائی متکی باین اصول است. آقای پرفسور کول پیدایش این عامل نوین و عناصر خطرناک جدید در اروپا توجه دارد اما آنچه آقای پرفسور بکلی از توجه بآن غفلت دارد اینست که در نقطه‌ای از جهان امروز جامعه اداره کنندگان و یا بروکرات ها روی کار آمده و اساس و پایه تولید و توزیع و اداره جامعه را روی این اصل قرار داده‌است.

صورت واهی پرفسور کول درباره امکان همکاری کمونیسم و سوسیالیسم و مخالفت ایشان با این اصل که «کمونیسم و سوسیالیسم وجه مشترک باهم ندارند» ناشی از این عدم توجه است که ایشان شوروی را سوسیالیست دانسته‌اند، و تنها دشمن سوسیالیسم را سرمایه‌داری میدانند.

مادر ضمن سلسله مقالاتی مستند با اسناد غیر قابل انکار در مجله علم و زندگی نشان داده‌ایم که کشور شوروی یک رژیم سرمایه‌داری دولتی است. قسمتی از این مقالات در رساله جداگانه‌ای بنام «سوسیالیسم و یا کاپیتالیسم دولتی؟» طبع و نشر شده است بنابراین این در اینجا بتفصیل وارد این بحث نمی‌شویم، زیرا تحولات اخیر شوروی و اعترافات رهبران آن کشور کار ما را نسبتاً آسان کرده است و پیش بینی‌ها و فرضیه‌های اجتماعی ما که در آن رساله و رسالات دیگر تشریح شده مورد تأیید حوادث امروز قرار گرفته. از روی این مطالعات معلوم می‌شود دشمن سوسیالیسم واقعی یعنی سوسیالیسم دمکراتیک فقط سرمایه‌داری نیست.

حتی می‌توان ادعا کرد که دشمن عمده سوسیالیسم سرمایه‌داری خصوصی نیست

سرمایه‌داران دولتی و با عناصر آن که در اروپا تکوین می‌شود و در شوروی تکامل یافته خیلی خطرناک‌تر از سرمایه‌داران خصوصی برای نهضت سوسیالیستی است. از بین بردن سرمایه‌داری خصوصی برای سوسیالیسم اروپائی خیلی آسانتر است تا مبارزه با سرمایه‌داری دولتی شوروی و با عناصر سرمایه‌داری دولتی که در اروپا در حال تکوین است.

خدمت و جنایتی را که سرمایه داری در مدت دو قرن انجام داد

سرمایه داری دولتی شوروی در مدت سی سال همان خدمت و

جنایت را بار آورد:

هیچ سوسیالیستی منکر جنبه مترقی سرمایه داری نبوده است که نتوانست جامعه کهنه و پوسیده فتوادلرا به جامعه نوین صنعتی تبدیل کند. شاید هیچکس بیشتر از مارکس مدیح و ثنای جنبه مترقی سرمایه داری را نسروده باشد و در عین حال به جنبه‌های منفی و منحط آن بیشتر از دیگران و عمیق‌تر از آنها توجه نکرده است. جنایتی را که مارکس و دیگر سوسیالیست‌ها به سرمایه‌داری می‌دهند عبارت از استثمار است. یعنی تمام ارزش حاصله از مدت کار کارگر باو تأدیه نمی‌شود و این قسمت تأدیه نشده کار، منشاء و منبعی است که سرمایه عظیم صنعتی و تجاری و مالی از آن جاری شده است. مطابق تجزیه و تحلیل مارکس سرمایه، سرمایه دار هرگز ارزش بوجود نمی‌آورد آن استثمار ویا ارزش اضافی را که سرمایه دار از کارگر بدست می‌آورد به دو قسمت نامتساوی تقسیم میکند قسمت کوچکی از آنرا برای زندگی تجملی خود مصرف میکند و قسمت دیگر را روی سرمایه اولیه میبرد. مارکس قسمت اخیر را تراکم سرمایه می‌نامد و معتقد است که بدون این تراکم سرمایه، سرمایه دار نمیتوانست وظیفه تاریخی خود را که بوجود آوردن صنعت نوین است عملی سازد. البته بدون اینکه سرمایه بزرگ متراکم شود صنایع عظیم راه آهن‌ها و سایر سروس‌های بزرگ اجتماعی بوجود نمی‌آمد.

همانطور که سرمایه‌داری خصوصی جامعه فتوادال را به جامعه صنعتی نوین تبدیل کرد سرمایه داری دولتی شوروی نیز جامعه فتوادال و عقب مانده کشور تزاری را به کشور مدرن صنعتی شوروی حاضر تبدیل کرد. همانطور که هیچ سوسیالیست منکر آن خدمت سرمایه‌داری خصوصی اروپا نیست هیچ سوسیالیست هم نمیتواند و نباید منکر این خدمت سرمایه داری دولتی شوروی باشد که از رژیم‌های پوسیده و عقب مانده قرون وسطائی رژیم مدرن صنعتی بوجود آورده. اما نباید رژیم صنعتی مدرن شوروی را با سوسیالیسم اشتباه کرد. حتی در زمان ستالین رهبران کمونیسم جهانی معترف بودند که وضع کارگران شوروی بدتر از وضع دنیای سرمایه‌داری است اما میگفتند که نسل کنونی کارگر شوروی از روی میل و رغبت برای نسل‌های آینده فداکاری میکند. فعلا با صحت و سقم این ادعا کار نداریم. امتیازی که رژیم سرمایه داری دولتی شوروی به رژیم سرمایه داری قرن نوزده داردا نیست که رژیم شوروی خود را مؤثرترین و سریعترین وسیله برای تبدیل رژیم کهنه بر رژیم نوین صنعتی نشان داده است. هیچ

کس نباید این برتری را انکار کند. اما هر کس حق دارد سؤال کند که این برتری یعنی سرعت و تأثیر در تبدیل رژیم کهنه به نو چگونه و بجه قیمتی برای بشریت تمام شده است:

دولت شوروی مدعی است که در مدت سی سال توانسته است از لحاظ سطح صنایع نوین با اروپا برسد و حتی با آمریکا درصدد رقابت باشد آری این خدمت را شوروی در سی سال و سرمایه‌داری اروپا در دوست سال انجام داده بود. صاحبان صنایع اروپا این خدمت را در دوست سال بجه قیمتی و دولت شوروی این خدمت را در سی سال بجه قیمتی انجام داده اند؟ آنها بقیمت استثمار طبقات کارگر اروپا در مدت دوست سال و اینها بقیمت استثمار طبقات کارگر دنیای موسوم به کمونیسم در سی سال. محرومیتی را که صنایع خصوصی اروپا در دوست سال به طبقات وسیع کارگر تحمیل کردند شورویها در مدت کوتاه سی سال همان محرومیت را به طبقه محدود تر کارگر تحمیل کرده اند. بعبارت ساده‌تر مجموع جنایت و محرومیتی را که سرمایه‌داری اروپا بطور تدریجی در مدت دوست سال تحمیل چند نسل طبقه کارگر کرده بود که ثروت و با سرمایه حاضر را متراکم سازد شورویها همان جنایت و محرومیت را در مدت کوتاه سی سال تحمیل کرده و بهمان اندازه سرمایه متراکم ساخته اند. شاید بعضی‌ها مدعی باشند چون در رژیم شوروی تولید مطابق اصول سوسیالیسم بوده باروری کار در مدت سی سال از مدت مشابه در اروپا بیشتر بهره‌میداده است. ما در دوره‌های علم و زندگی و نبرد زندگی با اعداد و آمار و اسناد و مدارک متخذ از منابع خود شوروی نشان داده‌ایم که چه خرابکاری عظیم توده‌ای در شوروی وجود داشته و با شواهد به قوانین ضد خرابکاری و تصویب‌نامه‌ها و غیره اشاره کردیم که در قوانین جزائی و انسیکلوپدی شوروی درج است، از اردوگاه‌های کار اجباری بحث کردیم که امروز پس از تحولات اخیر حتی خود کمونیست‌ها با آنها اقرار کرده اند. مطابق آنچه مارکس گفته و تجزیه و تحلیل کرده اینگونه خرابکاریها و قوانین مربوطه آن ناشی از استثمار و نارضایتی طبقه کارگر است. باروری کار کارگران در رژیم سوسیالیسم زمانی امکان‌پذیر است که آنها تأسیسات و صنایع و کشاورزی را از خود بیدانند در حالیکه در شوروی اینهمه خرابکاری و موازی با آن قوانین ضد خرابکاری وجود دارد و اردوگاه‌های کار اجباری تبدیل به یک رژیم منظم تولید کالائی گردیده چگونه میتوان از باروری کار و بهره برداری سوسیالیستی بحث کرد.

آیا آقای پرفسور کول این سرعت و درجه تأثیر تراکم ثروت و وسائل تولید و پیشرفت صنعت سنگین را با چیزی غیر از شدت درجه استثمار طبقه کارگر با چیزی غیر از درو کردن میلیونها ذهن بنام کولاک برای استقرار کلخوز و سوخوز با چیزی دیگری غیر از تولید کالا بسر روی اصول بردگی در اردوگاه‌های کار اجباری میتواند توضیح دهد؟

ما هم با پرفسور کول همصدا هستیم که در شوروی سرمایه‌دار خصوصی که سرمایه‌اش را برای استثمار بکاربرد وجود ندارد ما هم با ایشان موافق هستیم که هم سوسیالیسم و هم کمونیسم مخالف سرمایه‌داری هستند اما نبودن سرمایه‌دار خصوصی در شوروی

آیا باعث این شده است که استثمار از بین برود و یا آنطوریکه واقعیات مشهود نشان میدهد درجه استثمار از کارگر و دهقان بالا رفته است. آیا پرفسور کول جرأت دارد ادعا کند که درجه استثمار در شوروی شدیدتر از کشورهای غربی نیست، آیا جزأت دارد ادعا کند که طبقه بوروکرات حزبی و دولتی وارثش از کلیه مزایایی که سرمایه داری خصوصی در دنیای غرب برخوردار است برخوردار نیست، آیا جرأت دارد ادعا کند که اختلاف سطح عایدی طبقات بالا و پائین شوروی بیشتر از اختلاف عایدات و مخارج طبقات مختلف در انگلستان نیست. آیا با نبودن دموکراسی و آزادی با بودن استثمار و اختلاف عظیم طبقاتی و امتیازات غیر مساوی باز هم میتوان از سوسیالیسم حرف زد؟ آیا نبودن سرمایه دار خصوصی ولی وجود شدت استثمار را با چیز دیگری غیر از کاپیتالیسم دولتی می توان توضیح داد؟

در شرق چه خبر است؟

نگارنده سطور پس از جنگ جهانی اول برای تحصیل وارد شهر برلن شده بودم دیدم راجع بفیلمی سروصدای زیاد راه افتاده است ناسیونال سوسیالیست ها مخالف آن فیلم بودند و آنرا باشون ملی آلمان ناسازگار می دانستند، آنقدر سروصدا راه انداختند که حکومت وقت علیرغم تمایل خود فیلم را قذف کرد، اما پس از چند روزی دوباره آزاد شد. این فیلم وضع ارتش آلمان را در زمان جنگ درجبهه آنطوریکه واقعاً بود نشان میداد. محرومیت هازجر و شکنجه ها و نومییدی ها و ضعف ها و غیره واقع بینانه نشان داده میشد و وحشت و جنایات جنگ خانمانسوز در صحنه های موحش رسم میگردد. کارگردان و یامؤلف کتابی که فیلم از روی آن ساخته شده بود در جبهه جهنم جبهه غرب توجه به شهر برلن و جرائد آن می کرد روزنامه ها در آن زمان که سرنوشت هزاران هزار جوان آلمانی و اروپایی در میان ترس و خون و آتش و فولاد مذاب تعیین میشد با کمال خونسردی با خطوط درشت چاپ می کردند که:

« در غرب خبری نیست » در روزی پرده سینما که تماشاچیان صحنه های موحش جنگ را دیده بودند بلافاصله عنوان درشت روزنامه برلن چند دقیقه در مقابل چشمانشان با کمال لجاجت می نوشت و معمو نمیشد که در جبهه « غرب خبری نیست »!

این روزها که در لهستان و مجارستان مسئله انقلاب خونین زبانه میکشد نگارنده در رادیو به ایستگاه های مختلف گوش میدادم دول با طرف و بیطرف همه جا صحبت از بوداپست و ورشو و گومولکاورو و کوسوفسکی و ناگی و غیر آن میکنند حتی در زبانهایی که با آنها آشنا نیستم در برنامه آنها نیز این اسامی دائماً بگوش میخورد. نگارنده ایستگاه های مختلف مسکو و باگورا بزبانهایی که آشنائی داشتم گرفتم در همه جا صحبت از کلخوزهای پر برکت و اعداد و آثار مربوط به صنایع و کشاورزی شوروی بود بحث از این بود که رفیق ... ر کورد تولید یا چیدن محصول را چطور شکسته است و ستخان و وست دیگری چه اعجازی را مرتکب شده است و یا بحث از این بود که امپریالیست های غرب چه جنایاتی در مصر مرتکب میشوند اما از ورشو و بوداپست و غیره کوچکترین خبر و اثری نبود فوراً بیاد فیلم « در غرب خبری نیست » افتادم.

آقای پرفسور کول یکی از وجوه مشترک سوسیالیست ها و کمونیست ها این را میدانند که هر دو ضد امپریالیست و کولونیالیسم هستند. البته آقای پرفسور کول که از میدان سیاست روزمره نسبتاً دور بوده و نمونه صحیح دانشمندان دانشگاهی هستند که تحقیقات و تبعیغات خود را از روی اسناد و مدارک اصلی که مثلاً از شوروی می آید میکنند می توانند دولت شوروی را ضد امپریالیست بدانند. اما آنچه بیشتر قابل تأسف است اینست که اغلب از رهبران نهضت های ملی آسیا و آفریقا بمناسبت نارضایتی بموردی که از غرب دارند دولت شوروی را بعنوان دولت ضد امپریالیست قبول دارند. اینگونه سیاستمداران آسیا و آفریقا به سیاست استعماری کهنه غرب توجه دارند اما از آنچه که در شرق می گذشته است یا بی خبر بودند یا خیال بد بخاطر خود راه نمیدادند و باصطلاح همواره میگفتند انشاءالله کسریه است! حتی واقع بین ترین سیاستمدار آسیائی که آقای نهری باشد علی رغم یادآوریهای مختلف، بسروشت ملل زیر بوغ شوروی توجهی نمیکردند.

جای بسی تعجب و در عین حال تأسف است که آقای نهری که در سیاست داخلی آنهمه ضد کمونیست هستند چرا در صحنه سیاست بین المللی سیاستی راپیش می گیرند که آنهم درست نبوده خود کمونیست های هند را تقویت میکند. سیاستمدارانی که توهماتی بخود درباره شوروی راه داده و آندولت را از صمیم قلب ضد امپریالیست می دانستند چه خوب است که حالا چشم های خود را باز کنند و حوادث اروپای شرقی را پدید دیده دقت و عبرت نگیرند، و قضاوت کنند که آیا دولت شوروی و کمونیست های پیرو آندولت واقعاً ضد امپریالیست هستند و یا رقیب امپریالیست ها هستند و می خواهند یک استعمار نوین انقلابی را جانشین استعمار کهنه و پوسیده غرب کنند. سیاستمداران و رهبران نهضت های آسیا و آفریقا باید توجه داشته باشند که مبارزه با استعمار پوسیده غرب آسانتر است یا مبارزه با رژیم عمال کمونیستی مسکو؟

آیا مجموع جنایاتی که امپریالیسم غرب در مدت چند سال اخیر در الجزیره مرتکب شده قابل مقایسه با آن جنایت بزرگی هست که فقط در مدت چند روز در مجارستان مرتکب می شوند؟ جنایتی که در مجارستان واقع شده بنام نهضت کارگری و بنام عالیترین ایده آلهای بشری که گویا در کمونیسم تجسم یافته است انجام می گیرد،

عمال امپریالیسم آمریکا در مجارستان و لهستان:

آقای پرفسور کول در صفت بندی نیروهای حاضر جهان شوروی را ضد کولونیالیسم معرفی میکند. آیا واقعاً شوروی با مستعمره مخالف است و یا فقط مخالف استعمار غربی است، زمانیکه قیام زنان آغاز شد باز هم محرکین آمریکائی بودند که توده مردم را تحریک کرده بودند، بالاخره انقلاب واقعی و مؤثر مجارستان نیز گویا با دلار و اسلحه آمریکائی بوجود آمده است. آقای گومولکا میگوید اشتباه است که قیام مردم لهستان و از جمله زنان را به یسکانه نسبت داد، روزنامه ارگان حزب کمونیست مجارستان بر او را مورد انتقاد قرار داده و عنوان فاشیست و مرجع و سوا عمال امپریالیسم را که این روزنامه به انقلابیون میدهد اهانت به ملت مجار و حزب

کمونیست اعلام میدارد. ما حرف حزب کمونیست لهستان و مجارستان را در باره ملت خودشان باور کنیم یا حرف پراودا را؟ اگر این قیامها و انقلابها در کشورهایی که دارای حکومت لیبرال و بی‌بندوبار و نقشه و بدون آگاهی بودند اتفاق می‌افتاد باز هم ممکن بود باین و یا آن تحریک خارجی و یا داخلی منسوب داشت. درحالیکه احزاب کمونیست کشورهای مذکور با دیسپلین آهنین در داخل حزب و با انضباط آهنین‌تر در خارج از حزب حکومت را در دست داشتند چگونه میتوان باور کرد که انقلابات واقعاً جنبه تودهای نداشته و از فقدان نان و آزادی نباشد. تا حالا بما میگفتند که در رژیم کمونیسم آزادی سیاسی را موقتاً فدای آزادی اقتصادی کردیم، اما حقایق زندگی سیاسی اروپای شرقی نشان میدهد که هر دو را فدای رژیم شوروی کرده‌اند. جای تعجب است همه چیز وارونه شده و کلمات و اصطلاحات و مفاهیم بکلی معانی خود را، نه اینکه از دست داده باشند بلکه به معکوس آنها تبدیل شده‌اند کمونیست‌ها بر علیه کمونیست‌ها انقلاب می‌کنند آنها همدیگر را در عین همدردی عمال امپریالیسم می‌نامند و در عین حال می‌گویند باصول ستالینسم پشت پا زده ایم! کمونیست‌ها در کشورهای سرمایه‌داری نمیتوانند انقلاب بیاکنند اما سرمایه‌داران با پول و اسلحه میتوانند کارگران و دهقانان را با انقلاب بر علیه رژیم کمونیستی وادارند. مارکس گفته بود که در جامعه بدون طبقه دیگر تضادی وجود ندارد و بنا بر این کسی در آنگونه جامعه هانیتوانست طبقه‌ای را بر علیه طبقه دیگر به انقلاب وادارد. حتی مارکس و دیگران در این فکر بودند که در جامعه بدون طبقه آینده که آنتی تریب وجود نیاید آیا جریبان‌دالکتیکی حواریت موقوف میشود؟

حالا معلوم میشود که آنتی تریب جامعه بدون طبقه کمونیستی باز هم همان خود کمونیست‌ها هستند. حقیقت اینست که این آقایان مارکیست‌های دو آتشه گرچه می‌گویند از ستالینسم برگشته‌اند اما واقعاً زبان مارکیستی را فراموش کرده‌اند. یک فرد و یا حزب مارکیست نواقص و اشتباهات صریح یک عصر تاریخی را هرگز با متهم ساختن یک فرد، هر چند ستالین باشد، سعی نمی‌کند توضیح بدهد. سعی و کوشش برای توضیح تمام نواقص و معایب حزب بلشویک، با شخصیت ستالین، خود نوعی از مذهب فرد پرستی است. یک شخص هر قدر نیرومند و با شخصیت باشد در صورت نبودن زمینه مساعد هرگز قادر نخواهد بود اساس و پایه یک حزب و یک جامعه کمونیستی را در معرض تاخت و تاز قرار دهد، همین‌طور انقلاب دبروز آلمان شرقی و انقلاب امروز لهستان و مجارستان و انقلاب فردای چکسلواکی و آلمان شرقی و غیره را نمیتوان با تحریکات و حتی با دلار و اسلحه امریکائی توضیح داد. ستالین‌ها و امپریالیست‌ها در دنیای کنونی کم نیستند، از لحاظ مارکیستی این مهم است که کدام جامعه و محیط و شرائط و اوضاع و احوال اجازه میدهد که شخصیت‌های مشابه ستالین که در همه جا هستند در جامعه قدرت منحصر بفرد را در دست بگیرند؛ و یا در شرائط خاص بتوانند بدست گیرند و یا کدام کشور حالش مساعد است که امپریالیست‌ها تمام طبقات جامعه و حتی کمونیست‌ها را بر علیه مسکو بشورانند و در کجا نمیتوانند اینکار را بکنند. ما شبهه را قوی‌میکویم که واقعاً امریکائیا بوسیله دلار و اسلحه بوسیله رادیو سی

اروپای آزاد و سایر تبلیغات توانسته باشند در لهستان و مجارستان انقلاب بیا کنند و بالاخره مثلاً رفیق رو کوسوفسکی را از وزارت جنگ و دفاع و فرماندهی ارتش لهستان به‌خانه خود فرستاده باشند. اما سؤال می‌کنیم چرا کمونیست‌های شوروی نمیتوانند اینگونه تحریکات را در انگلستان و آمریکا که دارای جامعه طبقاتی هستند و تضاد بیشتر است بکنند ولی بالعکس امپریالیست‌ها در کشوری که جامعه بدون طبقه وجود دارد و بالاخره مطابق ادعای خودشان بی‌جامعه بدون طبقه نزدیک‌ترند انقلاب بیا سازند. مگر امپریالیست‌های فرانسه و انگلستان میل ندارند در مصر تحریک و انقلاب بر علیه عبدالناصر بوجود آورند! با وجود اینکه عناصر مخالف در مصر هست معذالک چون این ناراضی‌های خیلی شدید و مخصوصاً وسیع نیست چون طبقات وسیعی از جامعه از حکومت خود راضی و بان مقنن هستند، چون حکومت لیبرال و بی بند و بار نیست که اجازه دهد هر کس نغمه‌ای ساز کند اینست که تحریکات امپریالیست‌ها نمیتواند از داخل مصر انقلاب بیا کند. آنچه در مصر تا امروز غیر ممکن گردیده در کشورهای اروپای شرقی یا تا حالا ممکن گردیده و یا علی‌رغم فشار سنگین و انضباط بی رحمانه و آهنین درآینده بسوق خواهد پیوست.

پرفسور کول‌های معدود در اروپا و سیاستمداران و رهبران فراوان نهضت‌های ملی در آسیا و آفریقا باید از این جریان‌ها عبرت بگیرند و تأیید کنند که مبارزات شوروی در خاورمیانه و غیره مبارزه ضد امپریالیستی نیست بلکه رقابتی برای جانشین شدن بر امپریالیست‌هاست. شاید بعضی تصور کنند که در شرایط حاضر خطر شوروی کمتر شده است. اگر ما بیدار و هشیار نباشیم نه تنها کم‌نشده از بعضی لحاظ و در طول مدت دراز بیشتر هم گردیده پس از تحولات اخیر شوروی کمونیست‌ها در اروپای شرقی و حتی در داخل احزاب کمونیست زمینه را از دست داده‌اند و متأسفانه آن چه در آن طرف از دست داده‌اند در خاورمیانه و در بین نهضت‌های ملی آسیا و آفریقا زمینه مساعد و نویدست آورده‌اندما در این موضوع بموقع خود مفصلاً بحث خواهیم کرد که از این خطر چگونه و کجا باید جلوگیری کرد.

آقای پرفور کول سیاست شوروی را از طرفی و هند را از طرف دیگر بمناسبت مسائل مربوط بخاورمیانه چگونه باهم تطبیق میدهند. اگر روش این دو عامل سیاسی را راجع به مسئله اختلاف بین اعراب و اسرائیل و کانال سوئز در نظر گرفته و مقایسه کنیم، بنظر ما سیاست هند ضد امپریالیسم و درعین حال سوسیالیستی و انسانی است در صورتیکه روش شوروی امپریالیستی و ضد سوسیالیستی است. در مسئله کانال سوئز شورهای کاتولیک تر از پاپ شده‌اند و آنچه که خود مصری‌ها حاضرند قانع نمیشاند زیرا شورویها میل دارند این مسئله باین زودبها حل نشود تا از آب گل آلود ماتند همیشه ماهی بگیرند همانطور که تا حالا اختلاف بین اعراب و یهود و کانال سوئز بیشتر از همه از لحاظ تبلیغات بتفیع شوروی تمام شده است و طرفین معامله یا نفع‌زبای نبرده‌اند و یا ضرر‌زبای کرده‌اند. سعی و کوشش شوروی برای اینکه نفوذ خود را

جانشین نفون دول غرب کند امپریالیستی و دامن زدن باختلاف اعراب و یهود ضد سوسیالیستی است. در حالیکه مساعی هندو آقای کریشنامونون متوجه اینستکه واقعا نفون غرب حتی الامکان از بین برود و حاکمیت ملل خاور میانه برقرار بماند بنابر این ضد امپریالیستی است و همچنین هدف دیپلماسی هند اینست که اختلاف مذهبی و نژادی بین یهود و اعراب جای خود را بهمکاری بدهد و این همان راه حل سوسیالیستی است.

تحولات اخیر شوروی چیست و در مقابل آن چه باید کرد ؟

بنظر ماتحولات اخیر شوروی اصیل است و لاف از لحاظ ثوریک و یاایدئولوژیک مایه امیدواری است. اما این اصالت تحولات را نباید باین معنی درک کرد که دولت شوروی از سیاست قدرت و اعمال نفون و توسعه دست کشیده باشد. تمام اوضاع و احوال و شواهد نشان میدهد که دولت شوروی از لحاظ ثوری به ستالینسم پشت پازده است اما در عین حال پیروزهای ستالینسم را نمیخواهد حتی الامکان از دست دهد. معذک در لهستان وقتی زمینه را محکم می بینید، وقتی سیاستمدار استواری از نوع کومولکا با نقشو فکر حسابی یکی از پیروزهای ستالینسم را زیر پایمگذار دولت شوروی نیز چاره جز تسلیم ندارد و مانند گذشته متوسل بزور نمی شود، اما در مجارستان به بهانه تقاضای دولت برای مداخله با همان روش ستالینی با خشونت و قدرت پیش می رود. شاید برای بعضی ها این خوشبینی در عین بدبینی که ما داریم قابل درک نباشد. اغلب سوسیالیست های دموکراتیک جهان همین خوشبینی و در عین حال بدبینی را دارند و خط مشی عملی در مقابل آن باین شکل ظاهر شده است که سوسیالیست ها خط مشی سابق خود را از لحاظ عدم همکاری با کمونیست ها ادامه می دهند و از صمیم قلب معتقدند که سوسیالیسم و کمونیسم مسکو وجه مشترک باهم ندارند. اما از طرف دیگر تحولاتی را که در آینده پایه و اساس محکمی بگیرد با خوش بینی استقبال میکنند. اما این تحولات نه در خود شوروی و نه در سایر احزاب کمونیست هنوز به آخرین نتایج قطعی خود منجر نشده است که بتوان قضاوت نهائی کرد و بتوان بر روی آن پایه و اساس خط مشی نویسی را انتخاب کرد.

بنظر ما سوسیالیست های اروپا و آسیا هر کدام باید از آزمایش های شوروی و اروپای شرقی استنتاج هایی بکنند. سوسیالیست های اروپا که بخوبی بر روش های کمونیسم آشنا هستند، بیرواض است که بار دیگر گول آنها را نمیخورند آنها در این انتظارند که احزاب سوسیالیست و کارگری و دهقانی در کشورهای اروپای شرقی و خود شوروی چه سرنوشتی خواهند داشت تا خط مشی آینده خود را روی آن بنا کنند. بنظر ما آنچه سوسیالیست های اروپا امروز بدون دغدغه خاطر میتوانند بآن عمل کنند که هم برای خودشان مفید است و هم جناح صلح طلب را در شوروی تشویق میکند اینست که سوسیالیست های اروپا بعکس گذشته که تکیه روی مسائل دفاعی و پیمان آتلانتیک داشتند، اینبار که خطر تهاجم شوروی به غرب از راه نظامی و ارتشی خیلی تخفیف یافته بیشتر بر فاه اجتماعی در کشورهای خودو بکمک فنی بکشورهای عقب مانده توجه کنند. بنظر ما سوسیالیست های اروپا باید

سعی کنند که دکترین و مکتب اجتماعی آنها روح تازه و قدرت نفوذ بیشتری بدست آورد و بعنوان يك آلت و افزار مدرن برای مبارزه با بقایای استعمار نه برای حفظ و ابدی ساختن آن بکار رود. اگر سوسیالیست‌های اروپا مایلند که دکترین سوسیالیسم دموکراتیک در آسیا و آفریقا نیز جانشین دکترین کمونیسم شود باید در الجزیره و قبرس و مصر و سنگاپور و غیره سیاستی غیر از آنچه تا حالا مرسوم بوده پیش بگیرند و با تعقیب کنند.

سوسیالیست‌های آسیا و آفریقا و همچنین رهبران نهضت‌های ملی این دو قاره عبرتی که از جریان‌های اروپای شرقی میگیرند باید بیداری از توهمات و تخیلاتی باشد که درباره شوروی و کمونیست‌ها بعضی بخود راه میدادند. آنچه امروز در افغانستان میگذرد تقریباً شبیه با آنچه است که روزی در چکسلواکی بنش و مازاریک میگذشت با این فرق که کشور اخیراً لحاظ صنعتی پیشرفته بود و احتمال نفوذ کمونیست‌ها در آنها کمتر از آن بود که می‌توانند در کشورهای مشابه افغانستان اعمال کنند. البته منظور این نیست که افغانستان دچار سرنوشت چکسلواکی خواهد شد اما بدون تردید شوروی‌ها اساس يك نفوذ و توسعه نوینی را در کشورهای آسیائی و آفریقائی پایه‌گذاری می‌کنند.

برای آسیا و آفریقا کنار آمدن با تمدن غربی خیلی آسانتر و منطقی‌تر است تا بازی با عوامل نوینی که در شوروی پیدا شده و گذشته ستالینی آن کم‌ربیش برای عده روشن‌است ولی آیفیغه آن هنوز مبهم. رهبران نهضت‌های ملی آسیا و آفریقا مساعی خود را برای طرد آخرین آثار امپریالیسم غرب باید همچنان ادامه دهند بدون شك جریان عمومی تحولات جهانی در این جهت است که دیرو بازود این مساعی به نتیجه نهائی خود خواهد رسید. بنظر ما برای اینکه این مساعی کمتر با مشکلات و خونریزی‌ها توأم باشد و برای اینکه از راه اقدامات سیاسی و مسالمت آمیز به نتیجه برسد لازم است رهبران این نهضت‌ها استقلال خود را از هر دو بلوک با کمال مهارت و وسعت نظر سیاسی حفظ کنند. ناراضی آنان از تاریخ گذشته استعمار در آسیا و آفریقا نباید توهم تردیکی به شوروی را ایجاد کند. زبردستی سیاستمداران آسیا و آفریقا باید در این نکته خلاصه شود که موفقیت نهضت ملی هیچ کشور آسیائی و آفریقائی در میدان سیاست بین‌المللی نباید بمنزله پیروزی شوروی تلقی گردد. زیرا در صورتیکه پیروزی یکی از نهضت‌های ملی عملاً بمنزله پیروزی شوروی باشد عملاً دچار مشکلات زیادی خواهد شد که شاید غلبه بر آنها ممکن نباشد و بالا اقل باعث تأخیر پیروزی گردد و شاید نتیجه نهائی نیز این باشد که از چاله رها شده و بچاه بیفتیم.

برای اینکه سیاستمداران نهضت‌های ملی آسیا و آفریقا يك رهبری صحیح پیش گیرند، برای اینکه با اوضاع و احوال دنیای امروز آشنا گردند و ائت دست سیاست‌های نیرومند جهان امروز تشوند، برای اینکه از احساسات و هیجانات غیر منطقی بدور باشند و در شاهراه جنبش ملی آنطوریکه باید پیش بروند، بنظر ما لازم است که آنها يك مکتب اجتماعی منظم و مدون برای خود انتخاب کنند. در شرائط امروزی جهان این مکتب غیر از مکتب سوسیالیسم دموکراتیک که با اوضاع و احوال محلی و ملی منطبق باشد نیست.

سوسیالیسم دموکراتیک و کمونیسم

« سوسیالیسم و کمونیسم با هم وجه مشترک ندارند » این نظریه روشن و آشکاری است که اداره سوسیالیسم بین المللی ضمن بیانیه ماه گذشته خود آن را منتشر نموده است. « چه نظریه یوچ وی معنی که حتی آنهائیکه چنین بیانیه را صادر کرده اند به یوچ بودن آن پی برده اند. »

مجادله نداریم در این که اختلافات فاحش و عمیقی مابین اصول و دکترین سوسیال دمکراتها و احزاب کارگری که سوسیالیسم بین المللی را بوجود می آورند از طرفی و احزاب کمونیستی که بوسیله کمینفرم همبستگی و پیوستگی خود را حفظ میورزند از طرف دیگر وجود دارد ولی این ایده و نظریه که ابدأ روابطی بین سوسیالیسم و کمونیسم وجود ندارد دست و معطر و دبنظر میرسد ممکن است گاهی بحدی اختلافات زورنی پیدا شود که بطور وحشت زائی مانع همکاری و سازش این دو گروه سیاسی گردد ولی با تمام این تفاسیر در بسیاری از نظریات و ایده های سیاسی همانندی و همفکری دارند همانطوری که ملاحظه میشود و فرق سه گانه پرستان و کاتولیک دارند کس با وجود مشربهای گوناگون و مختلفی که با هم دارند معینا در اصول و دکترین آئین مسیحیت همبستگی و ربط و ارتباط مابین آنها حکم فرماست.

سوسیال دمکرات ها و کمونیست های گروه سابق کمینفرم. مانند کمونیست های بوسگلاوی سوسیالیست ننی در ایتالیا هم چنین سوسیالیسم بین المللی گروههای آسیائی همگی با وجود داشتن روبه های غیر متشابه سیاسی و ایده های مختلف همگی سوسیالیست محسوب میشوند . چه عواملی این مسلك های سیاسی را بهم می پیوندند ؟ نخستین و آشکارترین آنها این است که وسایل و ابزار اصلی تولید باید در خدمت همگانی اجتماع و توده مردم صرف گردد و جنبه ملی داشته باشد و بانظر تیز بین تری باید منافع همگانی اجتماعات بین المللی و توده های مردم را در سراسر جهان در نظر گرفت . همه اینها علی سربامه داری کام بر میدارند که سرمایه داری خصوصی و استخراج و استثمار از منابع ثروت زای جهانی را متضمن خواهد بود.

سوسیالیستها و کمونیستها ممکن است در مورد مالکیت عمومی و خصوصی نظریات و ایده‌های غیر متشابهی داشته باشند ولی اینها نمیتواند دلائلی باین عنوان باشد که بتوان خط تمایز مشخصی را بین ایندو برقرار کرد.
بدیهی است مقصود این نیست که کلیه احزاب و شعب حزب کمونیست در سرتاسر جهان دکترین و اونیزم یکنواخت و مشابهی را پیروی نموده و از یک مبدأ الهام نمیگیرند.

دوم اینکه، سوسیالیستها و کمونیستها هر دو در راهی که اوضاع همگانی و اجتماعی را بهبود بخشد، همچنین بالا بردن سطح زندگی، رفعت در بکار بردن بهترین فرصتهای اجتماعی و فرهنگی بنفع مردم و اجتماع، تأمین امنیت عمومی و اقتصادی، تهیه تسهیلات زندگانی برای پیران و اطفال، بهداشت همگانی و بسیاری ضروریات دیگر که بستگی به نیازمندی اجتماع داشته باشد کام بر میدارند در این موارد، در اصول تمایزی مابین سوسیالیسم و کمونیسم وجود ندارد بدیهی است در نحوه انجام و اعمال آنها، این دو مسلک سیاسی ایده‌های یکنواختی ندارند.

سوم اینکه کمونیستها و سوسیال دمکراتها در این مورد نیز توافق نظر دارند که اشخاص سالم و غیر معیوب نمیتوانند کار نکرده و بطفیلی دیگران زندگی نموده و انگل اجتماع باشند البته اختلاف نظرهایی در نحوه اجرائی این ایده وجود دارد ولی در پایان نتیجه یکی خواهد بود گرچه باز هم اختلافاتی مابین سوسیالیستها و کمونیستها در مورد سرحد سرمایه‌داری و غیره وجود دارد.

چهارم اینکه سوسیال دمکراتها و کمونیستها در این نظریه که مسئولیت اساسی و اصلی اجتماعات جدید بردوش طبقه کارگر نهاده شده است اتفاق نظر دارند در اینجا باید سازمانهای منظم و متشکل کارگری قوه محرکه آن باشد بدیهی است باز اختلافات عمیق و ژرفی مابین کمونیستها و سوسیالیستها در نحوه انجام و تشکیلات طبقه کارگر برای بکار بردن چنین ایده و همچنین راههایی که باید برای پیروزی بکار بردند وجود دارد ولی با همه اینها نظریات همانندی در مورد عملیات اجرائی و ابتکاری برای طبقه کارگر و همچنین سیر تاریخی همانندی در باره پیدایش محیط مساعد برای اجتماعات غیر متشکل وجود دارد.

این چهار وجه مشترک کاملاً آشکار و اساس مابین کمونیستها و سوسیالیستها از هر شاخه و پیوند آن که باشند وجود دارد و بطوری ساده و قابل درک است که انکار آن غیر قابل قبول و مضحک است.

شاید پیشوایان سوسیالیسم بین المللی بآنچه میگویند توجه نداشته باشند شاید هم در حقیقت منظور آنها این میباشد که با وجود تمام اشکال و اقسام مختلفه که شباهت سوسیالیسم و کمونیسم در آن وجه اشتراک دارند نظریات آنها یعنی سوسیالیسم طوری با احزاب کمینفرم دوگانگی دارد که هر نوع سازش و تشریک مساعی مابین این دو مشرب و مسلک سیاسی را مشکل نموده است.

آیا این در حقیقت جهت افتراق است؟ اگر چنین است کدام یک مطرود است آیا کمونیستهای یوگسلاوی از اصول و دکترین خود منحرف شده اند برای

اینکه کمونیست هستند در حالیکه انحراف آنها از کمینفرم شدیداً اعتراض پیشوا را کمینفرم را بوجود آورده بوده حتی تا همین اواخر و تا فرود آوردن استالین از مقام پیشوائی. آیا کمونیستهای چین یا فقط کمونیستهای شوروی و دست نشاندهگان شوروی غیر قابل تغییر و استوار باقی مانده‌اند و در چنین حالتی در مورد حزب سوسیالیست ایتالیا چگونه قضاوت خواهد شد که برهبری نئی اداره میشود و با حزب کمونیست ایتالیا همکاری و تشریک مساعی نموده و سازشهایی داشته ولی هیچگاه کمونیسم را نپذیرفته‌است یا سوسیالیستهای آسیائی که نسبت به سوسیالیسم بین‌المللی که در مورد مسئله استعمار و امپریالیسم عدم کفایت نشان داده است و اعتماد پابرجائی بآن ندارند در موردشان چگونه داوری خواهد شد آیا اینها نیز مطرود هستند؟ در اینجا چه چگونگی میتوانیم درباره احزاب و شعب مختلف سوسیالیسم یا کمونیسم که به پیروان تروتسکی معروف شده‌اند و مسلماً به دکترین و اصول حزبی که در شوروی بکار میرود و قادیاری ندارند قضاوت نمائیم اینها نیز انحراف حاصل کرده‌اند در چنین صورتی آیا روی این اصل است که این دسته کمونیست میباشند یا بیشتر بخاطر اینکه مزاجم و موی دماغ احزاب کمونیستی و سوسیال دموکراتها شده‌اند اینها سؤالائی نیست که بآسانی پاسخ داده شوند همچنین باز هم مسلماً آسان نخواهد بود اگر هم مصران ما دو وجهه کاملاً متمایز و دکترین مستقل برای کمونیسم و سوسیالیسم قائل باشیم که هر یک اصول مستقل و مجزائی داشته و دکترین خود را عرضه بدارند و شق اخیر بهر حال وضعیتی نیست که ما با آن مقابلیم سوسیال دموکراتها و کمونیستها البته جهات افتراق بسیاری با هم دارند که در نتیجه مجادلات و تناقضات و بحث‌های بسیاری مابین آنها بوجود آورده است ولی هیچگاه کاملاً از هم متمایز نیستند و فقط موارد معینی است که سازش و یگانگی این دو مسلک سیاسی از میان رفته و اسباب میشود هر یک دکترین مخصوص بخود و جدا از دیگری را عرضه بدارند.

در بیانیه اخیر سوسیالیسم بین‌المللی نیز همچنانکه در بیانیه دومین جلسه سوسیالیسم بین‌المللی که در سال ۱۹۱۹ اظهار گردید تأکیدات بسیاری در مورد ارتباط و همبستگی لاینفک و جدانشدنی سوسیالیسم از دمکراسی شده‌است بیانیه اخیر چنین میگوید که ما سوسیالیستها پای بند با اصول دموکراسی هستیم در حالیکه کمونیستها مقید با اصول دمکراسی نمی‌باشند منظور دمکراسی عبارت از چیست که وجه افتراق و تمایز بارزی مابین کمونیستها و سوسیالیستها بشمار رفته است. بیانیه مذکور توضیح بیشتری در این مورد نمیدهد و فقط میگوید که بدون آزادی و دمکراسی سوسیالیسم وجود خارجی نخواهد داشت این دو لازم و ملزوم یکدیگرند و سوسیالیسم فقط در صورت دمکراسی حاصل میگردد و بهر حال گمان میکنم شاید مفهوم دمکراسی در این مرحله داشتن مجالس مقننه و اصول پارلمانی مشابه جهانی است که راه پیشرفت اصول دمکراسی را بوسیله هیأت مجریه و قضائیه بوسیله قوه مقننه و از طریق پارلمان آسان نموده و ضمناً قوه مجریه و هیأت دولت را در برابر قوه قانونگذاری و پارلمانها مسئول و پاسخ‌گویی میداند.

در موارد مذکور در بالا منهم توافق نظر داریم که چنین تشکیلاتی قابل توجه و ارزنده بوده در استبداد کات عمومی نیز رخنه کرده و بهر حال میتواند در جاهائیکه وجود دارد بهترین عامل در پیشرفت بسوی سوسیالیسم بوده و در حقیقت از عواملی که بک اجتماع سوسیالیست کشانده شود محسوب گردد *

ولی در نقاطیکه چنین عواملی وجود نداشته باشد یا مسیر تکاملی خود را نپیموده است سوسیالیستها چه باید بکنند بدیهی است در چنین حالتی وظیفه و تکلیف سوسیالیستها این است که کلیه مساعی و فعالیت خود را برای پیدایش و ایجاد یک سیستم دمکراسی و حکومتهای مسؤل و پاسخ گوی در برابر پارلمان بوجود آورنده و کوشش و مجاهدت خود را در برقراری سوسیالیسم تا رسیدن بچنین مرحله و پیروزی آن بتعویق اندازند ولی باید دید که هر گاه در اثر آشوب و رستاخیز خود بزندان افتاده یا حتی قربانی شوند و سازمان آنها از هم پاشیده گردد باز بسیاری حقوق اجتماعی محروم گردند و با اگر هر گاه راههای پیشرفت بسوی دمکراسی شدیداً بوسیله هیئت حاکمه مسدود شده باشد چه باید کرد *

آیا در چنین صورتی نه تنها برای برقراری و تثبیت دمکراسی تا مراحل ممکنه بلکه برای ایجاد سوسیالیسم نیز باید رستاخیز خود ادامه دهند و اگر در اجتماعی که هرگز از مزایای حکومت پارلمانی بهره مند نگردیده و بلکه هرگز مظاهر دمکراسی را نیز بخود ندیده انقلاب و رستاخیز آزادی بخشی حاصل شود در چنین کیفیتی نمیتوان انتظار داشت که در فرای انقلاب دولت و حکومتی مبتنی بر دمکراسی و اصول پارلمانی کامل نظیر آنچه که در کشور های پیشرفته و آزاد جهان طی قرنهای مجاهدت و فداکاری حاصل گردیده است بوجود آورند *

بدیهی است در چنین حالتی خواه حکومت پارلمانی تنها راه رسیدن به سوسیالیسم باشد یا پیشرفت بسوی سوسیالیسم در پرتو انقلاب و رستاخیز حاصل گردیده باشد در هر حال فاتحین انقلاب باید فوراً اصول و دکتین دمکراسی و سوسیالیسم را خواه اینکه مردم آماده برای پذیرش آن باشند یا نباشند بکار برده و سیستم حکومت پارلمانی مبتنی بر اصول سوسیالیسم را توشیح کنند و این ایده است که بنظر میرسد سوسیالیسم بین المللی از کلیه سوسیالیست ها انتظار انجامش را دارد *

ما باشکل دیکتاتوری و تشکیلات یک حزبی بنحوی که در کشور شوروی با ممالک دست نشانده اش حکم فرماست شدیداً مخالف میباشیم نه فقط افراط کاری های استالین بلکه کلیه تشکیلات و سازمان کمونیستی با خفغانی که در راه افکار خارج از حدود حزب ایجاد نموده و هر نوع انحراف و خروج از حدود و موازین حزب را خیانت و قابل مجازات و مطرد خوانده موافق نیستیم *

قبول داریم که چنین دکتین و اصولی بمنزله زهری برای سوسیالیسم محسوب می شود و بطور خاصی در مایوس کردن کسانی که در چنین محیط محصور و بصری بسر میبرند مؤثر خواهد بود. ما قبول داریم که عملیات وحشت زنا و خطرناکی بنام سوسیالیسم و بدست کسانی که چنین عملیاتی را ستوده اند انجام می پذیرد و لازم است از کسانی که عامل

چنین عملیات زبان بخش بوده‌اند خواسته شود که رویه خود را اصلاح نمایند و انحرافات زوده‌شود *

درعین حال ما از اشکالات بی‌شماری که دامنگیر پدید آورندگان سوسیالیسم در کشورهایی از قبیل شوروی و چین گردیده و با آن مواجه می‌باشند مطلعیم و من در این اندیشه نیستم که چنین اشخاص با احزابشان را مطرود فرض کنیم یا از قبول اینکه آنها دلائل ارزنده و متقنی برای پیروی نکردن از اصول دمکراسی و پارلمانی بیاورند خودداری نمایم * ولی باتمام این تفا سیر من حد اقل اعتراضات نسبتاً شدیدی نسبت بزمینه اختلافی آن و همچنانکه در مواردی که نسبت بسوسیالیسم نیز وارد است دارم * و بهمین لحاظ من پی نبردم چگونه شورویها بدون اعمال رویه‌های دیکتاتوری توانستند انقلاب خود را بوجود آورند و علیه قیام‌های مجمع ضدانقلاب برستاخیز خود موفق شوند چیزیکه کمونیسم جنگی نامیده می‌شود برای بسیاری نقاط بلحاظ جنگهای داخلی و خارجی و از نظر اضمحلال انقلاب کمونیسم اجتناب ناپذیر بود ولی وقتیکه ستیزه‌ها پایان یافت امکان تهدید علیه انقلاب کمونیسم مخصوصاً از طرف رقبای کمونیست که سوسیالیست‌ها باشند میرفت ولی صورت نگرفت *

فساد وقتی بنا نهاده شد که بجای ادامه و دنباله این روش کمونیسم شوروی بسوی دیکتاتوری گرائید و اداره حزب و حکومت شوروی بدست چند نفر پیشوایان حزب افتاد و سرانجام بدیکتاتوری فردی استالین از طریق کنترل حزب منتهی گردید *

این پایه غلط از نتیجه دگرترین اتخاذی لنین پیدا شد برای اینکه لنین که خودش اداره حزب را در اثر انقلاب و رستاخیز بلشویسم بوجود آورده بود موسس نحوه دیکتاتوری حزب بود ولی انحراف او بآن اندازه که در زمان استالین و در اثر نفوذ او حاصل شده بود نبود لنین حداقل بمباحثات آزاد در داخل حزب ایمان داشت *

بدیهی است ما بانظریه و رویه دیکتاتوری لنین مخالف هستیم همانطور که با استالین نیز مخالف بوده‌ایم ولی فرق حقیقی و اساسی ما بین این دو نحوه دیکتاتوری وجود دارد. مراحل بسیاری از آنچه که لنین درباره آن‌ها پافشاری میداشت و اجبار داشت روش دیکتاتوری در پیش بگیرد اجتناب ناپذیر بود در تحت شرایط جنگهای داخلی و غیره میبایستی انجام پذیرد *

ولی آنچه که استالین و همدستانش یعنی همانهایی که بعداً مورد تصفیه قرار گرفتند انجام دادند در هر حال و موقعیتی انجام آنها غیر قابل پذیرش و مطرود بود و بهمین لحاظ هم من طرد اخیر استالین را از کمونیسم خیلی بالاتر از يك مبارزه ساده بر علیه « فرد پرستی » میدانم و گمان میکنم این راهی است که در حال حاضر بازگشت بسوی دمکراسی را خواه در داخل حزب کمونیست و با در محیط بسیار وسیعتری سبب خواهد گردید و بهر حال بنظر نمی‌رسد که بحکومت پارلمانی مبتنی بر روش و دگرترین موجود در اروپای غربی کشانیده شود و گمان هم نمیکنم که اصول پارلمانی باصول « شوراها » برتری داشته باشد و یا بالعکس بدیهی است راهها بسوی دمکراسی

بسیار است تصور اینکه کدام يك برای رسیدن به هدف مناسبتر و ارزنده تر است بستگی بسوابق تاریخی و عرف و عادت هر ملت و کشوری خواهد داشت که بخواهد زندگی و حیات سیاسی خود را دنبال کند و بهر حال اصول و دکترین مشخص و پایداری نیز وجود دارد که هر سازمانی در بین ملل و کشورها باید آنها را متضمن باشد.

از جمله حریت و آزادی مطلق برای بیان عقاید و آراء مخالف که دربارهٔ موارد محدود بقیودی است و بنا بمقتضای محل و محیط فرق می کند.

باید برای تشکیل سازمانهایی جهت بیان و اظهار چنین نظریه‌ها و ایده‌هایی با رعایت محدودیتهای مشابه بالا آزادی عمل داده شود و این آزادی شامل امنیت شخصی نیز خواهد بود در اینجا این نظریه صحیح است که بدون آزادی سوسیالیسم وجود خارجی نخواهد داشت.

بدیهی است حدود آزادی در زمان جنگ همگانی یا داخلی یا در صورت احتمال خطر فوری جنگ ناگزیر از زمان صلح محدود تر خواهد گردید بهر حال من در زمان حاضر نه تنها طرفداری و بهای گذشته پیشوایان حزب کمونیست شوروی و حتی سایر کشورهای کمونیستی را استقبال میکنم بلکه ایمان دارم که اکنون پیشوایان سوسیالیستها باید دست دوستی را بسوی مردانی که با وجود تمام اختلافات در بسیاری اصول با یکدیگر پیوستگی ناگستنی دارند دراز کنند من نمیگویم اکنون زمانی رسیده است که کمینفرم، کمونیست ها و سوسیال دمکرات ها جهات افتراق خود را کنار بگذارند ولی مسلماً ایمان دارم که زمان گفتگو و بحث دوستانه برای رفع اختلافات مابین سوسیالیسم بین المللی و احزابی از قبیل کمونیست های یوگوسلاوی، سوسیالیست های نئی و نهضت ضد استعمار و امپریالیسم آسیائی و افریقائی رسیده است همچنین هنگامی است که سوسیال دمکرات ها باید از خودشان بپرسند که آیا آخرین مساعی و مجاهدت خود را برای برقراری اصول و دکترین سوسیالیسم در کشور خودشان بکار برده اند و اگر بکار نبرده اند بچه علت بوده است همچنین ایمان دارم هنگام آنست که فرد فرد سوسیالیست ها و کمونیست ها باید با یکدیگر بحث های جدی در مورد عواملی که جهات اختلاف و افتراق آنها را فراهم آورده است بنمایند بامید اینکه گرچه ممکن است خیلی بطول انجامد، درباره اصولی که طرفین توافق نظر دارند از قبیل پایه ریزی برای پیوستگی و اتحاد جامعه کاری و همچنین نهضت مشترکی علیه کاپیتالیسم امپریالیسم و ارتجاع با هم بستگی و اتحادی ایجاد نمایند و سرانجام چرا بجای اینکه سوسیالیست ها و کمونیست ها یکدیگر را تهدید کنند نباید علیه دشمنان مشترک خود گام بردارند.

«دنیای پرفسور کول»

کوتاهی اندیشه و فقدان وسعت نظر سوسیالیستهای دوران جنگ انگلستان نمودی از ابهام و پیچیدگی زمان ماست و صرف انرژی افزایش پذیر در مورد آنچه که بکار نمی آید منتحهای از سیاست متخذه می باشد *

در این زمانیکه رستاخیز جهانی بسوی تعالی و تکامل خود کام بر می دارد و در بحیوۃ زوال امپراطوری بریتانیا، مشی سیاسی روشن و مقبول، حیاتی و ضروری اعلام میگردد باید پاراز محیط خیال پروری فراتی گزارد و حقایق را ادراک نمود اگر بنا باشد سمبل شیر، از پرچم ما زدوده شود نیایستی شتر مرغ آن مقام را اشغال کند بهر حال، امروز بسیاستی استوار و جلودارانی نیازمندیم که بتوانند با طوفان حوادث مقابله نموده بک بر نامه عملی و روشهای مشخص در جهت آرمانهای ملی ما و برای مواجهه ما با حقایق تلخ اتخاذ نمایند *

سالهای بسیاری است پرفسور کول وظیفه خود را در این مورد ایفاء نمود همواره حزب کارگری از انتقادات محکم او بر خوردار است و همیشه شهامت بهترین رمز موفقیت او بوده از لحاظ ایدئولوژی و پرورش افکار دست کم دوندل از سوسیالیستها مدیون او هستند. نامبرده در بیانیه حزب سوسیالیست مجدداً ما را با پرسشهای اصلی و اساسی آن حزب رو بر و مینماید. اینرا باید بدانیم که مدار و مقصد حزب سوسیال دمکرات ماروی چیست و روابط آن با حزب کمونیست و در قبال آن چگونه میباشد. در برابر انگیزه های ملیت و نهضت های ملی که اکنون ندای آن در آسیا و آفریقا طنین انداز است چه واکنشی باید نشان دهیم *

بدیهی است هضم اصول و دکترینی که در محیط کاپتالیسم کنونی مورد پذیرش قرار گرفته غیر مقدور است اگر بخواهیم باوضاع اجتماعی و همگانی خود سرو سامانی بدهیم و گامی فراتی برداریم ضمناً بایستی به مسابقات تسلیحاتی جنگ سرد نیز پایان داده شود مسابقاتی که پیروی از اصول سیاسی و نظامی آنها همان اندازه که دست و پای حیات اقتصادی ما را چلاق نموده و به ورشکستگی رهبری مینمایند، بهمان اندازه نیز برای حیات سیاسی ما زبان بخش و نارسایند و بی گیریشان بنا به تعبیر پرفسور کول ما را بسوی

سازش و کنار آمدن با اشتراکیها میکشاند بازهم بحران سوئز باردیگر با وضوح نشان میدهد که ما باید با گذشته امپریالیستی خود قطع رابطه کنیم و راهی برای کنار آمدن و همزیستی با نهضت های ملی در حال ظهور و تعالی پیدا کنیم .

پس از آنکه نکات قابل تمجید از نظریات پرفسور کول ذکر گردید باید توجه داشت که مسائل مهمی بلا جواب مانده است . آیا تصویری از دنیا و آتشکلی از دنیا که پرفسور کول آنرا دارد صحیح است ؟ آیا آنگونه صف بندی که از قوای مختلف دنیا از نوع کاپیتالیسم و امپریالیسم و غیره بر علیه کمونیسم و امثال آن که پرفسور کول قائل است صحیح میباشد ؟ آیا در دنیای حاضر این فرضیه صحیح است که سرمایه داری « تنها » اساس و پایه برای امتیازات و عدم تساوی و اوضاع نامطلوب طبقاتی است ؟ - آیا میتوان قبول کرد در جامعه ای که مالکیت شخصی دیگر وجود ندارد حتماً آن جامعه سوسیالیستی است ؟

بنظر من آنهائیکه فکر سنایسشان پیش از جنگ جهانی اول و حتی پیش از جنگ جهانی دوم رشد پیدا کرده (یعنی به واقعیات بس از جنگ های اخیر توجه کافی ندارند) به سؤالهای اخیر جواب مثبت میدهند .

و من تصور میکنم بگمان آنها و از نظر تجربیات شخصی خودشان امتیازاتی که کاپیتالیسم را بصورت مالکیت خصوصی در ابزار تولید نمودار کرده راه را برای گروه استثمارگر باز کرده است . ولی من دلیلی نمی بینم که سوسیالیستهای دوران جنگ بتوانند قبول نمایند « تنها » دشمن آنها کاپیتالیسم میباشد و حتی با تردید میتوانم بگویم که سرمایه داری دشمن « اصلی » باشد . ما در بریطانیا امروز شاهد اوضاعی هستیم که مشاهده آن يك سوسیالیست قدیمی را که با آزمایشهای دوران پس از جنگ آشنا نیست دچار تعجب میکند : در حالیکه قدرت و سود و قوانین خاص سرمایه داری مورد تجدید نظر قرار گرفته و تعدیل می شود ممکن است به همان اندازه ساختمان طبقاتی جامعه محکم تر گردیده و امتیازات طبقاتی پابرجا تر بماند . و کار بجائی رسیده است که میتوان پیش بینی کرد که اگر سود حاصله به سرمایه دار تأدیه نشود ، ممکن است ساختمان طبقاتی جامعه برای همیشه محفوظ بماند . پیدا کردن توضیح این مطلب چندان سخت نیست . ساختمان طبقاتی در جامعه انگلستان امروز ثبات پیدا کرده است زیرا از طرفی رفته رفته عده و وسعت « ممیزی کنندگان » بیشتر می شود ، و از طرف دیگر رفته رفته عده و وسعت « مالکین » کمتر میگردد ، این هم در صنعت و هم بازرگانی صادق است .

این « ممیزی کنندگان » آن طبقه نوین اجتماعی ممتاز هستند که با هوای ما مسافرت های لوکس و یا مربوط به کارشان را انجام میدهند ، ماشین های لوکس را می خردند و از بهترین مدارس برای تربیت فرزندانشان استفاده میکنند این طبقه نوین ممتاز « ممیزی کنندگان » و یا اداره کنندگان و سازمان دهندگان نه تنها در صنایع خصوصی هستند بلکه با وضع مناسبتر و نسبتاً معتدلتری در صنایع ملی شده نیز هستند .

بیان اینکه پرفسور کول در رساله خود باین مطلب اشاره نکرده دور از حقیقت است نامبرده فصل عمده و منطقی در مورد بنگاههای عمومی و «جامعه سازمان دهندگان» دارد او میگوید يك سازمان اجتماعی نمیتواند از کاپیتالیسم بسوی سوسیالیسم گام بردارد فقط باین وسیله که مزدوران آن در بنگاههای ملی بکار گمارده شوند، در حالیکه امتیازات و مواجب آنها تحت لوای سوسیالیسم همان اندازه باشد که در در زمان استیلای کاپیتالیسم داشته‌اند در این حال جزعنوان ظاهرا از ایدآلهای دیگر سوسیالیسم بهره‌ای نبرده است چنین سازمانی نمیتواند خود را سوسیالیسم بنامد بلکه همان قیافه کاپیتالیسم از خلالتش نمودار است و این خود يك سخته اساسی و حیاتی است ولی در عین حال که پرفسور کول لزوم تجدید نظر در سازمان و تشکیلات کاپیتالیسم انگلستان را برای بررسی در مورد امتیازات طبقات نوین «همیزی کنندگان» ضروری میدانم و لزوم چنین تجدید نظری را در سازمانهای کمونیستی شوروی و سایر کشورهایی که مرام اشتراکی را پذیرفته‌اند از نظر دور میدارد که خود وجود امتیازات طبقاتی را در بلوک کمونیست می‌نمایاند و این یکی از نواقص بزرگ پرفسور کول است.

اما امروز کی میتواند بطور جدی منکر باشد که ساختمان طبقاتی در جامعه شوروی و دیگر کشورهای تابعه آن وجود دارد؟ تنها لازم است که به قدرت انحصاری دولت شوروی در کلیه رشته‌های اقتصاد و صنعت و کشاورزی توجه داشت و فهمید که این قدرت مطلقه اقتصادی در مدت سی سال چه وضع مساعد و مناسب برای ایجاد حکومت طبقاتی بوجود آورده است.

اگر پس از مرگ استالین انحصارات حزبی با مقاومت‌هایی روبرو هستند تشخیص این مطلب نیز مهم است که سازمانهای جدید کارگران مهندسين، مدیران، افسران و غیره در شوروی از همان عناصر زبیده هستند که تشکیلات خود ماهم بطور روزافزونی با مثال آنها خود را متکی مینماید. این نکته را نیز باید اضافه نمود که پس از اضمحلال ادعائی بورژوازی کوچک بوسیله استالین از ربع قرن گذشته باینطرف نابرابری و امتیازات خصوصی در تشکیلات اشتراکی پدیدار شده که امروز مورد توافق رهبران شوروی است. در شوروی حدود عوائد و ثروت خصوصی بیشتر از آنچه چیزی است که در انگلستان مجاز است. عدم توافق ما با پرفسور کول در این مورد است: بعقیده او شوروی از اصول دکترین سوسیالیسم پیروی میکند او میگوید سازمان کشور مزبور بر اساس سوسیالیسم است و مشی سیاسی خود را از وجود کاپیتالیسم و فئودالیسم تصفیه نموده بنظر ما اگر تعریف شخص پرفسور کول را در مورد سوسیالیسم بعنوان سنگ محک بپذیریم ماهم معترفیم که شوروی از کاپیتالیسم خصوصی پیروی نمیکند ولی بطور عمیقی تمرکز و انحصار دولتی و حزبی در تشکیلات آن حکمفرما میباشد و تمایل آن جامعه در جهت پیدایش امتیازات خصوصی و حکومت طبقاتی است.

وروی همین اصل سوسیالیسم دموکراتیک و کمونیسم شوروی دو جریان همانندی نیستند که از یک منبع سرچشمه گرفته و با اینکه ایدئولوژی متشابهی را دارا باشند که بلحاظ انقلاب تاریخی از هم جدا گردیده باشد و امکان داشته باشد که این

دو جریان بالاخره در يك دريای سوسيالیستی باهم مخلوط گردند . سپس ما در قبال کمونیسم چه وضعی بپذیریم ؟ باید اقرار کرد کمونیسم سریعترین و مؤثرترین و اغلب باجاذبه‌ترین وسیله برای تنویر افکار و بنای جامعه نوین مادی باشد . این روش قویترین وسیله است زیرا با ممیزی سیاسی آهنین میتواند مصرف کنندگان را مجبور بحد اقل مصرف که برای زنده ماندن لازم است بکند و بتواند سرمایه را کمتر ازم مصرف سازد . این روش کمونیستی جالب است و جاذبه نسبت بتمایلات ملی دارد زیرا بوسیله تراکم سرمایه میتواند احتیاج بکمک بیگانه را بحد اقل تقلیل دهد . علاوه بر این ها صرف نظر از جهات زنده اش کمونیسم بالاترین سیستم سازمان دادن اجتماعی است که بر فئودالیسم ترجیح دارد و در اغلب موارد جانشین آن گردیده است .

وقتی پرفسور کول میگوید من طرفدار انقلاب روسیه چین و ویت مین هستم او از قول اغلب ماها صحبت میکند اگر ما هم طرفدار آنها هستیم برای اینست که میدانیم زندگی در قرن بیستم بهتر از زندگی در قرن ۱۳ است ، با اینکه جهت است که غیر از کمونیسم وسیله دیگری در دست نداریم که آن اوضاع کهنه را عوض کنیم .

اما در دنیا توصیف های مهمی وجود دارد که باید مورد توجه قرار گیرد ما گفتیم که کمونیسم سریعترین وسیله و بایک جاده میان بر بطرف قرن بیستم است ، اما این دلیل نمیشود که کمونیسم جاده میان بر بطرف سوسیالیسم باشد .

نمونه های مختلف از جامعه های قرن بیستم داریم و همچنین نمونه های مختلف از سوسیالیسم . بمناسباتی که ذکر کردم من نمونه روسی کمونیسم را منطبق با عنوان سوسیالیسم نمیدانم . نایباً چون اختلاف بین ما بر اندازه زیاد است باید نهایت سعی و کوشش را برای تضمین این نظریه که در آینده کمونیسم جانشین فئودالیسم نشود بکار ببریم . البته جانشین شدن سوسیالیسم دموکراتیک بجای فئودالیسم از جهاتی مشکل تراست اما در عین حال نمونه هندوستان سر مشق بزرگی برای تأیید این حقیقت است که اگر ارادتموایمان وجود داشته باشد چه کار بزرگی میتواند انجام دهد .

هر چند گفتیم که کمونیسم یکی از مظاهر جوامع قرن بیستم است ، اما به نظر ما جامعه کمونیستی جائی و محلی از اعراب در قرن بیستم ندارد ، و بالا اقل نمونه روسی کمونیسم جائی در جهان امروز نمیتواند داشته باشد . بنابر این من هم مانند پرفسور کول از شکاف در جبهه سوسیالیسم اروپائی متاسفم ، اما مانند پرفسور کول ابداً عقیده ندارم که باید این شکاف پر شود مگر باینسوز که احزاب کمونیست از روی صمیم قلب به نظریات توتالیتیری و روسی و یا شوروی خود خاتمه داده و آن را رسماً تقبیح کنند .

هیچکدام این ملاحظات « ضرورت » نزدیکی با کمونیسم را بما الهام نمیکند . معذک این ملاحظات محرکهای ما را تحت تاثیر قرار میدهد . لازم است که ما با کمونیسم جهانی « سازشی » بمناسبات و علل عملی حاصل کنیم :

ما بدون سازش با آن نمیتوانیم از بلیات جهانی اجتناب کنیم. برای اینکه برنامه دفاعی ما بک بازی پرخرج با طاقت فرسائی است، برای اینکه بدست آوردن امنیت دسته جمعی، یا تحصیل «موقعیت نیرومند» در مقابل يك ثلث نسل بشری که بحداعلی سازمان یافته است محکوم بورشکستگی است. بالاخره ما میخواهیم با شوروی به يك قرارداد مسالمت آمیز جهانی برسیم و یا باید آن را بخواهیم، نه برای اینکه شوروی از لحاظ عقائد جاذبه‌ای برای ما دارد بلکه بعات قدرت جهانی غیرقابل اجتناب او باید با او کنار آمد.

ملاحظات مشابهی باید روابط ما با آمریکا تنظیم کند. چون سوسیالیست‌ها ضد سرمایه‌داری هستند بنابراین با سرمایه‌داران آمریکا بخصوص نیز مخالف‌اند. اما مخالفت عمده نهضت چپ اروپا با آمریکا فقط و بطور عمده برای این نبود که آمریکا سرمایه دار است بلکه برای این بود که حتی ترسیدند آمریکا از تفوق اولیه اتمی خود برای راه انداختن يك جنگ که آنرا «جنگ جلوگیری از جنگ مهاجمه» مینامند استفاده کند.

حال از این بحث چه نتیجه می‌گیریم؟ اگر سوسیالیسم دموکراتیک بخواهد يك نیروی جهانی باقی بماند همانطور که پرفسور کول استدلال میکند باید ایده آل خود را از نو نیروبخشد و باید هدف‌های مکتب داخلی خود را با سعی مداومی تعقیب کند و بخصوص باید يك تجدید نظر حسابی در روابط خود نسبت بر حل ملل مستعمره و عقب مانده بعمل آورد. اگر واقعاً در این راه میخواهند از حدود حرف خارج شوند باید بطور صریح و واضح منابع خود را عوض صرف برای تجهیزات نظامی صرف این کنند که يك برنامه کمک اقتصادی صحیح و واقعی بوجود آورند. اما بالاتر از همه سوسیالیسم دموکراتیک باید اطمینان بخود را از نو بدست آورد. آنطوریکه بعضی‌ها خیال میکنند سوسیالیسم دموکراتیک بکشاکش و با شعبه نیمه مردد از کمونیسم نیست بلکه يك عقیده سیاسی مشخص و مستقل و کاملاً متمایز از آنست. وظیفه او تنها و بران کردن فتودالیسم و سرمایه‌داری نیست بلکه اینطوریکه عملاً معلوم شده وظیفه مشکل‌تر دیگری نیز دارد که درهم شکستن اساس و پایه بی‌عدالتی و حکومت طبقاتی است که بشکل نوینی در جامعه بشری ظاهر شده (و این شکل نوین مستقل از فتودالیسم و یا سرمایه‌داری است).

درواه جستجو برای رسیدن بجامعه بدون طبقه و متمدن و با فرهنگ باید توجه داشت که دموکراسی مافی نمیشد بلکه بک ضرورت اجتناب ناپذیر است.

منظره سیاست سوسیالیستی در آسیا

II

عنوان بالا اسم رساله است که سه مقاله از مولسفر را دربردارد قسمت اول این مقاله چندی پیش منتشر شد اینک قسمت اخیر آن نشان میدهد که مسائل مهمی که امروز در دستور روز است چگونه از طرف سوسیالیست هندی پیش بینی شده و راه حل آن ها در نظر گرفته شده است. مقالات دیگر این رساله مربوط به « اصول ایدئولوژیک سوسیالیسم آسیائی » است. مقاله ای که قسمت اخیر آن ذیلا چاپ می شود بمنزله گزارش و یا سخنرانی است که بمناسبت افتتاح کنفرانس سوسیالیستهای آسیائی در چندی پیش ایراد شده است.

مسئله تابعیت در آسیا:

یک مسئله مهم در اینمورد اقدام اساسی در باره مسئله تابعیت است. حکومت هندوستان شاید بتواند در این راه قدمی بردارد. در بزرگترین کشوری که بعد از جنگ آزادی خود را بدست آورد مردم خواستار آن بودند که روش های جدیدی درباره ملیت و تابعیت در پیش گرفته شود و وضعی در این کشور ایجادند که مردان و زنان برحسب محل ولادت یا رنگ پوست یا مذهب یا زبان کم و بیش دارای حقوقی شده اند. ولی کاری که حکومت هندوستان انجام داد نوعی تقلید و اقتباس از وضع تابعیتی است که در اروپا و امریکا وجود دارد. اهالی آسیا طبیعتاً در قاره وسیع استرالیا و قسمت های شرقی آن یا در افریقا و نواحی غربی آن تحقیق میشوند. اعتقادات تعصب آمیز در مسئله تابعیت در آسیا نیز مانند سیلان وجود دارد. اهالی سیلان که اعقاب آن هندی بودند حتی نمیتوانند از سیلان به هندوستان مسافرت کنند زیرا اگر آن ها بدون اجازه دولت سیلان (و کسب این اجازه بسیار مشکل است) به هندوستان مسافرت کنند نمیتوانند به سیلان مراجعت نمایند و کارو دارائی خود را بازیابند. اگر مردم هندوستان و مردم آسیا بخواهند ایده جدیدی درباره مسئله تابعیت در جهان به بشریت عرضه کنند بایستی درک کنند که تفاوتی ندارد که کسی در کجا متولد شده، والدین او چه کسانی بوده اند یا اینکه فقیر است بلکه بایستی با همه مردم دیگر در مورد

حقوق مربوط بر زندگی، کار، آزادی رأی و انتخاب محل سکونی تساوی داشته باشد. اگر بعضی از حکومت های آسیائی این ایده را اجرا و آنرا توسعه دهند در تمام جهان تأثیر خواهد داشت. دولت ها و احزاب آسیائی مایل هستند ایده ها و افکار را از اروپا و آمریکا تقلید کنند، تقلیدی که نتیجه جدید و قابل توجهی دربر نخواهد داشت. از طرف دولت و مردم و احزاب سیاسی آسیا بایستی در مورد مسائل مربوط به رنگ بدن، مذهب، زبان و محل تولد که اساس ملیت را تشکیل میدهند آگاهانه چاره جوئی و تصمیم مقتضی گرفته شود. همه جهان، بخصوص آسیا با نگرانی و اشتیاق انتظار دارند، حکومتی وجود داشته باشد که نسبت به مسئله تابعیت بنحوی که شایسته انسان باشد اقدام بعمل آورد.

سوسیالیسم: تریاق تجزیه طلبی

سوسیالیسم یگانه نیروئی است که میتواند با سیاست های تجزیه طلبی در آسیا مبارزه کند. والا سایر مرام ها به اختلافات یا حفظ آرامش توجهی ندارند، سوسیالیسم بر خلاف کمونیسم عجله ندارد که تمام امکانات را نفی کند و اطمینان ندارد که پیروزی نهائی تمام مفاسد و دستگی ها را از بین خواهد برد. و در عین حال سوسیالیسم برعکس سرمایه داری علاقمند به حفظ وضع موجود نیست لذا احتیاج بدان ندارد که تعصب تجزیه طلبی را تشویق کند و باندازه کافی از منابع بین المللی تجزیه طلبی آگاه است تا طرفدار حفظ سیستم موجود نباشد. جالب توجه ترین پیشرفتها در سال های اخیر رشد نیروهای سوسیالیستی در آسیای غربی مخصوصاً در سوریه و لبنان است. اگر دموکراسیون های عظیم و آرام ده هزار نفری در دمشق فقط جنبه تظاهرات نداشته و فعالیت های مؤثری برای از بین بردن مالکیت های بزرگ بدنبال داشته باشد زمینه هر گونه سیاست تجزیه طلبی در عربستان از بین خواهد رفت. واقعاً این مسئله یکی از مسائل تأسف آور آسیاست که این اخبار زنده و الهام بخش با بی اهمیتی منتشر میشوند در حالیکه اخبار مربوط به یاغیگری یا سخنرانی يك زمامدار فرتوت در سر مقاله روزنامه درج میشود. فقط سوسیالیسم قدرت و صلاحیت آنرا دارد که با تعصب تجزیه طلبی در داخله کشورها و در سرتاسر آسیا مبارزه کند.

حال به بینیم روش و عکس العمل این سه ایده الوژی در مقابل بیماری دیگر آسیا یعنی تروریسم چگونه است ؟ • بجای اینکه افکار و اعمال ناپسند کمونیست ها و تجزیه طلبان در این مورد بررسی شود باید باین سؤال پاسخ داده شود که چرا سر زمین آسیا زمینه مناسبی برای شورش و ترور آماده میکند. اینکه فقط به محکوم کردن و ناپسند شمردن قتل و شورش پرداخته شود تنها جنبه نصیحت اخلاقی دارد ولی مسئله مهمتر آن است که به بینیم در رویه سوسیالیست ها چه نقشی وجود دارد که به کمونیست ها و تجزیه طلبان امکان میدهد تا روش آدم کشی و ترور در پیش گیرند.

توده مردم آسیا مایل اند یا طرفدار قانون اساسی موجود باشند و یا یاغی و طرفدار اعمال زور نسبت به حکومت • آنها درباره يك روش سوم فکر نمیکنند. اگر احزاب مذهبی و کمونیست آسیا به اعمال زور و ترور دست زده اند تقصیر آن تا حدی متوجه

سایر احزاب، مردم و بخصوص متوجه احزاب سوسیالیست آسیاست، زیرا آن ها روش صحیحی که همواره جنبه مبارزه داشته و در مقابل عوامل فسادآشتی ناپذیر باشد نداشته اند بلکه کار آنها توأم با سستی و راحت طلبی بوده و بر علیه فقر و بی عدالتی بطور جدی مبارزه نمیکنند. اگر سوسیالیست های آسیا تا مدت نامحدودی به رویه صلح طلبانه و سازشکارانه خود در مقابل ظلم و بی عدالتی ادامه دهند کس دیگری وارد صحنه خواهد شد و زمام امور را بدست خواهد گرفت.

مبارزه مسالمت آمیز بر علیه بیعدالتی

آسیا برای مبارزه با بیعدالتی فرصت نامحدود ندارد در این مورد فقط به روش مبارزه پارلمانی اعتماد و تکیه کردن و نبرد نکردن با بیعدالتی که هر روز جریان دارد بمعنای بازی کردن در چنگال مرتجعین مذهبی و کمونیست است. لاقلاً تا هنگامیکه آسیا قربانی فقر زیاد و حکومت های سرمایه داری که با ترور حکومت میکنند میباشد، دموکراتها و سوسیالیست های آسیا باید با سلحهم عدم اطاعت در مقابل فساد و بیعدالتی متوسل شوند. بدون شك سوسیالیسم بدون مبارزه طبقاتی نمیتواند وجود داشته باشد و نکته اساسی اینست که این مبارزه بجه صورت باید انجام شود. اگر آسیای سوسیالیست به اعتراض و نافرمانی عمومی بر علیه بیعدالتی مبادرت نکند و اگر به مبارزه طبقاتی مسالمت آمیز دست نزند خاموش کردن آتش خشم و نفرت مردم امکان پذیر نخواهد بود.

اخیراً يك روش و مرامی که حاکی از صفای باطن است در هندوستان شیوع پیدا کرد. این روش از ماهانما کاندی الهام میگيرد و نام آن «سارودایا» است. این مرام یکی از اصول عقاید کاندی را اقتباس کرد و آن محبت است. چنین بنظر میرسد که به حس قوی دیگر یعنی خشم توجه نکرده است. روش کمونیسم خشم و نفرت است و رویه سارودایا دوستی و محبت. اما متأسفانه هیچیک به تنهایی برای اجتماع مناسب و کامل نیستند. بشریت مصائب عده زیادی از انقلابانی را که منشاء آنها خشم و کین بود و فساد ببار آورده تحمل کرده و همچنین انقلابانی را که زائیده محبت بود و نتایجی نداشته دیده است.

اما انقلابی که بوسیله محبت و خشم بوجود می آید ثمربخش است. اگر سوسیالیسم در آسیا بتواند دو عامل محبت نسبت به همه و خشم در مقابل ظلم را با هم توأم کند این موضوع یگانه پاسخ دموکراتیک نسبت به سوسیالیستهای طرفدار مبارزه مسلحانه و حکومتهای ترور در آسیا محسوب شده و از لحاظ جهانی به ایجاد تحولی بر اساس دو عامل محبت و خشم کمک خواهد کرد.

حتی اگر در آسیا غیر از این دو یعنی سیاستهای تجزیه طلبی و ترورستی بیماری دیگری وجود نداشت آنها احتیاج داشتند بایکدیگر توأم باشند. کوششی بعمل آمد يك کنفرانس آسیائی باشکوه و جلال زیاد در دهلی تشکیل شد ولی هیچ نتیجه ای از آن حاصل نگردید. باوجود اینکه کمیته هائی تشکیل شد که کار کنفرانس را ادامه

دهد و تصمیم گرفته شد که کنفرانس مجدداً تشکیل شود با اینحال هیچ اقدامی صورت نگرفت. هنگامی که نسبت به نظریات کارگردانان مرامی انتقاد شد تصور اینکه یک اتحاد آسیائی بوجود آید کاملاً ناصحیح است.

سه آسیا وجود دارد. آسیای فعلی با سیستم سرمایه‌داری، آسیای پر آشوب و کمونیسم و آسیای تحول‌آرام و سوسیالیسم. هر گونه کوششی برای متحد ساختن این سه بمنظور تحقق بخشیدن به هدفهای همه آسیائیها کودکانه است. سلیقه و طرز تفکر آنان متفاوت بوده و هیچ نتیجه‌ای بدست نخواهد آمد. اینطور بنظر میرسد که تاریخ همه بارها را بردوش نیروهای دموکراسی و سوسیالیستی آسیا گذاشته است.

آیا سرمایه‌داری یا کمونیسم میتواند مسئله اقتصادیات را حل کنند؟

اکنون باید دید که قدرت سرمایه‌داری یا کمونیسم برای تجدید ساختمان اقتصادی آسیا تا چه حد است؟ آسیا به ابزار و ماشین آلات بیشتر و کارخانجات و کارهای جدید احتیاج دارد. لازم است که زمین‌های جدیدی کاشته شود و اراضی زراعتی قدیمی وسعت یابد. اما هر برنامه تجدید ساختمان صنعتی یا زراعتی سریع بایستی با در نظر گرفتن وضع اقتصادی آسیا که در آن میلیونها جمعیت وجود دارد و وسائل و لوازم کار مختصر و ناچیز است تنظیم شود. تراکم جمعیت در آسیا طوری است که در هندوستان در هر میل مربع ۳۰۰ نفر در جاوه در هر میل مربع ۶۰۰ نفر زندگی می‌کنند در حالیکه وسائل تولید بطور متوسط نسبت به هر نفر ۱۵۰ روپیه ارزش دارد. برای ایجاد یک وضع اقتصادی بر اساس راسیونالیزاسیون این تراکم جمعیت و این کمبودی لوازم کار بایستی در نظر گرفته شود.

صنعت در تمام تاریخ حیات خود بایک چنین وضعی که تراکم جمعیت با کمی وسائل تولید توأم باشد مواجه نشده است. توأم شدن این دو عامل بایکدیگر موفقیت برای هر گونه نقشه صنعتی کردن را اعم از اینکه بر اساس برنامه فورد با استالین باشد غیر ممکن ساخته است. هر دو نوع برنامه در مقابل ازدیاد تراکم جمعیت و کمبود وسائل تولید با عدم موفقیت روبرو خواهند شد.

بطور متوسط هر کارگر زراعتی آمریکا ۷۰ آکر زمین دارد. در زراعت اشتراکی روسیه بهر زارع ۳۰ آکر زمین میرسد. نازمانیکه میزان زمین نسبت به هر نفر بمیزان قابل ملاحظه و کافی نرسد بکار بردن اطلاعات علمی در کشاورزی یا مکانیزه کردن آن بی‌مورد است - امروز بطور متوسط هر نفر زارع هندی ۱/۵ آکر زمین در اختیار دارد. هر گونه برنامه‌ای برای راسیونالیزه کردن زمین‌های کشاورزی چه بر طبق روش سرمایه‌داری و چه سیستم کمونیستی بایستی طوری تنظیم شود که لاقط بهر نفر از ۶ الی ۱۰ آکر زمین برسد. در غیر اینصورت بلافاصله ۳۰ تا ۴۰ میلیون نفر کارگر کشاورزی بیکار خواهند شد و این بمعنای آنست که از ۸۰ تا ۱۰۰ میلیون کشاورز و خانواده‌های آنها دچار گرسنگی خواهند شد. اگر سرمایه‌داری یا کمونیسم بخواهد کشاورزی هندوستان را راسیونالیزه کند نتیجه اقدام آنها چه خواهد شد؟ نتیجه آن بگرسنگی و فقر منجر میشود. این وضع جدید اقتصادی هم سیستم سرمایه‌داری و

هم سیستم کمونیسم را برای تمدن بشری نامربوط و غیرمناسب ساخته است، طرفداران فرد یا استالین ممکن است به مخالفت باین عقیده برخیزند، ولی حل مسئله فقر انسانی را باید در جای دیگر جستجو کرد و آن در سوسیالیسم غیر متمرکز با وسائل صنعت کوچک، کار دستجمعی، حاکمیت دهات و غیره است.

در ژاپن بهرزاره ۱۱/۵ آکر زمین میرسد. اگر برنامه سوسیالیستی تجدید تقسیم بندی اجرا شود مثلا هندوستان کارگر بدون زمین نخواهد داشت و حداقل زمینی که بهر خانوادگی کشاورز میرسد در حدود ۳ آکر خواهد بود.

بعضی از اقتصاد دانان آسیای شرقی با توجه به موارد استثنائی کوشش خواهند کرد باین موضوع جوابی بدهند. آنها بیک قسمت موضوع را نادیده گرفته و جواب گمراه کننده ای میدهند. آنها خواهند گفت که در بلژیک نیز تراکم جمعیت وجود دارد ولی فراموش می کنند که بلژیک دارای وسائل تولیدی قوی و مجهز است. باستثنای ژاپن فقط چند کشور صنعتی کردن خود را با وجود تراکم جمعیتی در حدود ۷۰ یا ۸۰ نفر در هر میل مربع شروع کرده اند. صد نفر در هر میل مربع حداکثر تراکم جمعیت در کشورهایی بود که شروع به صنعتی کردن خود نموده اند. حتی ژاپن با وجود اینکه مردم آن سرزمین قانع هستند و دارای سیستم میلیتاریستی و حتی امپریالیستی بود هنگامی که انقلاب صنعتی خود را آغاز کرد تراکم جمعیت آن به نسبت در هر میل مربع ۱۵۰ نفر بوده است.

چهار صنعت وجه در کشاورزی نکته اساسی اینست که چند نفر و چه میزان ماشین یا لوازم کار برای تولید ثروت اختصاص داده میشود. در اروپا و آمریکا بطور متوسط ماشین و ابزار کار هر نفر در حدود ۱۰۰۰ تا ۲۰۰۰ دلار و در بعضی نقاط آن بین ۵۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰ رپیه ارزش دارد.

امروز آسیا دارای ماشین آلات و ابزار کاری است که نسبت به هر نفر ۱۵۰ رپیه ارزش دارد. تغییر این وضع مشکل بر طبق روش صنعتی آمریکا یا روسیه ممکن نیست بلکه رویه صنعتی جدیدی که نه سرمایه داری و نه کمونیستی است باید چاره اندیشی شود. فقط سوسیالیستهای آسیا هستند که کوشش کرده اند برای این موضوع راه حلی پیدا کنند بدین ترتیب که صنعتی کردن را با ماشین آلات و لوازم کوچکی که بوسیله الکتریک با نفی سیاه کار کند عملی نمایند. من باور نمیکنم که مثلا با چرخ نیتریسی بتوان مسئله فقر را در آسیا حل کرد ولی بوسیله ماشین بافندگی برقی مانند دستگاههای بافندگی ژاپن میتوان فقر را از میان برداشت.

احتیاج به دستگاههای صنعتی کوچک

بعضی از اقتصاد دانان ممکن است بطور استهزاء آمیز بگویند که تنظیم و اجرای نقشه چه بر اساس اصول سرمایه داری و چه کمونیستی چندسال بطول خواهد انجامید و عدم صحت تمام این محاسبات تهدید آمیز ثابت خواهد شد. آنها فراموش می کنند که راسیونالیزاسیون هر مدت طول بکشد بایستی طوری انجام شود که بطور

نسبی بهر نفر کارگر وسائل تولید با ارزش ۵۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰ روپیه برسد. اگر باین ترتیب عمل شود در ۱۰ یا ۲۰ سال اولیه وسائل تولید در دسترس عده قلیلی قرار خواهد گرفت و بقیه کارگران از سازمان را سیونالیستی خارج شده و وضع طوری خواهد شد که شورش، تروریسم و فشار نتیجه غیر قابل اجتناب آن خواهد بود.

تنظیم کنندگان برنامه برای آسیا نمیتوانند از سیستم سرمایه داری فردو یا سیستم سوسیالیستی یکی را انتخاب کنند. مسئله مجهز کردن اقتصاد آسیا باندازه ای اهمیت دارد که انجام آن با سرمایه های قلیل فردی امکان پذیر نیست بلکه باید از دو طریق زیر یکی را انتخاب کرد: با سطح تولید یک ناحیه یا یک صنعت را بدون توجه به سایر نقاط واحدی بالا برد که بتوان آنرا راسیونالیزه کرد و یا اینکه بتدریج سطح اقتصاد همه نقاط بالا برده شود. منظور این نیست که به تمرکز سرمایه با صنایع سنگین ابدأ متوجه نشود بلکه بایستی مثلاً برای صنایع فولاد یا سد بندی پروژه هایی تهیه شود ولی هدف اصلی تقویت صنایع کوچک باشد.

بعنوان مثال میتوان گفت یک علت عمده اینکه برنامه اقتصادی جاری هندوستان مواجه با شکست میشود آنست که علاوه بر آنکه بر اساس روش سرمایه داری تنظیم شده به وضع آسیا و نقاط مختلف آن توجه نشود و کوشش اصلی متوجه سرمایه متمرکز می باشد.

بعضی اشخاص نمی توانند تفاوت بین تجدید تقسیم سوسیالیستی زمین و ملی کردن صنعت را با روش کمونیستها درک کنند. تجدید تقسیم و ملی کردن در شرایطی صورت میگردد که تمرکز سیاسی و تکنیکی وجود ندارد و توسط دولت دموکرات انجام و به صنایع کوچک توجه میشود و نتیجه آن طوری خواهد بود که آزادی را از بین نبرده و نان مردم را تامین می کند. آسیائیا نباید به تبلیغات کشورهای غربی درباره کمونیسم توجه کنند. دموکراتهای راسته به جبهه آنتلاتیک نیست به مسائل نان و پابه اقتصادی کمونیستی نگرانی زیاد ندارند بلکه بکمونیسم از لحاظ انحاط فرهنگی آن حمله می کنند. تأثیر این نوع تبلیغات در عقاید آسیائیا باندازه ای زیاد است که در بین عده زیادی از مردم حتی در بین مخالف کمونیسم این عقیده رواج یافته که گرچه کمونیسم آزادی را محدود می کند ولی برای مردم نان فراهم می آورد. این عقیده خطرناک و در عین حال مبتنی بر جهل و عدم اطلاع است و حقیقت ندارد. گناهکار اینکه آزادی و نان را از یکدیگر جدا می کنند متوجه نیستند که آسیا ممکن است نان فرضی را در مقابل صرف نظر کردن از آزادی خریداری کند اما آسیا چگونه میتواند با برنامه کمونیسم که فقط در کشورهای کم جمعیت یا ممالکی که دارای وسائل تولیدی قوی هستند قابل اجراء است نان بدست آورد. کمونیسم بهمان اندازه نان برای مردم تهیه میکند که با آنها آزادی میدهد در آسیانان و آزادی تفکیک ناپذیر هستند *

بعضی ها حدس میزنند که کمونیسم روش خود را با شرایط آسیا تطبیق خواهد داد و راهی پیدا خواهد کرد که تمرکز سیاسی و صنعتی وجود نداشته باشد اگر چنین

باشد کمونیسیم به سوسیالیسم تبدیل میشود. تا آنموقع هیچ چیز بی معنی تر از این نیست که برای ایجاد سیستم متمرکزی که اثرات غیرقابل اجتناب آن قتل، گرسنگی، ترور و خدعه و تهیه مقدمات جنگ خواهد بود، بامید آنکه بعداً تمرکز خود را از دست خواهد داد اصرار شود بهتر است از ابتدای کار تمرکز وجود نداشته باشد.

اختلال در عقاید

یک مسئله عمومی در آسیا عبارت از آن است که در یک محیط تزویر و دورویی و از میان کلمات فرانسوی زیبا باید روش ارتجاعی و مترقی، عقاید چپ راست از هم تشخیص داده شود. سوسیالیسم و کمونیسیم بعثت آنکه هر دو با سرمایه داری مخالف اند با یکدیگر نزدیک هستند و از طرفی سرمایه داری و کمونیسیم از آن جهت که هر دو با قنودالیسم مخالفت دارند موافق یکدیگرند. همانطور که کمونیسیم در یک مرحله بر علیه قنودالیسم و سرمایه داری و هم بر ضد کمونیسیم میجنگد و از آنها پیشی میگیرد. سیاستمداران بیسواد آسیائی که نسبت به سوسیالیستها و کمونیسیتها بیک نحو قضاوت می کنند صدمه و زیان بسیاری وارد آورده اند. اقدامات آنها در باره مذهب، سیاستهای تروریستی و اقتصاد آسیائی باندامای درهم و پیچیده است که نمی توانند بین ترقی خواهی و ارتجاع تفاوت بگذارند.

بدون شك سوسیالیسم يك مرام مترقی است ولی اگر آسیا تمام جریاناتی را که در اروپا با اسم سوسیالیسم وجود دارد بپذیرد بدون شك نتیجه ای عاید نخواهد شد. در حالی که روش دموکراتیک و بعضی از اصول کار سوسیالیستهای اروپائی و نتایجی که آنها بدست آورده اند همواره بایستی مورد تحسین سوسیالیستهای آسیائی بوده و در مبارزه عمومی با آنها تشریک مساعی کنند روش سوسیالیسم آسیائی باید بجای آنکه تدریجی باشد قاطع و جدی باشد. در عین حال که مسالمت آمیز است در صورت لزوم خود را در چهارچوب قانون اساسی محدود نکند و همچنین باید به بالا بردن سطح تولید اهمیت داده شود.

سوسیالیسم در آسیا و شاید در سراسر جهان بایستی بطور روز افزون روشی باشد که حداکثر مساوات قابل حصول را بوسیله تجدید تقسیم زمین و مالکیت اجتماعی بر صنایع برقرار کند. مبنای سیاسی آن بایستی بر اساس عدم تمرکز بوده و فعالیت خود را متوجه صنایع کوچک بنماید. يك چنین سوسیالیسم بجای آنکه مردم را پای بند آرزوی ترقی روز افزون سطح زندگی کند آنها را تشویق می کند که سطح زندگی بالاتر را برای خود جستجو و تهیه کنند. سپس آنها قادر خواهند بود تمدنی ایجاد کنند که در آن مردم ظاهراً آرام و مطمئن و باطناً فعال و کوشا باشند. از مشخصات این نوع سوسیالیسم آنست که دردنیای جدید تمایل به تمرکز زیاد و جلوگیری از آن ممکن نیست. آسیا نمی تواند به تأمین نان موفق شود مگر از طریق این نوع سوسیالیسم. بنابراین تنها نیروی مترقی آسیا سوسیالیستها و بعضی از دموکراتهایی هستند که هنوز فریب همکاری با احزاب مذهبی یا کمونیسیم را نخورده اند.

آسیای مرفی باید متوجه باشد که در آسیائیهها در امور جهانی تا کنون ناچیز بوده اکنون هنگام آن فرا رسیده است که در مقابل آمریکا و روسیه سیاست مستقلی در پیش گیرند و استقلال واقعی بدست آورند ، این استقلال واقعی آسیائیهها در امور بین المللی بیرونی مؤثر جدیدی بوجود خواهد آورد .

هیجانان و آشوبهایی که آسیا را فرا گرفته است

سرتاسر آسیا را هیجانان و ناراحتی هایی که ممکن است بجنسک منجر شود فرا گرفته است . سیاست خارجی عمومی آسیا بایستی با توجه به این جریانان تنظیم شود .

۱ - بحران و آشوبی که در آن طرفین محارب انعکاس مستقیم سیاستهای جبهه آناتلیتیک یا جبهه شوروی بوده و بجنسک دست زده اند و در آن کشورها نیروی سومی که بتواند جریان را تغییر دهد وجود ندارد و نمونه این نوع آشوب در کشورهای کره و هندوچین دیده میشود در این کشورها بنفع هیچیک از طرفین نمیتوان اقدامی کرد لذا عدم دخالت تنها راه موجود می باشد اما از ایجاد امکاناتی برای سازش دادن بین طرفین یا بوجود آوردن یک نیروی ثالث بایستی صرف نظر شود .

۲ - بحران هائیکه جنبه محلی داشته یا اینکه تأثیر جبهه های آناتلیتیک و شوروی در آن ناچیز است و در آن نقاط نیروهای دموکراتیک و سوسیالیستی شروع برشد کرده اند مثل مبارزه بین هند ، پاکستان ، اسرائیل و کشورهای عرب و چین کمونیست و حکومت فرمز . در این نقاط علاوه بر اینکه بایستی برای از بین بردن سیاستهای مذهبی و تروریستی جداً اقدام شود آسان ترین چاره که زودتر نتیجه می دهد آنست که سرحدات فعلی مورد قبول قرار گیرد و بیمان اتحاد متقابل و عدم تجاوز بین کشورهای مربوطه منعقد گردد .

۳ - بحرانی که در آن مردم و حکومت آسیائی در چنگال یکی از دو جبهه گرفتارند و نمونه آن ژاپن می باشد . ژاپن از کشورهایی است که در جنگ اخیر شکست خورده و جزو نقاط خطرناک جهان محسوب میشود . تمام کشورهای آسیائی باید سیاستی در پیش گیرند که بیطرفی آن کشور تضمین شود .

۴ - کشمکش هایی که زائیده منافع کشورهای خارجی در آسیاست و نمونه آن مسئله نفت ایران است . تمام آسیائیهها باید در مقابل خارجیها با یکدیگر همکاری کنند ولی باید کاملاً متوجه باشند که مبارزات آنها بنحوی نباشد که آنها را از ماهی تابه جبهه آناتلیتیک به آتش اردوگاه شوروی (یا بالعمس) بیفکند .

۵ - بحرانهائی که معلول ضعف جسمی و فکری است و در قسمت هایی از آسیا که وابسته به هیچیک از دو اردوگاه جهانی نیست و شامل منطقه از اندونزی تا مصر میباشد وجود دارد . علاوه بر کوشش دسته جمعی که باید در راه تجدید ساختمان ایده الوژیک و اقتصادی این منطقه بعمل آید بایستی قراردادهای کمک متقابل بین این کشورها منعقد شود و از نظر ایده الوژیک ، اقتصادی و امنیت دفاعی و نظامی همکاری و اتحاد داشته باشند هیچیک از ممالک آسیائی بدون تجدید ساختمان اقتصادی نمیتواند در سیاست خارجی عمومی آسیا رول مؤثری داشته باشد .

آسیا و سیاست‌های جهانی

این پنج‌نوع سیاست: عدم مداخله، اتحاد متقابل، بیطرفی، طرد منافع امپریالیستی و پیمان‌های کمک متقابل برای اصلاح، بی‌نظمی و گرفتاری‌های آسیا یک سیاست مسالمت‌آمیز و درعین حال سیاست آزادانه‌ای محسوب می‌شود و در مورد مسئله ژاپن و پیمان صلح با آن کشور می‌توان آنرا مورد آزمایش قرارداد ژاپن در جنگ شکست خورد و بوسیله آمریکاها که بعداً متجاوزانش سال‌اداره امور آن کشور را در دست داشتند اشغال کردند.

چندی بعد آمریکا پیمانی را با میان‌آورد که بر طبق آن باشغال ژاپن خانمه‌داده می‌شود ولی با آمریکا امکان می‌دهد که مراکزی را در ژاپن در دست داشته باشد نتیجه قرار داد مزبور تجدید تسلیحات ژاپن است. دولت‌های آسیا در ظرف چندین سال در مورد ژاپن هیچگونه اظهار عقیده نکرده و هیچ اقدامی بعمل نیاوردند.

دولت هندوستان میبایستی در این باره اظهار نظری کرده باشد ولی هیچگونه سیاستی نداشت ولی هنگامی که پرزیدنت ترومن با سیاست مربوط بخود سیاستی که با روش جبهه آتلانتیک تطبیق می‌کند در مورد ژاپن اقدام کرد دولت هندوستان با آن بمخالفت برخاست. تاکنون دولت‌های آسیایی فقط خود را باین راضی کرده‌اند که با سیاست‌های آمریکا یا روسیه مخالفت یا موافقت کنند، این رویه سیاست مستقل محسوب نمی‌شود و نیروی جدیدی بوجود نمی‌آورد. آسیا باید این رویه را ترک گفته از خود مستقلاً اظهار عقیده کند.

کشورهای آسیایی میبایستی بمحض بدست آوردن استقلال خود آزادی کامل ژاپن را خواستار شده باشند. دولت هندوستان لاقلاً می‌توانست در ۱۶ اوت ۱۹۴۷ صلح با ژاپن، آلمان و اطریش را اعلام کند ولی دولت وقت اجازه داد که اعلان جنگی که با فشار انگلیس‌ها به هندوستان تحمیل شده بود ادامه پیدا کند، حتی در آن موقع دولت هندوستان می‌توانست سیاستی را که می‌بایستی نسبت بکشورهای شکست خورده مانند آلمان، اطریش و ژاپن در پیش گرفته شود بنیاء اعلام کند. در حال حاضر وضع این کشورها طوری است که زمینه جنگ دیگری در آن‌ها تهیه می‌شود و برای صلح جهانی خطرناک هستند. میبایستی از چند سال قبل سیاست طرفداری از بیطرف ماندن آنها در پیش گرفته شده باشد.

یکی از علل اصلی این موضوع که نهضت صلح‌طلبی و عدم تعرض در خارج از هندوستان پیشرفت نکرده جدا شدن آن از سیاست عمومی و نظریات مردم است. مهاتما گاندی به صلح‌طلبی معنای واقعی بخشید زیرا آنرا با علاقه مردم با آزادی هماهنگ نمود و باسلحه مؤثری تبدیل کرد. بنابراین نهضت صلح‌طلبی در سراسر جهان بایستی از دو لحاظ مورد آزمایش و دقت قرار گیرد: ۱- این نهضت نیرو و روشی داشته باشد که در موقع لزوم بمرحله عمل درآید. ۲- بلزوم حفظ آزادی و طریق آن کاملاً واقف باشد. در آسیا علاوه بر این‌ها باید باتبلیغ مردم باینکه صلح موجب پیشرفت اقتصادیات می‌باشد توأم شود، در عین حال سیاست صلح در آسیا بایستی سیاست آزادیخواهانه و نوظلبنانه باشد.

اسرائيل، فرمز و پاكستان

راجع بشناسائی سرحدات فعلی و پیمانهای اتحاد متقابل باید گفت این سیاست بطور وسیعی، تعصباتی را که زائیده جهل مردم و تحریکات خارجی است از بین خواهد برد برای عربها ممکن است مذاکره با اسرائیل ناگوار باشد. نماینده چین بکن ممکن است از نشستن پشت يك میز با نماینده چین فرمز تنفر داشته باشد ولی هر دوی آنها برای هندوستان و پاكستان اتحاد را لازم و معقول میدانند. آسیائیها باید قدری بیشتر بخوابند و شناسایی بپردازند، بجای اینکه در مقابل اوضاعی که زائیده ضعف خود آنها و احویلهای امپریالیستی است ندبه وزاری کنند بهتر است کوشش کنند که آنها را تحت کنترل خود قرار دهند. بعضی رقصیدن بساز امپریالیستها یا تحریکات داخلی روشهایی را در پیش گیرند که اوضاع نا مطلوب را اصلاح نمایند.

پیشنهاد نخست وزیر هندوستان دائر باینکه هم چین کمونیست و هم چین فرمز بعضوت سازمان ملل متحد پذیرفته شوند بسیار صحیح و بجوابود. اما اشاریه حتی پیشنهاد خود را تکرار نکرد. بكدولت و يك سیاستمداری که قدرت را در دست دارد اغلب ممکن است در نظر بگیرد که گفتن يك مسئله صحیح با انجام يك کار صحیح برای آنها گرفتارها و دشواریهایی تولید کند ولی احزاب سیاسی بخصوص آنهائیکه در حکومت نیستند با این گونه اشکالات مواجه نمیباشند. یکی از گناهان نابخشودنی سیاستمداران آسیائی کوشش و فعالیت آنها در راه خفه کردن و محدود کردن احزاب سیاسی منجمله حزب خودشان و محدود و منحصر کردن سیاست خارجی کشور با ادارات دولتی است.

سیاست هند در مورد چین از بعضی لحاظ صحیح و قابل تحسین و از برخی جهات نادرست بوده است. در آسیا علاقه بصلح و علاقه بداشتن روابط دوستانه با چین کمونیست وجود داشته و هیچ دلیلی ندارد که آسیائیها طالب روابط دوستانه با مردم چین کمونیست نباشند.

روش هندوستان نسبت بچین برای مدت مدیدی ناصحیح و موجب تقویت کمونیستهای هندوستان و سایر ممالک آسیائی بود.

اسیا و صلح جهانی

آسیای غیر کمونیست قربانی توجه و انتظاری است که نسبت با اقدامات سوسیالیست های دست چپ اروپا دارد. واقعا سوسیالیستهای دست چپ اروپا از بهترین دوستان اروپائی ترقیخواهان آسیائی هستند ولی آنها گرفتار مبارزات محلی خویش میباشند و علاقه زیادی دارند که ناراحتیها و تشنجات اروپا را بوسیله مصالحه در جریانات آسیا فرو نشانند. آنها همچنین گرفتار مبارزه با امریکا و مسئله تجدید تسلیحات میباشند. بنابراین اکنون آسیائیها بایستی خودشان بفکر خود باشند.

آنها وظیفه دارند نه تنها برای ترقی آسیا کوشش کنند بلکه برای صلح جهانی نیز باید مبارزه نمایند زیرا مصائب آسیا در چهار قرن گذشته با اندازه اروپا نبوده است. نباید باین بهانه متوسل شد که اروپا یا امریکا نمیتواند طرز تفکر آسیا را در

کنند این موضوع کوششی است که در راه نشان دادن قدرت فکری آسیا از لحاظ جهانی بعمل می‌آید تا آنجا که فکر آسیائی بطور کلی بیان کننده آمال و آرزوهای جهانی است دارای ارزش می‌باشد و بقیه ارزشی ندارد.

یک سیاست آسیائی ناچار بایستی به منازعاتی که در سایر کشورها روی میدهد توجه کند گذشته از اینکه تاحدی که میتواند آن منازعات را بر طرف کند باید به ایجاد تفاهم و همکاری بین المللی برقراری تساوی بین ملت‌ها کمک کند و با تمام قوا بکوشد مردم جهان را بیکدیگر نزدیک نماید. در عین حال کوشش در راه بر طرف کردن بخرانهای موقتی بدون جستجوی چاره اساسی برای بی‌نظمی‌ها و پیرایشانهای آسیا نتیجه‌ای نخواهد داشت. بندگی و فقر منشاء اساسی پیرایشانی در آسیا، افریقا و جنوب امریکای معنی‌دوسوم جهان است. رژیم‌های فئودالیسم، سرمایه‌داری، امپریالیستی و جاه طلبی کمونیست‌ها راه پیشرفت آسیا را سد کرده‌است، باید با مبارزه مسالمت‌آمیز، انجام کارهای مثبت ساختمانی و بوسیله افکار و آراء عمومی این سوراخ بین برداشت آسیا بایستی به نو کردن خود بپردازد. بدون انجام تحولات داخلی در کشورها بهترین سیاست‌های خارجی در هر یک از کشورهای آسیائی نتیجه‌ای بیار نخواهد آورد.

اگر مردم مرفقی آسیا جدیت لازم را بکار نبرده امکاناتی را از دست بدهند مرتجعین داخلی و خارجی از آن استفاده خواهند کرد.

تابعیت سیاسی و همزیستی

جریاتی که در روابط بین المللی دنیای جدید رائج است مسئله پیروی در سیاست است و سیاست‌های خارجی ممالک پر قدرت بر این اصل قرار دارد. این جریان بدین نحو است که کشورهای بزرگ میخواهند سایر ممالک را تابع یک سیاست واحد یعنی سیاست خودشان بنمایند. اینوضع است که فعلا در جهان وجود دارد شوروی‌ها خواهان آن هستند و امریکائی‌ها هم میخواهند بهان ترتیب عمل کنند. این بیماری بیش از کمونیسم و همچنین بیشتر از سرمایه‌داری موجب ناتوانی کشورهاست. جبهه اتلانتیک خواستار آن است که تمام کشور های جهان از سیاست خارجی آن پیروی کنند و اردوگاه شوروی نیز همین را میخواهد. هیچیک از این دو قدرت بزرگ جهانی نتوانسته‌اند نیائی بوجود آورند که برخلاف وضع حاضر در آن ظلم و فقر، جنگ و فساد وجود نداشته باشد هر یک از این دو دیگری را متهم می‌کند و هر چه تهمت‌ها زیادتیر میشود به فقر و بدبختی افزوده میگردد. سیاست‌های سوسیالیستی با نظریات و روش‌های جدید درباره اوضاع داخلی و خارجی، اگرچه در سیاست جهانی طالب همقدمی باشد باید طوری بر مرحله عمل در آید که لاف‌های جهان را از مصائب و گرفتارهای فعلی نجات داده بطریق دیگری سوق دهد.

حقیقت مطلق هر چه میخواهد باشد ولی این حقیقت در جریان عمل ناگوار و ظالمانه است. سیاست‌ها حقیقت و قدرت را وسیله قرار میدهند و کوشش میکنند جهان را در گون ساخته با رهبری واحد در راه حقیقت به پیش ببرند و قدرت را وسیله موفقیت قرار میدهند ولی حقیقت بطرق مختلف عرضه میشود. گرچه اردوگاه اتلانتیک

و شوروی بطور درهم بر هم و نامحدود در تبلیغات خود درباره دموکراسی، حقوق بشری، تساوی اقتصادی، آزادی فرهنگی و امنیت مردم سخن پرداز می‌کنند ولی در عمل برخلاف حقیقت اقدام می‌کنند و در جریان کوششی که برای برقراری حقیقت یا خلاصی حقیقت از تجاوز دیگران بعمل می‌آورند می‌خواهند يك سیاست واحد را بدیگران تحمیل و آنها را تابع سیاست خود سازند. این روش ظالمانه است و بجنک منجر خواهد شد.

فیلسوفان اجتماعی ممکن است عقیده داشته باشند که يك حقیقت واحد وجود دارد یا اینکه یکی از دو جبهه اتلانتیک و شوروی واجد آن حقیقت هستند. اگر دقت شود ملاحظه می‌شود که حاصل این نوع حقیقت فقر و جنگ و محدود کردن فکر است. در سراسر تاریخ بشر هیچگاه مبارزات عقیده‌ئی مثل وضع حاضر دچار انحطاط نبوده است. دیگر عقاید از راه تجسس و مطالعه بدست نمی‌آیند بلکه فقط بعنوان اصول مسلم و لازم بحساب می‌آیند. وظیفه عمده افکار محدود بانست که به ازدیاد قدرت کمک کند، بجای آنکه قدرت در خدمت عقیده باشد عقیده در خدمت قدرت است تجلی‌نظهور و حقایق دیگری در این شرایط لافل موجب جلوگیری از تعصب و ایجاد کنجکاوئی فکری است.

من امیدوار هستم که سوسیالیسم حتی در دوران قدرت خود مثل دو قدرت متخاصم فعلی طرفدار یکنواخت کردن سیاست‌ها نباشد.

طرفداران تئوری همزیستی در سیاست خارجی می‌گویند که سرمایه‌داری و کمونیسم می‌توانند در کنار یکدیگر بطور مسالمت آمیز بسر برند. باید گفت هیچیک از کشورهای بزرگ پایه سیاست خارجی خود را بر این اساس قرار نمی‌دهند. زمامداران شوروی و جبهه اتلانتیک گاهگاهی از این همزیستی طرفداری می‌کنند، این مسئله بیشتر جنبه تبلیغاتی دارد. ممکن است عده کمی از لیبرال‌ها باین فکر عقیده داشته باشند، ولی زمامداران جبهه اتلانتیک و شوروی از این تئوری بعنوان سرپوشی برای مساعی خود در راه جنگ یا بدست آوردن فرصت مناسب برای جنگ استفاده می‌کنند. همه می‌دانند که همزیستی بخودی خود غیر ممکن است زیرا تا موقعی که دو سیستم مخالف وجود دارند، بی‌یکدیگر بدگمان و ده، دشمن یکدیگرند. هر يك می‌کوشد تا بیش از دیگری به قدرت جنگی خود بیفزاید و بدین ترتیب صلح جهانی را مورد تهدید قرار می‌دهند.

این درسی است که تاریخ بما می‌دهد. به پروتستان‌ها و کاتولیک‌ها پیوسته توصیه و تأکید می‌شد که با یکدیگر بطور مسالمت آمیز بسر برند ولی آنها بجنک و زرد خورد با یکدیگر ادامه می‌دادند و فقط هنگامی که سیستم ثالثی که عبارت از حکومت اشخاص غیر روحانی و حاکمیت صنعت بود در مقابل آنها بوجود آمد و آنها قدرتی را در مقابل خود دیدند وضع خود را تغییر دادند. بنابراین بایستی يك روش سوم جدید در مقابل دو طرف متخاصم به جمع قوای خود بپردازد.

رل نیروی سوم

نه تابعیت سیاسی و نه همزیستی، ولی در ماوراء آندو طرز تفکری است که

هم آرزوی از بین برداشتن مفاسد دارد و هم مخالف آن است که يك روش بعنوان حقیقت
بديگران تحمیل شود این طرز تفکر کاهلامی داند که بدون يك روش سوم جدید دو
سیستم متخاصم دیگر نمی‌توانند با صلح و آرامش بسر برند *

هنگامی که این روش جدید به بشریت امیدواری بخشد دیگر آن دو سیستم
نمی‌توانند مانند حالا طرفداران خود را فریب دهند * زمامداران آنها مجبور میشوند
با نظر احترام باین روش بشگردند و حاضر خواهند شد که نظریات افراطی خود را تعدیل
نموده بیکدیگر نزدیک شوند *

بحران فعلی سیاست جهانی بحران آشکاری است با وضع عمومی مردم دنیا ،
بدون کوشش جدی برای ایجاد يك تمدن جدید نمیتوان این بحران را برطرف ساخت *
ضمناً ایجاد کنندگان این تمدن جدید همزیستی مسالمت آمیز داشته در سیاست خارجی
همکاری، نزدیک خواهند داشت *

همزیستی با همکاری

این نوع همزیستی و همکاری در سراسر جهان تأثیر خواهد کرد و در آن بدون
شک تمایل بآنکه کشوری بر سایر ممالک تسلط داشته باشد وجود نخواهد داشت (بر-
خلاف وضع فعلی که جبهه آتلانتیک و اردر گاه شروی می‌کوشند تسلط خود را در
نقاط دیگری از جهان مستقر سازند) و بیطرفی کشورها تضمین خواهد شد و امکان پذیر
خواهد بود *

این سیاست بیطرفی تضمین شده تنها محدود به آسیا نخواهد بود بلکه هر يك
از ممالک جهان می‌توانند بیطرفی اختیار کنند ، کشورهایی که در جنگ گذشته شرکت
داشته و در وضع فعلی نیز در تحت فشار سیاستهای کشورهای بزرگ می‌باشند و همه مردم
جهان بیطرفی را ترجیح خواهند داد *

اگر اصل همزیستی و همکاری متقابل در مورد هند و پاکستان یا چین کمونیست
و فرمز بموقع اجرا گذاشته شود بهترین طریق عبارت از آن خواهد بود که وضع فعلی
و سرحدات فعلی معتبر شناخته شده و طوری اقدام شود که دوستی متقابل بین آنها
بوجود آید و آنها را بیکدیگر نزدیک کند تا اینکه در موقع مناسب بر اساس آزادی
عقیده مردم کشورهای که بطور مصنوعی از هم جدا شده‌اند با یکدیگر بیامیزند بدین-
ترتیب بیشتر بحران‌های آسیا بر طرف خواهد شد و در حقیقت بشری تواند روش زندگی در
صلح و آزادی را بیاموزد *

این نظر را رامانوهار لوهیا در مارس ۱۹۵۲ در جلسه مقدماتی کنفرانس سوسیالیستهای
آسیایی ایراد کرده است

اختراعی که در جنگ اخیر تحولی ایجاد کرد

ازدیک (سنار) یا امواج زیر آبی

شاید اگر این اکتشاف در حساسترین دقایق جنگ جهانی اخیر حاصل نمیشد دناسر نداشت دیگری داشت آنها یک دورانی تیره جنگ جهانی اخیر را دیده و خاطره آنرا در نظر دارند بیاد میآوردند که در سالهای نخستین جنگ پی در پی کشتیهای متفقین بوسیله زیردریائیهای آلمانی بقعر دریاها فرو میرفت و هیچگونه وسیله دفاعی هم در اختیار آنها نبود که بتوانند از حملات شدید و سهمگین زیر دریائیها جان سالمی بدر برند مرتباً این تهدید دول متفق آنروز را میترساند و هراس و وحشت عظیمی در آنها ایجا نموده بود *

آینده سیاهی متفقین را تهدید میکرد و برای فرار از آن تاوقت نگذشته بود میبایست چاره بیاندیشند بای گیری خستگی ناپذیری دانشمندان ملل متفق میکوشیدند شاید عاملی را اختراع نمایند که بتوان در قبال آن از وجود زیردریائی در زیر آب مطلع شد سرانجام در اوائل سال سوم جنگ جهانی اخیر موفق ساختن دستگاه ازدیک شدند *

دستگاه مذکور شبیه را داراست با این تفاوت که رادار امواج سطحی و روی آبی و ازدیک امواج زیر آبی را میفرستد طول امواج آن خیلی کوتاهتر از امواج رادیویی است بنابر این ساختمان فرستنده آن با فرستنده رادیوهای معمولی فرق دارد *

میتوان دستگاه ازدیک را اینطور تعریف کرد . جائیکه چشم معمولی نتواند اشیاء را در زیر آب مشاهده و خصوصیات و چگونگی و فواصل آنها را دریابد یا گوش معمولی نتواند صدای آنها را بشنود امواج زیر آبی بکمک انسان شتافته با چشمهای تیزبین و با گوشهای حساس خود اشیاء را پیدا کرده بما می نمایاند و خصوصیات و مشخصات آنها را نمایش میدهد

نحوه عملیات دستگاه سنار در پیدا نمودن زیردریائیها بطور خیلی ساده بقرار زیر است * زیر کشتی دستگاهی نصب میشود که امواج زیر آبی را باطراف میفرستد این

امواج همچنان به پیشروی خود ادامه میدهند تا اینکه بمانی برخورد مینمایند بمجرد اینکه مانع برخورد نمودند مجدداً منعکس شده و در برگشت بوسیله دستگاه مذکور روی صفحه که در دستگاه از دیک و در اطاقی که دستگاه مذکور در آن نصب است نقطه سیاهی از خود باقی گزارده و بوسیله گوشی مربوط بان که شبیه گوشی تلفون است صدای خفیفی در اثر انعکاس موج شنیده میشود *

ممکن است امواج زیر آبی به کف دریا، ماهیها، کوههای زیر آبی، زیر دریائی و غیره برخورد نماید قدر مسلم اینکه کلیه امواج زیر آبی پس از برخورد و تماس با مانع هر چه میخواید باشد آثاری از خود روی صفحه مذکور و گوشی مربوطه منعکس خواهند نمود ولی بدیهی است عکس العملها یکسان نیستند مثلاً چنانچه امواج زیر آبی با آهن و فلز برخورد نمایند اثری که از خود روی صفحه باقی میگذارند شدید و قطعه سیاه بزرگی میباشد ضمناً عکس العمل صدا نیز تداست در چنین حالی شخصی که پشت دستگاه سنار کار میکند پی خواهد برد که احتمالاً آثار مذکور در اثر تماس امواج با زیر دریائی است *

نقطه سیاهی که امواج از دیک در اثر برخورد با زیر دریائی در روی صفحه دستگاه باقی میگذارد این خصوصیت را دارد که موقعیت و سایر چگونگیهای هدف را مجسم مینماید و بایستی گیری و فرستادن امواج زیر آبی پیای بخوبی میتوان سمت حرکت زیر دریائی را پیدانمود و با تفوق سرعتی که کشتی نسبت به زیر دریائی دارد بخوبی میتواند ابتکار عملیات را در دست بگیرد اگر آثاری که از انعکاس امواج بر روی صفحه می نشیند حساسیت اولی را نداشته باشد و نقطه کم رنگ تری از خود باقی بگذارد مضافاً صدای هم که در گوش شنیده میشود تندی صدای اول را دارا نباشد در اینصورت با احتمال بیشتر امواج زیر دریائی باید بکوههای زیر آبی ماهیها و جانوران زیر آبی برخورد نموده باشد و در مرحله آخر چنانچه عکس العملها بسیار ضعیف و غیر حساس و صدا کاملاً آهسته و نارسا باشد امواج از دیک بکف دریا تصادف نموده و منعکس شده اند

بایدایش امواج زیر آبی سرنوشتی که ملل متفق آنروز را تهدید میکرد گریبانگیر آلمانیها شد کمتر زیر دریائی آلمانی از حملات کشتیها مصون بود آلمانیها مشاهده کردند از فتوحات گذشته و بکه تازیهای زیر دریائیها دیگر خبری نیست و اغلب تحت البحرها با غرق شدن و احياناً حرمان و شکست روبرو میشوند آنها پی برده بودند که باید واقعه تازه رخ داده و اکتشافی بوجود آمده باشد که خصوصیات و موقعیت و مجهولات سابق را کاملاً بر طرف نموده است ولی برای آنها نوع اختراع و چگونگی آن نامعلوم بود خیلی کوشیدند بخواص این دستگاه جدید پی برند و سرانجام دریافتند از چه ماشینی است خواستند در مقابل آن دستگاهی ایجاد نمایند که حساسیت و خواص امواج زیر آبی را ازین ببرد حتی برای آزمایش جدار خارجی چند زیر دریائی را از مواد پو شانیدند که شاید امواج مذکور در قبال آن اثری از خود نشان ندهند ولی دریانورد هم توفیقی نصیب آنها نگردید و سرانجام خود و ملل متحدشان بسرنوشت شکست مبتلا شدند *

سوسیالیسم در انگلستان

«ژ. د. کول در مجله آمریکائی «دیسنت» نظریات خود را در باره حزب «کارگر انگلستان از بعد از جنگ تا کنون برشته تحریر آورده است. و اظهار عقیده نموده است که اگر چه حزب او (حزب کارگر انگلستان) موفق شده است که اصلاحاتی در وضعیت زندگی طبقه کارگر بعمل آورد و نیز توانسته است بوعده خود درباره «بوجود آوردن رفاه اجتماعی نیز عمل نماید ولی حتماً نتوانسته است سوسیالیسم را بطور «مطلق بوجود آورد. او علل این موضوع را تحقیق نموده و بعقیده خود وسائل را که ممکن بود سوسیالیسم واقعی را بوجود آورد نشان داده است. بنظر ما جالب توجه آمد، که مواد اصلی این مقاله را که برای تمام سوسیالیست های جهان میتواند کاملاً مفید باشد ترجمه و نقل می نمائیم.»

ژ. د. کول عقیده دارد که مقصود اصلی سوسیالیسم ازین بردن اختلاف طبقات اجتماعی است. این بر عدالتی ها بیشتر بمالکیت مربوط است. عدم تساوی درآمد ها بیشتر مربوط بعدم تساوی مالکیت ها می باشد تا عدم تساوی حقوق و مزد. در واقع حقوق های گزاف نیز بمدبران کارخانه هائی تعلق دارد که آنها بواسطه نفوذ اقوام خویش توانسته اند در رأس کارهای مهم کارخانجات قرار بگیرند زیرا در سایه کمک اقوام خود توانسته اند تحصیلات عالی و تخصص های لازمه را بدست آورده و حقوق های گزاف بگیرند.

بنابراین باز منشأ این اختلاف مزد و حقوق نیز مربوط بعدم تساوی مالکیت میگردد لازم است که سوسیالیسم با ملی نمودن وسائل تولید، توزیع و مبادله با مالکیت مبارزه نماید. ولی عملاً حزب کارگر در سنه ۱۹۵۴ با عدم تساوی مزدها بیشتر مبارزه نموده است تا بعدم تساوی مالکیت ها، مالیات هائی که بردرآمدها وضع شده تفاوت درآمدهای حاصله از کار و درآمد های حاصله از مالکیت را از بین برده است. خیلی آسان و با لاف ممکن بود این اختلاف را ازین برد، - معهداً حزب کارگر این اقدام را نموده است. چرا؟

جواب این است که ماموریت انتخابانی حزب کارگر در ۱۹۵۴ این بود که رفورم ها و رفاه اجتماعی برقرار ساخته و بعضی از خدمات عمومی ورشته صنایع را ملی نماید. اما اجازه نداشت حقوق مالکیت را نیز بطور کلی ملی کند. حزب کارگر می توانست

يك برنامه جامع ملی نمودن را عملی نماید ولی عمل ننموده. لایه حزب مزبور تصور نموده است که رأی دهندگان که بِنفع حزب رأی داده‌اند برای سوسیالیسم رأی نداده بلکه برای اصلاحاتی در امور اجتماعی از قبیل اشتغال کارگران و کار برای همه و تعلیم و تربیت و غیره رأی داده‌اند. اکثر انتخاب کنندگان نه سوسیالیست هستند و نه ضد سوسیالیست. آن‌ها برای انقلاب رأی نداده‌اند. آنها امیال مخصوص اصلاح طلبانه ولی با ایده‌آلهای خیلی مبهم و مچولی دارند. اگر حزب کارگر انگلستان در ۱۹۵۰ با ۱۹۵۴ برنامه مطلقاً سوسیالیستی تنظیم نموده بود آراء بی طرف‌ها و سمپاتیزانها و خیلی دیگر از آراء را از دست می‌داد. يك برنامه معتدل در انگلستان شانس بسیار زیاد موفقیت را در بر دارد و بسیار طبیعی است که هر حزب سیاسی طالب موفقیت در انتخابات است.

بعلاوه بسیاری از سیاستمداران سوسیالیست در این فکر هستند که آیا عملی شدن سوسیالیسم آنها را در معرض مخاطره مهم اجتناب ناپذیری که پس از عملی شدن ممکن است بآن دچار شوند نخواهد گذاشت؟ اولاً ملی نمودن صنایع يك بوروکراسی مهمی را پیش می‌آورد همانطوری که درباره ملی شدن صنایع ذغال و حمل و نقل و غیره موارد قابل انتقاد جدی پیش آمده است، و بعداً ملی نمودن صنایع يك آرستوکراسی کار شدیدی بوجود آورده است (که از کارمندان عالی‌رتبه و مدیرانی که حقوق‌های گزاف دریافت می‌دارند تشکیل شده) و همین خود باعث افزایش اختلاف درآمد‌ها گردیده است. بعلاوه تجربه نوتالیترسم هیتلری و استالینی نیز باعث شده است که سوسیالیست‌ها از تمرکز فوق‌العاده قدرت در دست دولت اجتناب نمایند. حتی در صورتی که این دولت يك دولت سوسیالیست باشد. اکنون بیشتر در این فکر هستند که آزادی‌های شخصی و حقوق اقلیت‌ها را محفوظ بدارند و این مسئله پیش آمده است که چگونه مسئله (کنترول، کنترول کنندگان) را که در يك حکومت سوسیالیستی از ضروریات اولیه است حل نمایند بنابراین حزب رفاه اجتماعی برقرار نموده است ولی رفاه اجتماعی تمام سوسیالیسم نیست. حزب کارگر عدم تساوی‌ها و اختلافات طبقاتی را کمتر کرده ولی آنرا از بین نبرده و مساوات را برقرار ساخته است. اجتماع انگلیسی دور از يك اجتماع بدون طبقات است. عده بدبختان که در پائین نرد بام هستند تقلیل داده شده است. عدم تساوی مابین کارگران متوسط و لایق تا اندازه‌ای تعدیل شده و همین‌طور است در باره کارگران کارهای دستی و یقه سفید ولی يك طبقه جدیدی از کارگران که خیلی مزد می‌گیرند و نهایت آسایش را دارند تشکیل شده است که آرستوکراسی کارگری شبیه به امریکائی‌ها را بوجود آورده است.

يك هم‌رنگی مابین کارگرانی که خوب مرد می‌گیرند و تمکین‌سین‌ها و بازرگانان متوسط که يك بوژروازی کوچک را تشکیل می‌دهند بوجود آمده است که باین طبقات باید خورده مالکین و صاحبان صنایع آزاد از قبیل الکتریسی‌ها و گاراژدارها و غیره را اضافه نمود که اینها جلگی از لحاظ سیاسی محافظه‌کارمی باشند. بالاتر از این‌ها متمولین، آرستو کرات‌ها و بورژواهای بزرگ، صاحب‌زمین‌ها و کارخانه‌های

بزرگ و بانکداران را باید نامبرده و در ردیف آنها نیز (تازه بدوران رسیده ها) که در یک لوکس بی نظیری با طبقات عالی زندگی نموده و خود را کمتر از آنها نمی دانند قرار دارند *

بنا بر این، این اجتماع يك اجتماع سوسیالیست نمی باشد. البته کمتر از سابق اریستوکراتیک است و دارای مردانی میباشد که بدون آن که اسفورد و کامبریج دیده باشند در طبقات مهم اجتماع قرار دارند ولی میتوان گفت که يك اجتماع آزاد و مفتوح برای طبقات پائین می باشد. جلب اشخاص برای کارهای بزرگ در طبقات وسیع اجتماع بعمل می آید اما هنوز این کوشش در میان تمام ملت انجام نمیشود. با همه اینها يك خطری وجود دارد و آن این است که طبقه بندی جدید اجتماع ممکن است مشکلی برای اجتماع بدون طبقات ایجاد نموده و طرز تفکر امریکائی و در کمی که امریکائی ها از دموکراسی دارند در انگلستان نیز جای گزین سوسیالیسم حقیقی گردد*

سپس کول در مقاله خود توضیح میدهد که سوسیالیسم بطور واضح با عدم تساوی اقتصادی طبقات مخالف بوده و مخصوصاً با بردن ارث غیر قابل جمع است. غیر از مواردیکه يك نفر در ظرف مدت عمر خود ذخیره کوچکی جمع کرده باشد، و یا زمین کشاورزان، او جداً با بردن حقوق ارثی مخالف است. عقیده دارد که مالیات های بزرگ برابر کافی نبوده و باید بطور قطع حقوق ارثی را از بین برد. این برای دولت يك وسیله خواهد بود (بدون اینکه سایر صنایع و حرف را ملی نماید) که مالک تمام اراضی و سهام تمام کارخانجات و کارها گردد و این مالکیت بدولت امکان های بزرگ اجازه خواهد داد که سرعت و بدون برخورد با موانع تمام اقتصاد کشور را ملی نماید *

این تملک عمومی را می توان با محدود کردن حق الشرکه ها و اسهام روز بروز اضافه نمود و باین ترتیب سرمایه های بزرگ ذخیره بوجود آمده و می توان تشکیل يك سیستم ملایم مالکیت ملی داد که بتوان آنرا کنترل نمود.

از بین بردن طبقات در میان يك ملت فقط يك مسئله مالی نبوده بلکه يك مسئله امتیاز طبقاتی و حیثیتی نیز می باشد و کول شکایت دارد از اینکه اعضاء حزب کارگر تیزترهای اشرافی را قبول کرده اند. او فقط کسانی را که برای راه یافتن به - مجلس لردها عنوان لردی گرفته اند استننا می نماید ولی عقیده دارد که اصلا مجلس لردها را باید از بین برد زیرا مجلس لردها در يك رژیم سوسیالیستی لزومی نداشته و مخالف مقصد اصلی است *

وضع کارگران بمراتب بهتر از سابق است. کار برای همه به اتحادیه کارگران اجازه داده است که اختلافات کارفرما با کارگر بطور شایسته از بین رفته و تساوی برقرار گردد. اما هنوز کارگران هیچگونه مسئولیتی در اداره صنایع دارا نمی باشند. کارگر فکر می کند که برای سرمایه دار کار می کند و نه برای خودش. حتی در صنایع ملی شده کارگر هیچ چیزرانه اداره و نه کنترل می کند. بنابراین باید کارگران را در اداره و کنترل کارها شرکت داد کنترلی که در تمام درجات وجود داشته باشد.

باید کاری کرد که کارگران مسئولیت اداره و کنترل را کاملاً حس کرده و بمنافی که در اجتماع و در اضافه شدن تولید دارند پی ببرند *

کول در ضرورت واگذاری کنترل کارها به کارگران در تحت کنترل و تقطیع سندیکاها اصرار می‌ورزد او عقیده دارد که در تحت شرایط پارلمانتاریسم خیلی دیرتر و مشکل‌تر می‌توان یک سوسیالیسم بوجود آورد زیرا که بمحض از بین رفتن اکثریت اصل مقصود و نتایجی که تاکنون حاصل شده از بین می‌رود. اما چون در انگلستان سیستم پارلمانی مربوط به آراء انتخاب‌کنندگان است باید حزب کار انگلستان باین موضوع کاملاً توجه داشته باشد *

در نتیجه کول متأسف است که اداره‌کنندگان حزب کارگر در سنه ۱۹۵۰ یک برنامه کاملاً سوسیالیستی انتخاب نکردند. او عقیده ندارد که باید صبر کرد، بلکه او بیم دارد که هرگاه صبر و انتظار پیش گرفته شود وضع فعلی اجتماع تکوین یافته و باعث قبول یک کاپیتالیسم سبک‌تری که منافع عادلانه برای اداره‌کنندگان - (مختلف) دربرداشته باشد می‌شود که این کاپیتالیسم را صاحبان صنایع بزرگ و حقوق‌های گزاف کنترل کنند. چون سوسیالیسم خواهان یک ملت بدون طبقات می‌باشد کول اصرار دارد که باید جداً باسیستم طبقاتی و حقوق مالکیت مبارزه نمود و در عین حال مسئولیت را به خود کارگران واگذار کرد و برای اینکار باید فوراً تبلیغات نمود و افکار رأی دهندگان را تربیت و آماده نمود. شاید مشکل باشد که به رأی دهندگان انگلیسی لزوم یک سوسیالیسم واقعی را فهمانید. (زیرا برای آنها اصلاحات نسبی غالباً مکفی بنظر می‌رسد) اما این اشکالات نباید سوسیالیست‌های واقعی را بترساند و بالاخره کول عقیده دارد که هرگاه پیروزی در انتخابات باعث از بین رفتن سوسیالیسم خواهد بود چه لزومی دارد که این پیروزی را بدست آورد *

فرمان كورش و نامه دار يوش گبير در باره آزادي يهود^(۱)

مدتيست كه بارديگر سرزمين پيمبران چشمهرا متوجه خود کرده است .
اصلا مثل اينكه از ازل اين گوشه دنيا را براي توليد سر و صدا و جنجال
آفریده اند . يکروز پيدایش بيغمبران بزرگ و انبياء معظم ، يکروز جنگهای صليبي
و کشتارهای آن ، روز ديگر مسئله قيموميت و داستان تقسيم ماترك عثمانی و اکتونهم
سالهاست كه كشمکش عرب و يهود و ماجراهائیکه بدنبال خود آورده است نام فلسطین
این سرزمين شير و شهد و عسل را در خاطرها زنده میکند .
آرامشی كه قاعدتا باید بعد از هر فرمان آتش بس بين دو يا چند کشور متخاصم
حکمفرما گردد در فلسطین هيچگاه حکمفرما نگردید و حملهها و هجومها و دستبرد
های ييايي ، مرزهای طويل اين کشور کوچک را همواره در حال عدم امنيت و البته
و آشوب نگاهداشت .

کمیسیون نظارت بر متار كه جنگ نیز همیشه طبيعی بوده كه پس از فاجعه
بيالين بيمار ميرسيد و يا ميتوان آنرا به پزشك قانونی تشبيه كرد كه وظيفه اش همیشه
تشخيص علت مرگ میباشد .

اما اين زد و خورد های محلی و مرزی مداوم با مذاكرانی كه دولت مصر
برای خريد اسلحه با چك اسلوکی بعمل آورد صورت جدی تر و حادثی تر بخود گرفت
و موجد جنگهای شديد غزه ، خان يونس ، العوجا و زد و خورد ساحل درياچه
جليله يا گاليل بين اسرائيل و سوریه و بالاخره پس از ملی شدن كانال سوئز موجب
زد و خورد های درازدردن گردید . بدیهی است بروز اين حوادث موجب تعبیرات و تفسیرات
گونگون در تمام مطبوعات جهان گردیده و هر کدام بنحوی بتشریح آن پرداخته اند
و مطبوعات کشور ما نیز تنها بترجمه از منابعی كه غالباً جنبه بکطرفی داشته اکتفا نموده و
کمتر برای روشن شدن حقیقت قدمی برداشته اند تا برای فروش بیشتر روزنامه خود . در حالیکه بیان
علت واقعی مسائل سیاسی بدون در نظر داشتن مقدمات و علل موجب آن نه تنها میسر نیست بلکه
باعث يك توهم نابجا و غير صحيح در ذهن خواننده میشود كه بانظر اصلی يك روزنامه
نویس كه بیان حقایق و تشریح صحیح وقایع است منافات دارد . نشریه نبرد زندگی
امیدوار است بتواند در یکی از نشریه های آینده اسناد و مدارك کافی برای روشن شدن

(۱) این سند و مطالب مربوط آن پیش از جریانهای اخیر بين مصر و يهود تهیه شده بوده

این موضوع عرضه دارد.

ملت یهود که در حدود سه هزار سال پیش در سرزمین کنعان که همان فلسطین امروزست مستقر شده دولتی تشکیل داده بود در سال ۵۸۶ قبل از میلاد مسیح بوسیله بخت النصر پادشاه آشور شکست خورد شهر اورشلیم پایتخت آن که از مراکز تمدن و فرهنگ جهان آنروز بود کشوده شد در نتیجه این شکست عده زیادی از یهودیان باسارت بشهر بابل برده شدند و در آنجا باجبارماندند. این گروه همانطور که انتظار می‌رود ساکت‌نشسته برای آزادی و رهایی خود همواره در تلاش بودند و از اقلیتهای یهودی که در سایر شهرها و کشورهای خاورمیانه توطن گرفته بودند استمداد می‌جستند. در این هنگام دو اقلیت بزرگ یهودی در مصر و بابل ایجاد شده بود که مخصوصاً در مصر قدرت و حشمتی نیز بدست آورده آنرا از مراکز بزرگ یهودی جهان ساخته بودند سال ۵۳۸ قبل از میلاد برای یهودیان، تاریخی برجسته و فراموش‌نشدنی است چه در این سال بابل پایتخت آشور بدست کورش بزرگ کشوده شد و یهودیان نیز بفرمان شاهنشاه هخامنشی آزاد شدند.

• کورش بزرگ در فرمانی که بدین مناسبت صادر کرد چنین می‌گوید:

« کورش پادشاه پارس چنین می‌فرماید بیهوه خدای آسمانها جمیع ممالک زمین، در ا یمن داده و مرا امر فرموده است که خانه‌ای برای وی در اورشلیم که در یهود، است بنا کنم پس کیست از شما از تمامی قوم او که خدایش با وی باشد او باورشلیم، که در یهود است برود خانه بیهوه که خدای اسرائیل و خدای حقیقی است در اورشلیم بنا کند . . . »

بموجب این فرمان گروه بسیاری در حدود ۴۲ هزار نفر یهودی بجانب فلسطین برای تعمیر و بنای مجدد خانه خدا روانه شدند اما ساختمان معبد بعلت اختلافی که میان یهودیان و سامریها وجود داشت متوقف ماند تا بموجب فرمان داریوش کبیر در سال ۵۱۶ پیش از میلاد پایان پذیرفت.

نامه‌ای که داریوش کبیر در جواب مخالفت سامریان بدانها نوشت

بدین مضمون بود:

« . . . پس حالای نشای و . . . رفقای شما که در آن سوی نهر می‌باشید از آنجا دور شوید و بکار خانه خدا متعرض نباشید. اما حاکم یهود و بزرگان آنها این خانه را درجایش بنا نمایند و فرمانی از من صادر شده است که شما نیز با بزرگان یهود چگونه رفتار کنید. از مال خاص پادشاه یعنی از مالیات انسوی نهر مخارج این مردمان بلا تأخیر داده شود تا معطل نشوند و ما بحتاج ایشان از گاو و قوچ و بره بمنظور قربانیهای سوختنی برای خدای آسمانها و گندم و شراب و روغن برحسب گفته‌گاهنان اورشلیم روز بروز بی‌کم و زیاد بایشان داده شود. . . من داریوش این حکم را صادر کردم و اجرای آن بلا تأخیر است (تاریخ یهود رهبر)

با وجود موافقتی که در زمان کورش و داریوش نسبت بیازگشت یهودیان به فلسطین بعمل می‌آمد عده‌ای که در خارج ثروت و قدرت بدست آورده مراجعت ننموده

و اقلیت‌های یهودی را در کشورهای بیگانه همچنان نگاهداشتند .
این دولت جدید یهودی نیز در سال ۷۰ میلادی بدست تیتوس سردار رومی شکست
خورد و بار دیگر تعداد زیادی از یهودیان باسارت بکشور روم و بعداً بکشورهای دیگر
برده شدند و از همان زمان همواره با شکنجه‌ها و ناملایمات مواجه بوده‌اند .
تاریخ یهود از این موقع چنان با تاریخ ملل دیگر آمیخته شده است که تفکیک
آن اگر محال نباشد لاقلاً دشوار و غیر عملی است . یهودیان در مدتی نزدیک
به بیست قرن در میان ملل و نژادهای مختلفه جهان با قوانین پیچیده و اشکالات فراوانی
که در باره آنان وجود داشت بسر برده خواه و ناخواه صفحات تاریخ این ملل و اقوام
را ورق زده‌اند .
در غالب کشورهای جهان با زجر و شکنجه و عذاب و ناامنی روبرو بوده و
همواره جان و مال و مسکن و ما و اشان در تهدید نهب و هدم بوده است مع هذا در
طی این قرون متمادی در میان سایرین حل نشده خود را بصورت يك واحد مشخص
نگهداشتند .

رسم شاعری

این روزها زیاد می بینم کتبی را در « آئین دوست یابی » ، « آئین کامیابی » ، « آداب معاشرت » . . . امثالهم کثیرا که آموزگار رسوم آداب رایج بین بین مغرب زمینان است! بما عرضه میکنند.

تصور نمیکنم یادآوری رسوم و آداب مردم ایران زمین ، برگزیدگان مردمی که قرنهای پیش از ما، در سرزمین ما میزیسته اند ضروری داشته باشد . در این راه ، از دو متن قدیمی ، از هر يك فصلى ، در « آداب شعر و شاعری » استنساخ شده است که با خواندن آن میتوان بین طرز نثر نویسی و رسم اخلاقی قرن پنجم و قرن دهم دقتی کرد .

متن اول ، کتاب « اندرز نامه » مشهور به « قابوسنامه » تألیف امیر عنصر المعالی کابوس (کاووس یا قابوس) بن اسکندر بن وشمگیر بن زیار از کتب ارجمند نثر است و بقول استاد فقید مالک الشعراء بهار باید آنرا مجموعه تمدن اسلامی پیش از مغول نامید. این کتاب شامل هشت قسمت و چهل و چهار باب است که مؤلف آن را بمنظور راهنمایی پسرش « کیلان شاه » نوشته و در آن از سیاست و اقتصاد و نجوم و دین علم و ادب فضا و پرورش تا اسب خریدن و ورزش و شرابخواری چنان سخن رانده است که خواننده تصور میکند کاووس برای نوشتن هر باب آن با استاد صاحب آن پیشه مشورت کرده همتش تنها در گردآوری نظرات صرف شده است اما با خواندن جملاتی از آخر کتاب میتوان دانست که مؤلف در عین امارت و شهر یاری ، سپاهی ، دانشمندان عارف مشرب ، شاعر پیشه و بالاخره دانای کل علوم و رسوم زمان خود بوده است که هر يك از این رشته ها کافی است عمری کسی را مشغول کند الغرض کاووس در آخر کتاب مینویسد :

« اکنون بدان ای پسر ، که از هر علمی و هنری و پیشه ای که من دانستم از هر دری فصلى یاد کردم و هر چه عادت من بود جمله را کتابی کردم از بهر تو ، در چهل و چهار باب و بدان که همیشه از وقت جوانی تا گاه پیری عادت من این بود و مدت عمر بدین سیرت و بدین سان بپایان بردم . »

متن دوم رساله روحی انار جانی است در آداب و عادات مردم تبریز مشتمل بر دوازده فصل در بیان طالب عامان و عدل و اخلاق سلاطین کدخدایی شاهد بازی شلایین و غیره و چهارده فصل جداگانه به لهجه ای از زبان پهلوی که با مقدمه و تصحیح و حواشی استاد سعید نفیسی که در دفتر چهارم از جلد دوم « فرهنگ ایرنزمین » صفحه ۳۲۹ تا ۳۷۲ آمده است . ظاهراً تنها نسخه این رساله متعلق به علامه فقید عباس اقبال و ترد استاد نفیسی بوده است .

روحی انار جانی از شاعران نیمه دوم قرن دهم آذربایجانست . نام زادگاه وی در کتابها ضبط نشده است . یاقوت در معجم البلدان در کلمه « انار » میگوید : « بضم همزه و تخفیف نون و الف و راء شهر کیست پر آب و بوستان از نواحی آذربایجان که از آنجا تا اردبیل هفت فرسنگ در کوهستانست و بیشتر میوه اردبیل از آنجاست در شمار ولایت پیشکین صاحب اهرد و راویست و آنرا دیده‌ام . » ظاهراً این همان آبادی کوچکیست که هنوز در آذربایجان هست و درباره آن در فرهنگ جغرافیائی ایران جلد ۵ صفحه ۴۸ چنین آمده است:

« انار Onar ده ، جزء دهستان مشکین خاوری بخش مرکزی شهرستان مشکین شهر ۲۸ کیلومتری مشکین شهر ۲ کیلومتر شوسه مشکین شهر باردبیل ، احتمال نزدیک یقین می‌رود که این روحی انار جانی همان کسی باشد که صادقی کتابدار متولد در ۹۴ در تذکره مجمع الخواص « چاپ تبریز ۱۳۲۷ صفحه ۲۷۶ - ۲۷۷ » که در زمان شاه عباس اول ۹۹۵ - ۱۰۳۷ تألیف کرده در باره وی چنین نوشته است:

« روحی تبریزی - در آن ولایت مشغول حکاکت ، طبعش بد نیست و این بیت ازوست :

از نگاه غضب آلود تو معلوم شد که ز من گفته حدیثی بتو صاحب غرضی»

حال عیناً بنقل آند و فصل می‌پردازیم:

«اسلام کاظمیه»

باب سی و پنجم ، در رسم شاعری

از: قابوسنامه

اگر شاعر باشی ، جهد کن تا سخن تو سهل ممتنع باشد و پرهیز از سخن غامض ، و چیزی که تو دانی و کسی دیگر نداند که بشرح حاجت افتد مگوی ، که شعر از بهر مردمان گویند نه از بهر خویش ، و بوزن و قوافی نهی قناعت مکن و بی صناعت و ترتیب شعر مگوی ، که شعر راست ناخوش بود با صنعت و حرکت باید که بود و غلغلی باید که بود اندر شعر و اندر زخمه و اندر صوت تا مردم را خوش آید و با صنعتی برسم شعر چون مجانس و مطابق و متضاد و متشاکل و متشابه و مستعار و مکرر و مردف و مزدوج و موازن و مضمن و مضمیر مساسل و مسجع و مستوی و موشع و موصل و مقطع و مخمل و مسمط و مستحیل و ذوقافیتین و رجز و متقارب و مقلوب ، اما اگر خواهی که سخن تو عالی باشد و بماند بیشتر سخن مستعار گوی و استعارت بر ممکنات گوی و در مدح استعارت بکاردار و اگر غزل و ترانه گوئی سهل و لطیف و بقوافی گوی که معروف باشد و تازیهای سرد و غریب مگوی و حسب حالهای عاشقانه و سخنهای لطیف گوی و امثالهای خوش بکاردار چنانکه خاص و عام را خوش آید و شعر عروضی و کران کلوی که کرد عروضی و وزنهای کران کسی

گردد که طبع ناخوش دارد و عاجز بود از لفظ خوش و معنی ظریف، اما اگر بخواهند آنکه بگوی که روا باشد و علم عروض بدان و علم شاعری و القاب و نقد شعر بیاموز، تا اگر میان شاعران مناظره افتد یا با تو کسی مکاشفی بکنند یا اگر امتحان کنند عاجز نباشی و این هفده بصر بدان: چون هزج و رجز و رمل و هزج مکفوف و هزج احزب و رجز مسطوی و رمل معنون و منسرح و خفیف و مضارع و مضارع احزب و مقتضب و سریع و مجتث و متقارب و قریب احزب و طویل و وزنه‌های تازیان چون بسیط و مدید و کامل و وافر و مانند آن، جمله معلوم خوش گردان و آن سخن که کوئی اندر شعر در زهدیه و در مدح و غزل و هجا و مرثیه (آنچه گوئی) داد آن سخن بتمامی شده و هرگز سخن ناتمام مگوی و هر آن سخن که در نثر بگویند در نظم مگوی که نثر چون رعیت و نظم چون پادشاه، آن چیز که رعیت را شاید پادشاه را نشاید و غزل و ترانه آبدار گوی و در مدح قوی و دلیر و بیلند همت باش و سزای هر کس بدان و مدح که کوئی در خور ممدوح گوی و آن کسی را که هرگز کارد بر میان نیسته باشد مگوی که شمشیر تو شیر افکن است و بنیزه کوه بیستون برداری و بتیر موی شکافی و آنکه هرگز بر خری ننشسته باشد اسب او را بدلال و براق و رقصی و شب‌دیز مانند مکن و بدان که هر کس را چه باید گفت. اما بر شاعر واجب بود که از طبع ممدوح آگاه باشد و بداند که او را چه خوش آید که تا تو آن نگویی که او خواهد او ترا آن ندهد که ترا باید. و حقیر هدت مباح و در قصیده خود را بنده و خادم مخوان الا در مدحی که ممدوح بدان ارزد و هجا گفتن عادت مکن که سیو پیوسته درست از آب نیاید اما اگر بر زهد و توحید قادر باشی تقصیر مکن که در هر دو جهان نکوست و در شعر دروغ از حد مبر هر چند مبالغت در شعر هنر است و مرثیت دوستان و محتشمان نیز واجب کند و اگر هجا خواهی که گوئی همیضان که در مدح کسی را بستایی بر ضد آن بگوی که هر چه ضد مدح بود هجا باشد و غزل و مرثیه همچنین اما هر چه گوئی از جمیع خود گوی و کرد سخن مردمان مکرر تا طبع تو گشاده شود و میدان شعر بر تو فراخ گردد و هم بدان قاعده نمائی که در اول در شعر آمده باشی. اما چون بر شاعری قادر شده باشی و طبع تو گشاده شود و ماهر گشته باشی اگر جائز معنی غریب شنوی و ترا خوش آید اگر خواهی که بر گیری و دیگر جائی استعمال کنی مکاره مکن و بعینه همان لفظ بکار مبر اگر آن معنی در مدح بود در هجو بکار بر و اگر در هجو بود در مدح بکار بر و اگر در غزل شنوی در مرثیه بکار بر و اگر در مرثیه شنوی در غزل بکار بر تا کسی نداند که از کجاست و اگر ممدوح طلب کنی و گرد باز آرگردد مدبر روی و پلید جامه مباح و دایم تازه روی و خندان باشی و حکایت و نوا در سخن و مضحکات بسیار حفظ کن و در پیش ممدوح گوی که شاعر را از این چاره نبود.

فصل پنجم - در بیان شعرا

از رساله روحی الارجانی

بدانکه شعرا شوخ طبیعت و عاشق پیشه و پر درد و متفکر و شیرین زبان و فصیح اللسان و ملیح البیان مربوط الکلام میباید تا از مضمون بکر و منظوم فکر پشعر خوش و سحبت

دلکش باعث اشتعاش طبایع نکته‌سنجان و سخنوران گردد، نه شعرای مضمون دزد، تبع کن، بد کلام، غلیظ الفاظ ناموزون، بحر ناشناس کج بحث، کج سلیقه، طرزمدان، خنک بیان که از شعر بدشان طبایع ملال گیرد و از طرز ناخوششان خاطرها کدورت پذیرد و از اشعار باردشان شعر همان تمسخر فرمایند و از اقوال کارهشان نکته‌دانان تنفر نمایند و با آنکه پیوسته در بازارها شعر خوانند بهر کس که رسند اظهار شاعری نمایند و بطمع پنج درم يك قطعه گویند و گدا طبیعت و خوش آمدگو باشند و بجهت لقمه طعامی هر روز بدر دکانی بابخانه [ای] روند و بجهت ممسکان و نااهلان و ابلهان بنا بر طمع قطعه و قصاید گویند و در مجالس پیوسته شعر خود خوانند و تعرف کنند و توقع تحسین داشته باشند و در وقت شعر خواندن تبسم و حالت نمایند و سر [و] کردن متحرک سازند و اشعار خود را نوشته، در بغل نگاه دارند و تعریف اشعار شاعران نمایند و در شعر و سخن اوصاف نکنند و اسم ارباب سخن را بیادبانه مذکور سازند و بتقریب اشعار مردم خوانند و دخلهای نا موجه نمایند و با مردم ناموزون بحث شعر کنند یا بخوانند و شعرای آذربایجان تبع شعرای خراسان نمایند و بر وزمره ایشان متکلم گردند و بزینت و شتیق (؟) و لباس مقید باشند و دستار شلغمی پیچیده بر سر نهند و گوشهای دراعرا از پیش کردن بطریق مویچ زنان در عقب اندازند و اگر قصوری در شعر مردم بینند زود عیب آنرا ظاهر سازند و علم اختلاط ندانند و شکم پرست و لقمه دوست [باشند] شعر:

ز نهار از این طایفه خود را تو نگهدار

● ز نهار تنفر کن از این طایفه ز نهار

ارزش سیاسی رهبران کمونیست

منحرفین از حزب کمونیست فرانسه

شارل تیون = اندره مارتی = لو گور = پیر هر وه

نظر ما در باره این مقاله

«کمونیسم» مخصوصاً بمناسبت تحولات اخیر در شوروی و بخصوص در اروپای شرقی بیشتر از پیش فکر و روشنفکران و علاقمندان به نهضت سوسیالیسم جهانی را بخود مشغول داشته است. برای فهم مسئله «کمونیسم» درک و فهم موضوع ارزش سیاسی و انسانی رهبران کمونیسم اهمیت زیادی دارد. یکی از سوسیالیست های فرانسه در مجله «رو سوسیالیست» که ارگان ثورنگ حزب سوسیالیست فرانسه است موضوع «ارزش رهبران کمونیست» را بطور کلی در مقاله زیر مورد بحث قرار داده است. بنظر ما کلیت دادن تجربیات مربوط به چند نفر از کمونیست های فرانسه بتمام دنیای کمونیسم در این مورد صحیح نمیباشد. هر چند مقاله زیر برای روشن کردن خیلی از مطالب که مربوط به نهضت سوسیالیستی و کارگران است ارزش زیادی دارد و بهمین مناسبت به ترجمه و نشر آن مبادرت می کنیم. معذک معتقد هستیم که نویسنده مقاله یک مسئله وسیعتر و عمیقتر را خواسته است روی مواردی که کلیت ندارند مورد مطالعه قرار دهد. در خارج از قلمرو قدرت شوروی پس از ایتالیا فرانسه تنها کشوری است که در آنجا کمونیسم بشکل یک نهضت توده ای وجود دارد و از طرف دیگر فرانسه تنها کشوری در دنیای کمونیسم است که حتی در زمانیکه اساس و پایه ستالینیزم در روسیه متلاشی میشود در فرانسه این مکتب ستالین بدون خلل پایرجا مانده است. نهضت توده ای بزرگ که بشکل کمونیسم در فرانسه وجود دارد و روش ستالین که مورد قبول رهبری رسمی این نهضت وسیع است، خواهی نخواهی در روی فکر رهبران آنان که از نهضت کنار می گیرند تأثیری می گذارد که نه در کشورهای پشت پرده و نه در احزاب کمونیست این طرف پرده آن تأثیر وجود ندارد. بنظر ما یک نکته دیگر که ارزش کلیت و عمومیت دادن مطالعات نویسنده مقاله را در باره رهبران کمونیسم در معرض تردید میگذارد اینست که نویسنده مقاله تنها

مرحله‌ای از تحولات فکری چند نفری از رهبران سابق حزب کمونیست فرانسه را ملاحظه قضاوت خود قرار میدهد.

آنطوریکه مشاهدات زیاد درباره نهضت‌هایی که از حزب کمونیست کناره می‌گیرند نشان داده است این افراد برای اینکه بیک قضاوت نهایی برسند مراحل چند پراکنده می‌پیمایند. نه تنها اشخاص بلکه حزب کمونیست یوگسلاوی نیز برای اینکه به قضاوت نهایی خود برسد عملاً مراحل چند پراکنده را طی کرد که مراحل اول آن خیلی نزدیک به شوروی و مرحله آخری آن عملاً مبارزه شوروی و عملی با رژیم ستالینی شوروی بود. ارزش سیاسی حزب کمونیست یوگسلاوی و ارزش رهبران آنرا نباید از مرحله اول آن که هنوز تنها خوان شوروی بودند، بلکه باید از مرحله آخر آن که صحیح‌ترین قضاوت را درباره رژیم شوروی می‌کردند اندازه گرفت.

برای مطالعه کنندگان، فکر کنندگان درباره مسئله «کمونیسم» و ارزش رهبران آن، در اینجا فقط بدون تکیه اشاره می‌کنیم. اولاً اینکه از قوه بفعل آمدن انقلاب اکتبر حزب بالشویک را بعنوان قهرمان و عملی سازنده ایده‌آلها و آمال نهضت‌کارگری جهان معرفی کرد و در حقیقت یک سلطه و قدرت اخلاقی و فیزیکی بآن بخشید که سایر شخصیت‌های نهضت سوسیالیستی جهان از لحاظ قدرت معنوی و مادی در مقابل آن کوچک بودند. حزب کمونیست شوروی خود را وارث بلا منازع و منحصر بفرد نهضت‌کارگری و سوسیالیستی جهان معرفی می‌کرد و از طرف توده‌های وسیع کارگران جهان باین عنوان شناخته می‌شد. هر کدام از رهبران نهضت سوسیالیستی و یا کمونیستی که جرأت کوچکترین انتقاد و یا انحراف را بخود راه می‌دادند از طرف مجهزترین سازمانهای تبلیغاتی جهان در معرض سخت‌ترین حملات و ناجوانمردانه‌ترین تهمت‌ها قرار می‌گرفتند. مخصوصاً آن فشار اخلاقی که «افکار عمومی» نهضت‌کارگران جهان روی این رهبران حزب کمونیست می‌گذارد بطور شدید و عمیق در رویه و در سجاای آنان تأثیر می‌گذارد، این تأثیر اجازه میداد که ارزش سیاسی آنان در خارج از چارچوب یک سازمان سیاسی تظاهر نکند. بخصوص تأثیر تبلیغات وسیع و عمیق و شدید دستگاه مجهز کمونیسم وسیع جهانی امکان هر گونه فعالیت فکری و سازمانی را از آنان سلب می‌کرد. این تأثیر مخصوص در زمانی شدیدتر بود که هنوز تیتوئیسم بعنوان یک مکتب مرفعی سوسیالیستی بوجود نیامده و بلااقل از طرف جناح نیرومندی باین عنوان قبول نشده بود. در آن زمان در میدان مبارزه سیاسی بیشتر از دوازدو گاه را قبول نداشتند هر کس در صفوف اردوگاه نهضت‌کارگری که شوروی در رأس آن بود قرار نداشت در صف دیگر متخاصم که دشمن نهضت‌کارگری بود قرار می‌گرفت.

نکته دومی که برای روشن شدن ذهن مطالعه کنندگان در این امر لازم میدانیم توجه باین واقعیت است که در احزاب کمونیست جهان دو نمونه کاملاً متمایز و مشخص وجود دارد که حتی آنها واحد مقیاس مشترک برای اندازه‌گیری ارزش‌شان ندارند. یکی از مطالعه کنندگان فرانسوی این موضوع پس از اعلام کفر و زندان تیتو مسافرتی به یوگسلاوی کرده و اوضاع کشورهای اروپای شرقی را دقیق‌مورد مطالعه قرار داده. او در کتاب موسوم به «کمونیسم یوگسلاوی» در مورد مطالعه درباره ارزش رهبران کمونیست

دو نمونه کاملاً مشخص را با توجه به سوابق حزبی آنان از هم تمیز میدهد * نوسنده کتاب نامبرده با ذکر نام و نشان و شواهد زنده و مراجعه به سوابق تاریخی نشان می‌دهد که در کشورهای دست نشانده شوروی اولاً نمونه رهبرانی وجود دارند که در زمان اشغال کشور های آنان از طرف هیتلر و با انبیاش از آن درمحل خود سکونت داشته با طبقه کارگر و زحمتکش تماس داشته اند با آنها هم‌رزم و هم‌درد بوده‌اند و هستند و هنوز هم با وجود اینکه حزب کمونیست بقدرت رسیده است تماس فکری و عملی خود را با طبقه کارگر محلی از دست نداده‌اند در مقابل این نمونه از رهبران از دست دیگرى بحث میکند که در زمان اشغال هیتلری و با انبیاش از آن تماس را از طبقه زحمتکش و روشنفکر که در محل مبارزه میکردند به جهتی از جهات قطع کرده و در مسکونزدگی کرده و تماس خود را با میهن خود ناچار قطع کرده و با آب و هوای ستالینی مسکو یا شوروی آشنائی نزدیک پیدا کرده اند *

مطالعه کننده مذکور از روی شواهد مشخصی نشان میدهد که در کشورهای دست نشانده نمونه تربیت شده مسکو متدرجاً جانشین آن نمونه وعده از رهبران می‌شوند که در مکتب نهضت کارگری محلی تربیت شده‌اند، و باین وضع هیئت‌های حاکمه کشور های موسوم به دموکراسی توده‌ای تماس خود را با طبقه زحمتکش محلی از دست داده و متدرجاً تبدیل به مجریان اوامر مسکو می‌گردند * اگر این دو نمونه مشخص واقعاً وجود دارد آیا اینها را می‌توان روی مخرج مشترك آورد و ارزش سیاسی آنان را با واحد مقیاس مشترك اندازه گرفت ؟ در احزاب کمونیست کشورهای این طرف پرده آهنین این دو نمونه با اشکال متفاوت ظاهر می‌شوند * مثلاً در ایران ارزش سیاسی و ثوریک روستا را که نمونه پیرو بی چون و چرای شوروی بود با بقراطی که شخص اصولی بود نمیتوان یکی دانست و یا ارزش سیاسی و ثوریک دکتری زدی را که در شرایط دیگری ممکن بود يك فاقیست دو آفته باشد نمیتوان مثلاً با ارزش رهبرانی که از حزب توده منشعب شدند با يك واحد مقیاس اندازه گرفت *

فعلماً بهمین اندازه اظهار نظراً کتفا کرده مقاله مجله «روسوسالیست» را زیلاً از نظر خوانندگان می‌گذرانیم و در صورتیکه خوانندگان نظریه و یا سئوالی داشته باشند در شماره‌های آینده مورد بحث خواهد بود :

ارزش سیاسی رهبران کمونیست:

دانشمندان علم الاجتماع و بطریق اولی مبارزین سوسیالیست که حوادث — کمونیستی جهان را مطالعه مینمایند همواره از خود میپرسند : ارزش سیاسی رهبران کمونیست چیست ؟

در واقع نخستین مطلبی که نظر مطالعه کننده حوادث فوق را بخود جلب مینماید تفاوتی است که شخصیت سران کمونیسم هنگامیکه در رأس مقامات حزبی هستند با موقعی که از آن مقام کنار گردیده‌اند در نظر کمونیستها پیدامینماید *

وقتی که يك کمونیست یکی از قسمتهای دستگاه رهبری حزب را اشغال مینماید (و فی‌الذیل بصوت کمیته مرکزی یا نمایندگی مجلس و مخصوصاً بصوت اداره

سیاسی (پولیت بورژوا) میرسید) در خود حزب بادستگاههای معظم وابسته بآن کمونیست مزبور بعنوان يك شخصیت باارزش و احیاناً یکنفر نابغه بطبقه‌کارگر و پیروان کمونیسم معرفی میشود (مثل: تورز) *

لیکن هنگامی که همین شخص بعلمتی از حزب کناره‌گیری مینماید از او بعنوان يك فرد متوسط و عامی و حتی گاهی بعنوان پست‌ترین ارادل یاد مینمایند. این رویه‌ای که حزب کمونیست در معرفی کردن افراد خود دارد کافی است که ارزش واقعی رهبران کمونیست را روشن سازد لیکن آنچه ما را بغور و تأمل بر میانگیزد جنبه دیگر موضوع است :

همین اشخاص که هنگام اشتغال مقامات حزبی بعنوان رجال سیاسی با ارزش معرفی میشوند هنگامیکه دیگر اشتغال بمقامات مزبور ندارند خود نیز خود را افراد بی‌ارزش و حقیری معرفی میکنند و وقتی قسمت رهبری را ترك نمودند یعنی موقعیکه باید ارزش حقیقی سیاسی خود را نمودار سازند در تاریکی و ظلمت ناپدید میشوند.

بعنوان مثال خوبست « موریس تورز » بزرگترین رهبر کمونیست را یاد نمائیم این شخص از طرف حزب کمونیست بعنوان يك شخصیت عالی‌رتبه سیاسی و « ثئوریک » و خلاصه يك شخصیت انقلابی معرفی شده است . اگر این شخص پست دبیر کلی حزب کمونیست را از دست میداد و مجبور میشد با وسایل خاص خود ارزش (ثئوریک) و سیاسی را که حزب باو نسبت داده است اثبات نماید نتیجه کار خطرناک و کمراه‌کننده بود و تحقق آن مسلماً کمونیست ها را که عادت کرده‌اند رهبران خود را پرستیدنی و - شکست ناپذیر بدانند مفتضح میکرد . معهذا از آنچه که اخیراً بر استالین گذشت ثابت میشود که فرضیه فوق در « تورز » نیز آنقدر ها جنبه تصور و خیال - را ندارند *

ولی بدون احتیاج بچنین فرضیات موارد بسیاری سراغ داریم که رهبران کمونیست حزب خود را ترك نموده و پس از آن برای توجیه ارزش سیاسی رهبران حزب کمونیست باتوسل بوسائل خاص خود اقدام نموده‌اند *

در این مورد کافی است سرگذشت رهبرانی از حزب مزبور را که پس از خروج از حزب ارزش سیاسی همکاران خود را اثبات و اعلام نموده‌اند مطالعه نمائیم . حتی اگر بخواهیم اسامی رهبرانی را که در همین اواخر از حزب کناره‌گیری نموده و بشرح فوق اقدام نموده‌اند ذکر نمائیم فهرست طولی را تشکیل داده و تحقیق درباره آنها نیازمند بوقت و حوصله زیادی خواهد بود . در میان کسانی که از حزب کمونیست کناره - گیری نموده با اخراج شده و پس از آن تاریخ فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی خود را تشریح نموده‌اند تنها میتوان (دوربو) را نام برد و شرحی را که او در این باره نگاشته بسیار کمراه‌کننده است . این کمترین تعریفی است که از شرح او میتوان نمود * لیکن سایر اخراج شدگان یا کنارگیرندگان باستثنای نویسندگان روش مبهم و بی معنی داشته‌اند *

در واقع تنها کسانی که از کادر رهبری حزب کمونیست خارج گردید و واجد لیاقت و ارزشی بوده‌اند شخصیت های ادبی‌اند از قبیل : مالرو - پلیسنیه - کوستلر

اسپربر - زیرا که این اشخاص نیز از نقطه نظر سیاسی نظیر سایرین ارزشی نداشته و ضعیف می‌باشند»
«چارلز تیون» و «آندره مارتی»

بحران و آشفتگی در داخله حزب کمونیست با اندازه‌ای است که بتصور نمی‌گنجد. در این حزب که هر گونه بحثی مطلقاً ممنوع است تنها کسانی بشهرت و افتخار نائل می‌گردند که در رأس حزب قرار گیرند. پس از جنگ بین‌الملل دوم سه بحران مؤثر در کادر رهبری حزب کمونیست بوقوع پیوسته است: قضیه «مارتی - تیون» - موضوع «لو کور» - موضوع اخیر «هروه». چهار نفر از سران حزب کمونیست بر سر این قضایا از حزب خارج شده و بی کار خود رفته‌اند. دو نفر از این عده (تیون و لو کور) از طبقه کارگر و دو نفر دیگر (مارتی و هروه) از تپ روشنفکر می‌باشند.

اکنون جالب توجه است قدرت سیاسی این اشخاص را که فعلاً در حزب کاری ندارند بدانیم و به بینم آیا ارزش نظریاتی که اکنون ارائه می‌دهند از نظر پایه و مقام هم طراز ارزش سیاسی که بایشان نسبت داده شده است می‌باشد یا خیر. «چارلز تیون» کارگر قدیمی اصلاح طلب حتی علیه اخراج خود از حزب نیز عکس‌العملی نشان نداده و بلافاصله در گمنامی فرورفت و پس از کناره‌گیری از پارلمان ظاهراً زندگی (پو تی بورژوازی) آرامی را که از نظر مسائل اجتماعی بی تفاوت است آغاز نمود. این شخص که در سنوات اخیر از طرف کمونیستها بعنوان یک رهبر انقلابی و پیشوای (پرولتاریا) شناخته می‌شد بمحض اینکه شغلی که او را با وجع عظمت رسانیده بود ترک گفت در ظلمت و گمنامی فرو رفت. اگر فی الواقع (تیون) آنطور که از طرف کمونیستها ادعا شده بود یک رهبر انقلابی و یک پیشوای طبقه (پرولتاریا) می‌بود آیا می‌توانست در قبال این درام اجتماعی و سیاسی که امروزه کشور فرانسه را منقلب نموده است خاموش بنشیند؟ محققاً خیر. اگر کسی انقلابی بود و خود را پیشوای طبقه (پرولتاریا) میدانست مبارزه را بخاطر اینکه از حزب خود اخراج شده است ترک نمی‌نمود. باین جهت چاره‌ای نیست جز اینکه فکر نمود (تیون) هرگز اهمیت سیاسی و ثوریکری را که تبلیغات کمونیستی باو نسبت داده بود نداشته و جز یک مأمور وظیفه شناس حزب که بمناسبت شغل خود نام و شهرتی پیدا نموده است نمی‌باشد.

(آندره مارتی) ظاهراً زارای روحیه و سرشت دیگری بوده است لیکن ارزش سیاسی او بیشتر از (تیون) نمی‌باشد. این شخص بدون اینکه خود خواسته باشد در واقعه شورش ملوانان دریای سیاه وارد گردیده و سپس بحزب کمونیستی که بوسیله بورژوازی کیچ و مرعوب زمان خود بوجود آمده بود پیوست. صدور حکم اعدام او از طرف بورژوازی باعث شد که کارگران بعنوان یک نفر مظلوم از صمیم قلب از او دفاع نمایند و بالاخره بر اثر کمک کارگران و تحریک ایشان از طرف حزب کمونیستی که هیچ شباهت بحزب کمونیست امروزی نداشت «آندره مارتی» از معرکه نجات یافت در نتیجه جریان حوادث و شاید بتوان گفت از روی اضطرار بآن حزب پیوست، حزب کمونیست با افتخار این سرباز تازه نفسی را که از صفوف بورژوازی

خارج کرده بود بعنوان يك قهرمان و يك انقلابی بزرگ معرفی کرد و سالها باشدت هر چه تمامتر در اطراف او و سرگذشت او تبلیغات برآمنداخت تا روزی که بوسیله همان کسانی که او را باوج عظمت رسانیده بودند از حزب اخراج و لجن مال شد. این هنگام «مارتی» خود را مجبور دید تنها با تکیه بال های خود پرواز نماید. «آندره مارتی» بر خلاف «تیون» ساکت نشست و در آغاز سال ۱۹۵۵ با انتشار کتابی جریان سرگذشت خود را در داخل حزب کمونیست شرح داده و وقایع سیاسی آترمان را توضیح داد.

قسمتی از کتاب مزبور که حاوی جریان کار خود او در حزب کمونیست است قسمت جالبی است زیرا اوضاع داخل حزب مزبور را بخوبی تشریح می نماید لیکه آن قسمت که مربوط بتوضیح وقایع سیاسی زمان است چندان جالب توجه نیست.

«مارتی» در این کتاب بتشریح نظریه‌ای پرداخته است که شبیه بعقاید انقلابیون افراطی است که در اواخر قرن گذشته در فرانسه شایع بود و «ژوره» بر علیه آن قیام کرد بموجب عقاید مزبور در زمینه انقلاب باید از هر گونه فعالیت فکری و تشریح مطالب اجتناب نمود. با مراجعه بقسمتی از نامه‌ای که «مارتی» در ابتدای کتاب خود درج نموده و در بالا نقل می‌گردد میتوان بطرز تفکسر او پی برد مشارالیه در این نامه خطاب بکارگزاران می‌نویسد:

«در دسامبر ۱۹۵۳ هنگام انتخابات ریاست جمهوری شما بانفرت و از جارج ناظر جدال سگهای کاخ و رسای در پیرامون کاخ «الیزه» بودید.

..... اکنون نیز وقایعی نظیر گذشته در جریان است و گردانندگان آن مانند ژوئن ۱۹۴۰ از فساد و تبهکاری هیئت حاکمه و کاپیتالیست‌ها و سیاستمداران خود استفاده میکنند. اینها در مقابل قیام ملی ۱۹۳۴-۳۶ خود را باغوش هیتلر افکندند و تا سرحد خیانت و همکاری با او پیش راندند امروز نیز که از شهرت ناراضی کلیه طبقات کارگر بسته آمده‌اند وطن خود را جزئاً یا کلاً بسلطان دلار یا سرمایه‌داری انگلستان مفروشدند شاید در مقابل انقلاب پروولتاریائی حمایت شوند از صفحه ۱۶ کتاب انتخابات ریاست جمهوری فرانسه در دسامبر سال ۱۹۵۳ بعلت آشفتمگی خود

البته مبین بهران عمیق سیاسی آروز فرانسه بوده است و زشتی و ناهنجاری آن موضوع مناسبی برای انتقاد کنندگان بوده لیکن استعمال عبارت «جدال سگهای کاخ و رسای در پیرامون کاخ «الیزه» درباره آن رقت انگیز است. استعمال چنین عبارت از طرف یک نفر رهبر سابق انقلابی از کلیه اسناداتی که تا کنون از طرف مطبوعات سرمایه‌داران داده شده است رقت انگیزتر میباشد.

توجهی که «مارتی» از پیمان ائتلافی نموده و از آن بعنوان «نقطه امید سرمایه داری برای رهائی از انقلاب آزادی بخش پروولتاریا» یاد میکند نیز صحیح نیست زیرا سرمایه‌داران و سیاستمداران ایشان در این باره همانقدر اختلاف عقیده دارند که درباره حل مسئله الجزیره.

این نوع عبارت پردازی که شایسته آکمی‌های تبلیغاتی انتخاباتی است ناشی از

پرمشانی فکر است. در قسمت دوم کتاب نیز آنجا که «مارتی» بنقل و تشریح حوادثی که در سنوات گذشته بفرانسه گذشته است میپردازد این پرمشانی فکر ظاهر میشود:

در خصوص نقصان آراء کمونیستها و سوسیالیستها در انتخابات جزئی سنوات ۵۲ و ۵۳ و عدم استقبال عمومی از رأی دادن عقیده «مارتی» اینست که علت آن نشان ندادن يك وجه انقلابی بکارگران بوده است. در حالی که اگر علت این بود پس چگونه افزایش آراء کمونیستها و سوسیالیست هارادر انتخابات ۱۹۵۶ میتوان توجیه نمود در انتخابات ژانویه سال گذشته نیز این دو حزب وجه چندان انقلابی بکارگران نشان ندادند و معهداً آراء ایشان قابل ملاحظه بود.

«مارتی» در کتاب خود در باب امتناع کارگران از مداخله در انتخابات فوق‌الذکر مینویسد:

«کارگران پاریس و سایر شهرهای بزرگ با خود داری دسته جمعی از مشارکت در انتخابات ۵۳-۱۹۵۲ نفروانترچار خود را از پارلمانتاریسم فرتوت جمهوری کاپیتالیستی چهارم و از سیاستمدارانی که بآن پارلمانتاریسم و بخود خدمت مینمایند اعلام داشتند - کارگران با این اقدام خود و باین نحو، لغزش و انحراف پارلمانتاری رهبران حزب کمونیست فرانسه را محکوم نمودند. (از صفحه ۱۳۵ کتاب) هر گاه توجیه «مارتی» باین نحو صحیح باشد ناگزیر باید معتقد شد که در ژانویه ۱۹۵۶ کارگران علاقه‌مند به «پارلمانتاریزم فرتوت جمهوری چهارم و سیاستمداران خدمتگزار آن» شده باشند زیرا که در انتخابات با علاقه‌مندی و دسته جمعی شرکت نمودند. در واقع این قبیل توجیهاقت جز براه سرائی چیز دیگری نیست.

تمام نظریات «مارتی» در تفسیر وقایع سیاسی و مخصوصاً درباره اعتصابات عظیم سال ۵۴-۱۹۵۳ باین نحو خلاصه میشود که در آن موقع امکان هر عمل و اقدامی موجود بوده است منتها اقدامات کارگری لاینقطع از طرف رهبران سوسیالیست کمونیست و سندیکالیست خنثی و متوقف میشده. این همان نظریه کلاسیکی است که همواره عدم موفقیت جنبش‌های انقلابی را نتیجه خیانت رؤساء انقلاب میدانند و بهمان اندازه که ثوری «جنبش‌های انقلابی نتیجه کار آشوبگران و مفسدجویان است» شوخی و بی‌اساس بنظر میرسد نظریه «مارتی» نیز از واقعیت بدور است.

راهی که «مارتی» در این کتاب ادامه میدهد بطور خلاصه اینست که: باید يك جنبه انقلابی بوجود آورد زیرا که جنبه موجود ناتوان و علیل است اما هیچگاه از خود نمی‌پرسد که سبب این ناتوانی چیست و از کجا سرچشمه میگردد. ضعف نظریات و سخافت ثوریهای «مارتی» در این کتاب بالمصراحه آشکار می‌گردد. بقیه در شماره آینده

رقص های ملی و محلی و بالت در یوگسلاوی

رقص ها و آوازهای محلی جزئی از زندگی روزانه ملل یوگسلاوی است .
کاردرخانه و مزرعه و درمیدان جنگه، غصه و شادی که دستان غیرقابل جدائی زندگی اند
همه اینها علامت و نشانه کوبای خود را در رقص و آواز محلی و ملی باقی میگذارند .

رقص و آواز در یوگسلاوی شاید بیشتر از همه جا رابطه صمیمی و نزدیک با زندگی
و کار روزانه دارد . امروزه رقص های محلی و آواز بعنوان تفریحاتی که شدت و تلخی
کار روزانه را تا حدی تعدیل میکند بیشتر از گذشته جزو لاینفک زندگی روزانه
گردیده .

در جامعه مدرن رقص و آواز نقشی متمایز از آنچه در جوامع بدوی داشتند داراست ،
زیرا امروز اینها بعنوان رسوم مذهبی و یا تشریفاتی صرف بکار نمیروند بلکه در مواردی
که مردم ذوق آنها دارند برای تجدید قوا پس از رنج و زحمت روزانه بکار میروند .
رقص های محلی در تحت تاثیر حوادث تاریخی شکل گرفته اند و رشد و نمو و تغییر کم و یا
بیش یافته اند . رقصهایی که بمناسبت دور بودن از مراکز تمدن شهری هنوز آثار زندگی
بدوی پدرشاهی را حفظ کرده اند کمتر از انواع دیگر تغییر یافته اند . در بوسنی مرکزی
و قسمت هایی از مقدونیه و در نواحی کوهستانی دالماسی رقصهایی مربوط به رسوم و تشریفات
هنوز زیاد معمول هستند . در آن نواحی کشورهای کثیرالمله یوگسلاوی که دارای شبکه
راه آهن و غیره هستند رقص و آواز محلی یامدرن گردیده و یا لاقلاً آثار و علائم آنها
بیشتر نشان میدهد . بنابراین در یوگسلاوی سلسله رقص ها و آوازهایی را میتوان مشاهده
کردوشنید که از زیبایی ترین آثار بدوی بشری شروع شده و به مدرن ترین آثار این هنرها که
دارای فن کیپی پیچیده و بغرنج هستند منتهی میگردد .

رقص های محلی احساسات و تخیلات و تفکرات ملل یوگسلاوی را در موقعیت
های متفاوت نشان میدهد: بمنزله آئینه ایست که اشکال اساسی افکار و اضطرابات و تگرانی
ها و امیال آنها را منعکس میسازد .

بعضی از رقص های محلی که تجسم پهلوئی و قهرمانی اند در این اواخر رواج زیاد
دارند . اغلب عناصر پاتومیم نیز در رقص های ملل یوگسلاوی وارد است .

رقص‌های محلی یوگسلاوی اغلب دسته‌جمعی هستند و بندرت رقص‌های سولو دیده می‌شود. وقتی شکل دایره بخود می‌گیرد موسوم به «کولو» است و گاهی شکل نیم‌دایره و یا مارپیچی بخود می‌گیرد. تماشاچیان رقص‌های محلی فقط با چشم‌های خود رقص‌ها را تعقیب نمی‌کنند بلکه با حرکات بدنهای خود نیز با آنها هم‌آهنگی نشان می‌دهند. رقص‌های خاموش که با موزیک و یا ضربات دیگر توأم نباشند بیشتر الهام بخش می‌باشند.

رقص‌های دسته‌جمعی اغلب در میدانهای عمومی بعمل می‌آید و در حالیکه آنها گرم صحبت و محاوره هستند بدون قطع کردن آن بطور خودبخود رقص را نیز شروع میکنند. رقص جزء لاینفک تشریفات چیدن خرمن درپائیز است. اینگونه جشن‌های توأم با رقص و آواز و مجلس شدن به لباسهای رنگارنگ و مزین قدیمی از رسوم است که در ملل یوگسلاوی ریشه عمیق‌دوانده است. دختر «دودولا» عبارت از رقص دختری است که در خشکالی بعمل می‌آید. در حالیکه دختر بالباس و رسوم خاصی میرقصد دهقانان بروی او آب می‌پاشند.

شبهای زمستان نیز موقعیت مناسبی برای اینگونه جشن‌هاست که در فضای سر بسته و با آزاد اجرا میشود.

رقص‌های مقدونیه زندگی سخت و پرهزحمتی را که این ملت در گذشته با آن مواجه بود نشان میدهد، این رقص‌ها مناسبات اجتماعی را بطور روشن نشان میدهد و بخصوص مناسبات اجتماعی مربوط به زنان را بخوبی مجسم می‌سازد. تکنیک تکامل یافته و ستیل حرکات در رقص مقدونیه کاملاً قابل توجه است.

فرهنگ کنونی یوگسلاوی و مسئولین امور توجه قابل ملاحظه‌ای بحفظ و ترویج و تکامل هنر بطور کلی و هنر رقص دارند، سعی شده است که رسوم درخشان و پراز رنگ و جلال گذشته حفظ شود و زیبایی میراث بزرگ هنری ملل یوگسلاوی نشان داده شود. هنرمندان رقص یوگسلاوی بعنوان سفرای فرهنگ این کشور در خارج از مملکت نشان داده‌اند که این ملت در بین مبارزه سرسخت برای استقلال و آزادی ذوق ابداع هنری را از دست نداده و حتی در سخت‌ترین حالات بحرانی از توجه به آن غفلت نورزیده.

افکاری درباره بالت

آقای اوسکار دانون یکی از منقدین هنری یوگسلاوی افکاری درباره بالت در مجله مخصوص هنرهای زیبای یوگسلاوی منتشر کرده است که قسمتی از آنها در اینجا بطور اختصار اشاره می‌شود. وقتیکه در دنیا صحبت از اوپرا و بالت و درام می‌شود بعضیها ارزش هنری قطعه اجرا شده را با ارزش هنری اجرا کننده اشتباه میکنند. در صورتیکه لازم است این دو عنصر یعنی ارزش هنری خود آرتیست زنده را از ارزش هنری آنچه او اجرامی کند جدا ساخت و تجزیه و تحلیل کرد.

در این اواخر نگارنده آثاری را که در دستیوال پاریس و ادنبروک از قبیل بالتهای شاتره لیزه و بالت مونت کارلو را اجرا شد دیدم که متأسفانه هیچکدام آنها آنطوریکه انتظار داشتم مرا بطور جدی و عمیق تحت تاثیر قرار ندادند با وجود آنکه آنچه اجرا شد برنامه قابل توجه و متنوع بود. من رقصان بالت هنرمند ماهر را دیدم که تاثیر آنها

خیلی قوی بود و با حرارت و گرمی ارتستیک توام بود - اما اینکه بالت مدرن نمیتوانه درمن تاثیر عمیق کند برای اینست که هر آنچه مربوط بآنچه اجرا می شد میبود سطحی بود*

من منتظر بودم که چیزی اتفاق خواهد افتاد که تماشا کننده را بطور قوی و جدی تحت تاثیر قرار دهه ، بخود می گفتم حتماً واقعه ای پیش خواهد آمد اما همواره مایوس می شدم *



آنچه قدرت تاثیرانی دارد مهارت در رقص و کمال تکنیک آن است . آنچه در این بالت مدرن قابل توجه است تکنیک رقص و تجسم ماهرانه ژیمناستیک می باشد («ارفتوس» ، «نامزد شیطان») موضوع آنها اغلب مبهم است (پرند آبی ، ابداع ، عاشق و عشق او) آنها فاقد موضوع و خاصیت دراماتیک هستند اگرچنانچه دارای موضوعی نیز باشند متأسفانه سطحی و یا از لحاظ دراماتیک بودن خیلی ضعیف و حتی تصنی میباشند .
(«مجادگاه» ، «دختر لباس شوی») *****

باین مناسبات انسان از خود سؤال می‌کند که آیا بآلت مدرن راه روشن و واضحی در مقابل خود دارد یا اینکه در حال حاضر در بیراهه وارد شده است و یا دچار بحرانی گردیده، یا بآلت مدرن این‌شانس را دارد که راه نوین را پیدا کند؟ اگر لازم است که اینطور باشد بآلت مدرن نباید از زندگی واقعی صرف‌نظر کند و بتواند با آن همقدمی کند باید راه تازه را با اجرات جستجو کند، افکار نو و موضوع‌های نو، شکل و محتوی و موضوع نوین به بآلت مدرن خواهند داد.

در يك انسیکلوپدی بآلت خواندم که يك رقص رم قدیم توانست فلسفه فیثاغورث را با قدرت و صراحتی بوسیله هنر خود بیان کند که موجب اعجاب اغلب فرهنگیان رم گردید. من بدون اینکه صحت و یا سقم این ادعا را مورد امتحان قرار دهم و یاد بازه امکان تفسیر فلسفه فیثاغورث بوسیله بآلت اصرار ورزم (بنظر من این موضوع بنحوی از اصحاء که البته غیر از تفسیر عادی و معمولی خواهد بود امکان پذیر است!) با وجود این بنظرم مورد شك و تردید نیست که اگر از تمام وسائل مجسم‌دانی و اجرا کردن هنر بآلت جداگانه استفاده شود و بطور اریستیک مورد الهام قرار گیرند، بآلت نیز مانند هر هنر دیگر نه تنها می‌تواند میزان وسیعی احساس‌ها و هیجانات و شهودات را که بوسیله زندگی انسانی و تخیلات بشری ابداع می‌شود منعکس سازد، بلکه می‌تواند بوسیله راه مخصوص این هنر دشوارترین افکار انسانی را نیز مجسم دهد.

پرواضح است که طریقه مخصوص مجسم‌ساختن هر هنر، راهی را که از آن راه باید موضوع مورد تجسم هنری قرار گیرد تعیین می‌کند. در صورتی که رشد و تکامل بآلت را مورد مطالعه قرار دهیم، معلوم خواهد شد موضوعی که بوسیله بآلت می‌بایست تجسم یابد همواره طریقه مخصوص توضیح و تشریح را که متناسب با موضوع است و تکنیک خاصی آنرا رشد و تکامل داده است.

قدرت هنرمندان بزرگ بآلت اعم از تالیف‌کننده و رقص‌درر کجاست؟
بی‌شك این قدرت در این واقعیت محتوی است که آنها موضوع و وسیله تشریح با مجسم‌دانی را با هم بیک اندازه ترکیب می‌کنند.

اگر ما وضعیت کنونی بآلت یوگسلاوی را از همین نقطه نظر مشاهده کنیم، بدون اینکه متهم بمبالغه گردیم، می‌توانیم بگوئیم که بآلت یوگسلاوی با وجود جوان بودنش روی اساس محکم قرار دارد، و اوصاف و سجایای خود را از میراث غنی ملی دریافت می‌کنند و از مزایای مثبت بآلت خارجی نیز آنچه یاد گرفتنی است یاد می‌گیرد. نظری بآلت یوگسلاوی امروز نشان می‌دهد که محرک‌های این هنر از عناصر نوینی غنی سده‌ها در حالیکه مرثیه آنها در خاک کشور و ملت خود وجود دارد، اما دائماً با افکار و الهامات نوین غنی می‌گردد.

در حالیکه بآلت خاص خود و یا آنچه را که از میراث جهانی و کلاسیک و با نوین اخذ کرده‌ایم و با آموزش و ستر اوینسکی و با پرو کودیف و شتروس و یا فالو ترکیب کرده‌ایم زیر دقت و مطالعه قرار می‌دهیم معلوم می‌شود که اجرا کنندگان و هنرمندان بآلت، در راه راستی قدم می‌زند، در بآلت امروزی ما زندگی و انسان تم اساسی و مرکزی را

تشکیل می‌دهد.

زندگی و انسان را می‌توان در تم موزیک در ابداع و سن درک کرد، زندگی و انسان در اجرای بال‌ت اعم از اینکه بطور انفرادی و یا دسته جمعی اجرا شود با هم حس می‌شود. در بال‌ت امروز یوگوسلاوی همه چیز زنده و متحرک است و زندگی نه تنها در خود بلکه بخارج از آن مثل اینکه جریان پیدا می‌کند، و با اندازه هیجان ایجاد می‌کند که مجموعاً تماشاچیان را در تائو و هیجان سهیم می‌سازد. مطالعه این اوضاع نشان می‌دهد که آینده بال‌ت در یوگوسلاوی امیدبخش و روشن است.

جامعه سوسیالیستهای ایران

پیشنهاد مطالعه در باره جامعه مذکور بیشتر از آنچه ما انتظار داشتیم بحث و دقت علاقمندان را جلب کرد. از طرف دیگر مطابق انتظار ما بدخواهان معدود نیز با تعبیرات غلط و حتی دروغ روش ما را بجای هدف معرفی کردند.

نکات زیر که با صراحت در متن پیشنهاد ما بود بار دیگر بطور خلاصه تکرار می‌شود ۱- منظور ما اقدام بتشکیل این سازمان از امروز تا فردا نبود، ما کاملاً توجه داشته ایم که مدتها طول می‌کشد تا شرایط عینی و ذهنی لازم آماده گردد ۲- مایک هدف کاملاً انقلابی را با وسائل مسالمت آمیز تعقیب می‌کنیم و عقیده داریم که نهایت دقت و مراقبت باید بعمل بیاید که هدف فدای روش نگردد. هرگز در نظر نبوده است که جامعه سوسیالیست ها برای خاطر روش حتی جزئی‌ترین حقیقت از هدف را فدا کرد.

۳- هیئت تحریریه بیشتر از آنچه خود شخصاً اقدام کند منظورش دادن نقشه و فکراست که مردان عمل در موقع مقتضی اقدام بکار کنند. فعلاً ما وظیفه خود را در جامعه سوسیالیست های ایران تدوین و تکمیل یک دکترین متناسب با اوضاع ایران می‌دانیم و باین رسالت تاریخی و وظیفه عمل می‌کنیم. امیدواریم در ضمن نشریه‌هایی که لازم نیست همواره ماهیانه باشد، منظم‌تر از گذشته فکر سوسیالیسم دموکراتیک را معرفی کنیم. در هر نشریه سعی خواهد شد که یکی از موضوعهائی که برای نسل جوان و روشنفکران مطرح باشد تحلیل و تشریح شود. اخبار نهضت های سوسیالیستی جهان و برخورد عقائد و آراء در این مورد و آخرین تحولات در نشریه های ما مورد بحث قرار خواهد گرفت. امیدواریم این کمک ناچیز ما به جامعه سوسیالیست های ایران، برای روشن شدن افکار و مجهز شدن کادر برای آینده نقشی را ایفا کند. و عده‌ای که برای نشر بعضی افکار و رسالات داده‌ایم در شماره های دیگر صورت خواهد پذیرفت.

اداره اجتماع امری است علمی

اداره عامل برتر . بهانه قرون و اشكال متفاوت آن. تمرکز و مدیریت. اداره و اراده . مبانی و نتایج . فساد. تلاش های بی نتیجه تأثیر متقابل اصول قبول شده و اخلاق عمومی - آیا خوبی و درستی جزء طبیعت افراد است یا جامعه؟- اداره و سیستم های فلسفی و اجتماعی- مشکلات اصلی.

مشتی آهن و چرم و چوب در هم ریخته ماشین نیست . ماشین نظم معین و معلوم، بین اجزاء حساب شده ای از آهن و چرم و چوب است . وقتی چرخ و دنده های يك ماشین را روی هم بریزیم دیگر آن مجموعه ماشین نیست وقتی بین این اجزاء آن نظم مخصوص برقرار باشد آن مجموعه ماشین است و کار مخصوص بخود را انجام میدهد . بنا بر این ، جرم و وزن آنچه که موجود است معرف خاصیت ماشین نیست بلکه ماشین بودن این مجموعه چیزی است که نه وزن دارد و نه جرم و آن «نظم» خاص بین اجزاء در هم ریخته است . هر قدر این نظم بهتر باشد ماشین بهتر است و بدست آوردن نظم خوب برای تنظیم ماشین خوب عامل اصلی و برتر موفقیت در داشتن ماشین خوب است.

مشتی آدم و آب و هوا در زمین يك جامعه انسانی خوب نیست . جامعه انسانی خوب نظم معین و معلوم، بین افراد و مقامات مرکب از انسان ها و عوامل طبیعی است . وقتی به توده درمی از انسانها برخورد کنیم که نظم و نسق زندگیشان از هم پاشیده با جامعه خوشبختی روبرو نیستیم . جامعه خوشبخت جامعه ای است که بین اجزاء آن نظم و نسق معین موجود باشد و هر قدر این نظم و نسق بهتر منظم شده باشد جامعه خوشبخت تر است . تعداد افراد جامعه (جمعیت) و قدرت طبیعی سرزمینی که در آن زندگی میکنند مبنای خوشبختی جامعه نیست . بلکه نظم خاص بین این افراد در بین آنها و طبیعت بمعنی خوشبختی یا بدبختی جامعه است .

نظم خاص بین اجزاء يك ماشین را تفکر تربیت شده و آموزش یافته انسان بوجود می آورد . هر تفکری برای دادن نظم ماشین به اجزاء يك ماشین آماده نیست . شرط موفقیت داشتن استعداد از يك طرف و داشتن معلومات و تجربه از طرف دیگر است . برای مهار کردن چاه نفت هر کسی صلاحیت ندارد . در بین تمام کارشناسان بزرگ جهان کین لی صلاحیتش بیش از همه است . وقتی او انجام این کار

را بهمه میگیرد همه در خود اطمینانی احساس میکنند چه او نظم خاص بین اجزاء تشکیل دهنده این عمل را میشناسد و میتواند آن نظم را برقرار کند.

مقدار انرژی بدنی یا فکری که او برای انجام این کار صرف میکند شاید بیش از انرژی که هر یک از دیگر کارکنان صرف میکنند است ولی چرا همه با کمال میل قبول میکنند که مبلغی شاید صدها بار بیش از مزد بهترین متخصصین به کین لی بدهند! زیرا او این نظم را میشناسد و میتواند آن را برقرار کند.

ماشین از اجزاء مردمای تشکیل یافته تمام عناصر تشکیل دهنده آن در اختیار ما است بوجد آوردن نظم معین بین اجزاء ملشین در صورتیکه آن نظم را بشناسیم کار آسانی است. تنها مشکل ما شناختن خواص اشیاء و نظم مورد نظر است، جامعه انسانی یک مجموعه مردمای نیست. اجزاء ترکیب کننده آن در برابر حوادث عکس العمل زنده نشان میدهند. و از همین جا مشکل بزرگ ایجاد نظم اجتماعی بوجود میآید. ایجاد نظم ماشین با ایجاد اجتماعی که آن را اداره مینمایم تفاوت های بزرگ زیر را دارد.

۱- عناصر جامعه یعنی افراد انسانی و واحدهای اجتماعی دارای اراده و شعور هستند و این اراده و شعور در برابر تصمیمات مدیر مقاومت ایجاد میکند.

۲- آراء و عقاید بر حسب منافع و مصالح هر دسته مختلف است بطوریکه - هر تصمیم ممکن است عدهای را در جهت موافق و عدهای را در جهت مخالف برانگیزد.

۳- قوانین و حرکات جامعه خود تابع تغییراتی است که ثابت نیست بطوریکه هر عمل و نقشهای که بکارمان اجرای آن میسر مینماید ممکن است در زمان دیگر اجرای آن غیر ممکن بشود.

بنا به علل فوق مدیریت اجتماع یعنی درست داشتن نظم و نسق اجتماعی و تنظیم حرکات و اعمال در جهتی که بتواند نظم مورد نظر را در جامعه برقرار کند مستلزم شناسائی کامل قوانین و حرکات جامعه است مشکل دیگری که اغلب یکی از بزرگترین موانع مدیریت است این است که شخصی یا مقام مدیر خود نیز تابع عین قوانینی است که بر احاد و افراد دیگر حکومت میکند انسان در برابر خواص و عکس العمل های دنیای خام هیچ نوع ناراحتی نشان نمیدهد ولی عکس العمل های افراد انسانی در شخص تأثیر مستقیم دارد، و او را احتمالاً از حالت عادی و بی تفاوتی که شرط اساسی مدیریت خوب است بیرون میبرد. برای اینکه تأثیر عامل مدیریت در نتیجه کار معلوم شود دو واحد را در نظر میگیریم که در تمام شرایط مساوی هستند و فقط در عامل مدیریت متفاوتند.

در ضمن گردش هائیکه در دهات جنوب میگردیم به دو نمونه کاملاً متناقض برخورد نمودیم. یکی قریه ای با اسم محمود آباد که واقع در دهستان خفر شیراز بود فقر و بدبختی از در و دیوار این ده میبارید. مردم شب چراغ نداشتند و اول غروب هم برای اینکه چراغ نداشتند خوابیدند کدخدای ده خود در فقر عجیبی بسر میبرد لباس هایش مندرس بود و خانه اش کوچک و کثیف و حاضر غذایش آنقدر فقیرانه بود

که ما به شدت از ماندن در آن ده ناراحت شدیم صبح زود برای اینکه تحمیل مجددی بآنها نکنیم سرعت از آن ده بیرون رفتیم.*

مدیریت در این ده بموجب شکل مالکیت آن عبارت بود از مدیریت این کدخدای مفلوک که خود در تنگنای فقر دست و پا میزد. این ده خرده مالک بود و مالکین آن ملک را بارش برده بودند و هر کس تکه زمین معینی داشت و آن را برای زراعت بر عیبتی داده بود و خود در شهر بکار دیگر مشغول بود.*

نمونه دیگر دهی بود در نزدیکی سعادت آباد با اسم قصرالدشت مالک آن مردی فهیمیده و بااراده بود وقتی برای اداره ده در هشت سال پیش دست بکار شده بود وضع ده مذکور از محمودآباد هم تأسف انگیزتر بود ولی اینک در آن ده بیش از نیمی از ساکنین دارای منازل بسیار خوب با فضای کافی و اصطبل جداگانه با برق و حتی قسمتی بالوله کشی هستند راندمان محصولات در بعضی موارد از ده متجاوز است. متجاوز از ۵۰۰۰۰۰۰ درخت کاشته شده و جنگلی بزرگ در شرف احداث است و درآمد دهقانان در امسال به حدود ۱۰۰ ریال در روز رسیده است.*

این ده نیز در شروع کار متعلق به مالکینی بود که به کار آن دلبستگی نداشتند و آنرا رها کرده از عایدات سهم اربابی آن برای مصارف شخصی در شهر استفاده می کرده اند.*

یک نمونه دیگر :

در حدود ۱۰۹ سال پیش دسته‌ای از مهاجران مسیحی آمریکا که دارای عقاید مذهبی خاصی بودند و بهمین مناسبت مورد شکنجه و آزار دیگران قرار داشته برای نجات خود از جنگال بی‌عدالتی‌ها تصمیم به مهاجرت گرفتند و دسته جمعی بسوی مغرب اراضی آباد آنروزی آمریکا روبه صحاری خشک و بی آب و علف روان شدند پس از طی صدها کیلومتر به نقطه‌ای رسیدند که آن را امروز یوتا میگویند علت اینکه آنها این سرزمین را برای سکونت انتخاب کردند این بود که در این سرزمین هیچ چیز موجود نبود و هیچ کسی بآن طمع نمیکرد و آنها را آزار نمیداد اینان مردانی فقیر بودند و بهترین وسیله حرکت آنها کاری‌هایی بود با چرخ های چوبی بزرگ که با گاو کشیده میشد بدیهی است که زن و بچه و مرد همه پیاده آمده بودند و هیچ راه آن‌ها را فرسوده بود وقتی در این بیابان رحل اقامت افکندند فقط خانواده‌هایی که ثروتمند تر بودند خیره غذائی کافی داشتند و دیگران در فقر مطلق بسر میبردند. دوره درپیش آنان بود، باینکه هر کس بفکر نجات خودش باشد و برای بچنگ آوردن آذوقه بیشتر تلاش کند و در این راه از انجام هیچ عملی فروگذار نکند نتیجه این رفتار این بود که ضعف میمردند و اقویا چند صباحی بیشتر میماندند و کم کم جمعیت کم میشد و جامعه مهاجرانها روبه ضعف میرفت و در آخرین شانس مساعد، باقی مانده ناچیز آنها دوباره به آبادی های دیگر میگریخت : اما راهی که آنها درپیش گرفتند این نبود. قبل از هر چیز به انتخاب آزادانه مدیران خود دست زدند و اطاعت اوامر آنها را بگردن گرفته و سپس طبق دستور مدیران مذکور تمام اموال و آذوقه در یک جا گرد آمد و برای هر کس متناسب با مصرفش چیزهای معلوم شد و باین ترتیب آذوقه‌ای را که در شرایط قبل ممکن بود در یک ماه

تمام کنند برای مدت ششماه استفاده کردند و از آن پس اولین محصولات زراعتی بدست آمد و معزی برای زندگی باز شد و آنها این ترتیب را با پیدایش معز زندگی از دست ندادند و حفظ کردند و اینک پس از صدولند سال یووا یکی از ایالات ثروتمند و آباد آمریکا است

باین ترتیب ملاحظه میشود که طرز اداره کردن عوامل بهترین موفقیتهاست در تاریخ جنگی چه بسیار واردی پیش آمده است که فرماندهان لایق با استفاده از این عامل معینی با در دست داشتن تا کتیکهای جنگی خوب توانسته با نقرات قلیل دشمنی بردگی را از پا در آورند و آنها امتیاز این نوع فرماندهان اینست که از عهده اداره نیروئی را که در دست دارند خوب بر میآیند یعنی همراهِ اداره را می دانند و هم می توانند آن را انجام دهند.

بهباه قرون و اشکال مختلف آن

تا آنجا که تاریخ در دست داریم و قبل از آن تا جائیکه اثری از زندگی بشر بدست آمده است افرادی در جوامع انسانی نسبت بدیگران امتیازاتی داشته اند مارکس برای توضیح این امتیازات نظریه مبارزه طبقاتی را عرضه میکند و علت پیدایش طبقات را نیز پیشرفت وسائل تولید می داند مادرین نوشته این نظریه مورد بررسی و انتقاد قرار نمیدهم ولی ایند هست که در حال صاحبان امتیاز و افراد طبقات ممتاز همیشه برای این امتیازات خود بهانه هائی در دست داشته اند و جامعه نیز این بهانه را یا بمیل یا تحت فشار قبول میکرده است • زندگی يك جامعه بدون مدیریت ممکن نیست • که همیشه این مدیران بوده اند که امتیازات داشته اند و ببهانه مدیریت بوده که امتیازات خود را حفظ کرده اند • در حق واقع نیز اجر و پاداش عمل مدیریت پیش از حق و پاداش يك عمل عادی است ولی مدیران جامعه همیشه از موقعیت خود سوء استفاده نیز کرده اند •

تمرکز و مدیریت:

برای پیش بردی سطح تولید و تمدن بطور قطع تمرکز نیروهای تولیدی و بکار انداختن آنها تحت مدیریت های متمرکز لازم بوده است. اگر قرار میشد که تمام ماحصل کار افراد بشری را عادلانه بین افراد بشر تقسیم میکردند هیچگاه نه بناهای عظیم بوجود می آمد و نه ماشینها و ابزارهای بزرگ تولیدی خالق میشد و نه هنر و علم باین درجه ارزشمند و کمال میرسید • بشریت برای پیش بردن نیروهای خلاق خود لازم بوده است که افراد بیشتر خود را در محرومیت های مادی نگاه دارد تا متمرکز کردن ثروتها و نیروهای تولیدی و پیش بردن کارهای بزرگ علمی و هنری امکان پذیر شود ولی آنچه که بطور فرعی در جوار این تمرکز بوقوع پیوسته سوء استفاده ایست که مدیران جامعه از این قدرت های متمرکز کرده اند •

در اکثریت قریب با اتفاق حالات، مدیران جامعه خود را صاحب این ثروتها و نیروهای متمرکز میدانسته اند • يك سردار جنگی که بمناسبت لیاقت و کفایت خود

بر قشون بزرگی فرماندهی میکرد از یاد میبرد که این قشون در واقع نیروی است که جامعه برای دفاع خود بوجود آورده و فرماندهی آن را در حقیقت در کف با کفایت او قرار داده و گمان نمیکرد که او با در دست داشتن قشون حق دارد هر کاری که شخصاً مایل است انجام دهد و قشون را ملک طلق خود تلقی کند، و با فرضاً جامعه برای پیش بردن تولید خود احتیاج به متمرکز کردن سرمایه در کارخانه‌ها و مراکز تولیدی بزرگ دارد و مدیران این مراکز تولیدی اسم و صورت سرمایه دار بخود گرفته و گمان کردند که این ثروت‌های هنگفت ملک خود آنها است و آنها حق دارند هر عملی که میخواهند با آنها بکنند تمرکز ثروت و مسئولیت اداره آن در یک جا تولید قدرت میکنند و خود قدرت بقدری غالب است که هر کس را بسوی خود جلب مینماید یا بن جهت است که مدیران جامعه بندرت توانسته اند خود را از وسوسه قدرت بر کنار دارند برای از بین برون این خطر که بطور طبیعی همیشه موجود است مکاتیبم جامعه باید طوری باشد که اجازه ندهد مدیران از موقعیت خود برای بکار انداختن قدرت ب نفع شخصی خود استفاده نمایند تجربه عظیم روسیه نشان داد که در دست گرفتن قدرت و وسع استفاده از موقعیت اجتماعی و دولتی یک موضوع خاص دوران عقب ماندگی نیست و برای جلوگیری از آن نباید امیدوار بود که رهبران و هادیان جامعه افراد خوب و منزهی هستند بلکه باید کاری کرد که اگر کسی ولو اول شخص مملکت بخواهد یا از کلیم خود فراتر نهد نتواند در صورت لجاجت از مقام خود بر کنار گردد و پیدا کردن فورمول چنین تکنیکی نیز چندان مشکل نیست *

اداره و اراده

اغلب از مدیریت فقط امتیازات آن را در نظر میگیرند و این خود نقض غرض است یک مدیر خوب قبل از آنکه بتواند از امتیازات استفاده کند باید مدیر خوبی باشد و همانطور که گذشت مدیریت خوب برای یک جامعه‌ای که مشکلات فراوان روزمره و مدارم در پیش دارد کار آسانی نیست و مستلزم داشتن خصائص چندی است که در راس آنها یک اراده قوی است *

این اراده قبل از هر چیز باید بتواند به مایلات شخصی ناشی از غرایض ساده فیزیولوژیک شخص دهنه بزند و حتی گاهی باید به احتیاجات انسانی شخص که منحل اداره صحیح جامعه است نیز دست بگذارد *

مدیر باید با صرف انرژی زیاد تمام استعدادها و امکانات حیاتی خود را مورد استفاده قرار دهد و از خود خواهی‌ها بپرهیزد و از اصول عدول نکند و این خود مستلزم داشتن یک اراده نیرومند است *

مبانی و نتایج

قوانین اجتماع و حرکت هر مجموعه ای بر اصول ساده ای اتکاء دارد و قوانین هر مجموعه و ولو هر قدر در هم و مشکل هم باشد قابل تجزیه به عناصر ساده است آن عناصر ساده و تجزیه ناپذیر اولیه را مبانی یا اصول مینامیم و چگونگی حرکات مجموعه بطور اجتناب ناپذیر بستگی مطلق با این مبانی و اصول دارد • جوامع بشری نیز برای زندگی خود مبانی و اصول متفاوتی انتخاب میکنند و گاهی این مبانی و اصول بطور عجیبی با یکدیگر تباین دارد • فرض کنید یک جامعه مبنای زندگی خود را به نندزیدن و

جامعه دیگری مبنای زندگی خود را بر دزدی قرار میدهد * برای مثال جامعه مردم سوئد و اسکندینیای مبنای زندگی خود را نذر دزدیدن قرار داده است بطوریکه دیگر پلیس از لحاظ داخلی برای آنها مورد نیاز نیست با لافل سرویس های مبارزه با دزدی آن مورد نیاز نیست و فقط رفت و آمد خارجی ها و تصادماتی که آنها بوجود می آورند نگاهداری این سرویس ها را ایجاب میکند * در حالیکه فرضاً در بین عشایر جنوب ایران دزدی يك امر رایج و حتی تاحدی پایه و اساسی برای زندگی است * در میان قسمتی از ایلات سرعت يك نوع شجاعت و دلآوری بشمار می آید

..... در برخی از طوایف شأن دزدی و دزد بقدری اجل است که صاحبان دختر جز بفردی که علاوه بر شرایط دیگر از عهده دزدی و راهزنی خوب بر نمی آید دختر نمیدهند(۱)

مثال دیگر : پس از تشکیل حکومت کنومین تانگ در چین لزوم اصلاحات ارضی برای همه کس واضح بود . در ضمن دودسته سیاسی قوی در مقابل یکدیگر صف آرائی کرده بودند و هر يك از اینها برای کار خود اصولی را انتخاب کرده بودند و وضع سیاسی فعلی چین زائیده همین اصول است * کمونیست ها رفورم ارضی را اصل اول عملیات خود قرار دادند هر جا که رسیدند قبل از اینکه حتی خود مستقر شوند اراضی را قسمت کردند و باین ترتیب حتی قبل از اینکه وارد منطقه ای شوند در آن منطقه هواداران بسیار جدی و ریشماری برای خود فراهم کرده بودند در حالیکه حزب کنومین تانگ لزوم اصلاحات ارضی را بعنوان عامل دوم قبول کرده بود و میگفت ابتدا باید کمونیست ها را از بین برد و سپس به اصلاحات دست زد و نسبت به اصلاحات و اصلاحات ارضی نیز صمیمی بود کما اینکه حالا در فرم این اصلاحات را انجام داده و موفق هم شده اند ولی نگاهی به نتیجه نشان میدهد که چطور انتخاب این اصل با آن اصل بعنوان مبنای کار سر نوشت يك جامعه را تغییر میدهد *

مثال دیگر: در سیستم اداری ایران این اصل مورد قبول قرار گرفته است که صحت عمل هر کس باید اثبات شود والا باید او را نادرست فرض کرد و با اینکه تمام اسناد را باید بقسمی تنظیم نمود که فرض شود هر تنظیم کننده سوء نیت دارد * باید حسن نیت و صحت هر کس در نوشته های رسمی منعکس باشد * نقطه مقابل این اصل این است که فرض کنیم هر کس با ما رو برو است اعم از اینکه مأمور دولت است یا نه درست است مگر خلاف آن ادعا و اثبات شود * نتیجه ای که از این دو مبنای کار بدست می آید خیلی با هم متفاوت است * اگر خدای نکرده گذار شما یکی از ادارات دولتی بیفتد و بخواهید حتی را بگیری یا ادعائی را اثبات کنی و آشنائی هم به سیستم کار نداشته باشید قطعاً از زندگی بی زار میشوید * آوردن نمونه های این نوع چیزها بقدری پیش را افتاده است که موضوع را مبتذل میکند ولی در عین حال محرك نوشتن این مقاله قسمت عمده بیان همین مطالب بوده است باین جهت اجازه دهید با وجود اینکه این نمونه ها خیلی گفته شده اینجا هم یکی دو نمونه بعنوان شاهد مثال بیاوریم *

پیچیده ترین و بی معنی ترین قسمت های اداری مملکت را حساب داری های

آن تشکیل میدهد. در سازمان های حسابداری اصل و غرض بکلی فراموش شده باین معنی که حسابداری های تمام سازمانهای کشوری فراموش کرده اند که موجودیت آنها برای انجام خدمات فنی است و شاید هم بعضی خیال می کنند خدمات فنی برای این بهانه است که آنها مقررات حسابداری را رعایت کنند نتیجه این شده است که قسمت حسابداری هر سازمان دولتی دارای سازمانی است که لااقل نلت سازمان کل آن اداره را اشغال کرده است در ضمن اینکه تمام وزارت دارائی نیز يك سازمان حسابداری است که خود بزرگترین وزارت خانه های مملکت است (غیر از وزارت دفاع ملی و شاید هم فرهنگ) در حالی که يك حسابدار خوب برای گرداندن کار حسابداری عده زیادی از کارمندان کافی است و نمونه های زیادی از مؤسساتیکه بیستم تجارتي اداره میشوند میتوان ذکر کرد.

اما ببینیم نتیجه اینهمه دقت و کنترل چیست .

نمونه : برای يك عمل موقتی مفید يك سازمان موقتی در یکی از بخشهای تهران تشکیل شد این بخش بچند منطقه تقسیم میشد و هر منطقه يك رئیس منطقه و يك حسابدار داشت . وضع کارطوری بود که لازم بود برای بعضی ازدهات دوردست کارگران جداگانه ای استخدام شود لازم بود مزد این کارگران پرداخت شود تشریفاتیکه برای پرداخت اینمزد تکرارفت بقرار زیر بود .

مزدی که باید پرداخت شود برای دوفتر کارگر روزی ۴۰ ریال و ۶ روز بود که که روهمرفته ۴۸۰ ریال میشد .

پولی که صرف پرداخت اینمزد شه بقرار زیر بود : هشت فقر با حقوق و فوق العاده های زیر بده مزبور رفتند و این کاریکروز طول کشید:

حقوق و فوق العاده سرپرست منطقه يك مهندس رتبه ۹	۴۳۰ ریال
حقوق و فوق العاده رئیس منطقه	۳۰۰
حقوق و مزد يك راننده	۱۴۰
حقوق کمک راننده	۴۰
حقوق و فوق العاده حسابدار	۳۵۰
حقوق و فوق العاده ناظر مالی	۳۵۰
استهلاک يك کامیون برای يكروز	۸۰۰
بنزین و روغن	۲۰۰
	۲۶۱۰

و تازه در اینجا هزینه حسابداری های بعدی بحساب نیامده است . بعلاوه عملا این اشخاص حداقل افراد لازم برای يك چنین پرداختی هستند و من خود شاهد بودم که عده خیلی بیشتری با این اکیب بآن محل رفتند که اگر پولی که آنها عملا از دولت گرفته اند حساب شود متجاوز از دوبرابر این مبلغ است . اما اگر فرض کنید که با وجود تمام این تشریفات امکان سوء استفاده از بین رفته است مطلقاً اشتباه کرده اید . اتفاقاً به لیل همین تشریفات است که سوء استفاده کاملاً ممکن شده است .

در ذیل يك سندی که دولت می‌خواهد بموجب آن پولی پرداخت کند متجاوز از ۱۵ امضاء موجود است. هر يك از صاحبان امضا غیر از شخص مسؤل و رئیس اداره یکبار اینصواب را کنترل کرده اند معذرا عملا هیچ کس مسؤل این ورقه نیست.

تأثیر متقابل اصل قبول شده و اخلاق عمومی:

همانطور که گذشت در اصول اداری ایران این اصل قبول شده است که همه افراد مورد سوءظن هستند و صحت هر عمل باید بموجب اسناد مثبتة اثبات گردد و هیچ عمل و تصمیمی بدون استناد به این نوع اسناد ممکن نیست. نتیجه قبول يك چنین اصلی این است که افراد نسبت بهم سوء ظن دارند و اشخاص درست نیز تحت تأثیر فشار این رویه قرار میگیرند شخصیت آنها در هم کوبیده میشود يك مأمور شرافتمند همیشه ناچار است از شرافت خود دفاع کند. داشتن شرافت و درستی جزء افتخارات است و نداشتن شرافت و صداقت هم امری رایج و عادی بنا بر این قبول اصل فوق خود بخود ترویج فساد و نادرستی است و در واقع نیز نتیجه عملی سیاست دولت دستگاه‌های دولتی نسبت بمأمورین بطور قاطع عبارت است از:

- ۱ - ترویج و قبول فساد و دزدی ۲ - کندی کارها ۳ - نداشتن هیچ علاقه‌ای بکار مردم و پیشرفت پروژه‌ها

آیا خوبی و درستی جز عبطیت افراد است یا جامعه؟

این يك بحث قدیمی است که برای بوجود آوردن يك جامعه خوشبخت باید از کجا شروع کرد و در برابر هم موجودند. یکی میگوید جامعه خوشبخت نتیجه اجتماع افراد درست و خوب است. تردید نمیگوید افراد خوشبخت در دامن جامعه خوشبخت بوجود می‌آیند و اگر کسی بد نادرست شد نتیجه تأثیر جامعه روی آن فرد است. حقیقت این است که این شکل طرح و بحث در مسئله نادرست است و نه ما را بجائی میرساند زیرا مسئله را از وسط طرح میکنند و شروع از جای دیگر است. باز هم مسئله بر میگردد باینکه اصول قبول شده در جامعه چه چیزهایی هستند اگر این اصل را جامعه مورد قبول قرار دهد که اخلاق و رفتار افراد آزاد است و حرکات و سرنوشت جامعه را باید بدست نمایلات بی بند و بار افرادی گذاشت که آزادانه بزرگ میشوند و قید و بندی برای حرکات و رفتار خود ندارند نتیجه این است که افراد بد و نادرست باریابند چه جامعه قبول کرده که افراد ممکن است بدوی بندوبار باریابند در نتیجه چنین افرادی بوجود می‌آید و قسمت مهمی از جامعه را نیز تشکیل می‌دهد. ولی اگر جامعه بعکس قبول کند که بدی و نادرستی امری است استثنائی و جامعه حق ندارد اجازه دهد که افراد بد نادرست باشند در آن صورت شکل جامعه بکلی عوض می‌شود. نه فقط در مورد بدی و نادرستی میتوان این موضوع را تطبیق نمود در بسیاری از مسائل اساسی نیز این اختلاف در اصول قبول شده و صادق است مثلا جامعه‌ای که قبول میکند افراد حقیر داشته باشد با جامعه‌ای که این اصل را قبول نمیکند بکلی با یکدیگر متفاوتند بینیم این نوع جوامع چه تفاوت‌هایی با هم میتوانند داشته باشند.

I جامعه‌ای را در نظر میگیریم که دواصل زیر را قبول کرده است.

الف - افراد آزاد تربیت میشوند و خوب و بد افراد درستی و نادرستی آنها در

دست جامعه نیست و به طبیعت خود افراد بستگی دارد.

ب - غنی و فقیر افراد مربوط به خود آنها است *

یک چنین جامعه‌ای قوانین اساسی مملکتی و سپس قوانین جاری خود را طوری تنظیم می‌کند که باین دو اصل متکی باشند بنابراین قانون‌گذار قبول می‌کند که اشخاص ناصالح و بد در مملکت موجودند * و برای جلوگیری از زیان آنها قوانینی وضع می‌شود و نیز قانون‌گذار قبول می‌کند که افراد فقیر و بدبخت در جامعه موجودند و برای مقابله با آنها نیز قوانینی وضع می‌شود و پیش‌بینی‌هایی می‌شود. متناسب با این قوانین و اصول قبول شده نیز سازمان‌هایی بوجود می‌آیند بطور منطقی سازگاری متناسب با این اصول قبول شده عبارتند از :

۱- یک دستگاه عظیم دادگستری *

۲- یک دستگاه وسیع و جابر پلیس

۳- مؤسسات بزرگ خیریه

و بطور فرعی نوانخانه‌ها ، تیمارستان‌ها ، زندانها

۴- در قسمت‌های سوبل انواع و اقسام بنگاه‌های کلاه برداری که با سامی مختلف تشکیل می‌شوند *

۵- مؤسسات کنترل دستگاه‌های کلاه برداری *

ولی متأسفانه اشکال فقط در همین‌ها نیست بلکه چون قبول شده است افراد بد و افراد فقیر در جامعه باید موجود باشند این بدی و فقر در دستگاه‌های اداری نیز رسوخ می‌کند بنابراین نتیجه می‌شود :

۱- دادگستری قابل اعتماد نیست چه افراد دادگستری ممکن است خود بد و ناصالح باشند *

۲- دستگاه پلیس نیز قابل اعتماد نیست چه افراد پلیس نیز ممکن است خود بد و ناصالح باشند *

۳- مؤسسات خیریه‌کاری از پیش نمی‌برند چون با ترویج خیریه مقدار معتناهی از کار تولیدی به هدر می‌رود و مرتباً احتیاج به خیرات مبرات بالا می‌رود و افزایش مؤسسات خیریه جزء افتخارات دستگاه‌ها می‌شود *

نوانخانه‌ها - تیمارستانها ، زندانها هر یک تبدیل بدکانی برای متصدیان می‌شود چه این افراد نیز ممکن است بد و ناصالح باشند *

۴- بنگاه‌های کلاه برداری تبدیل به مؤسسات رسمی یا لااقل قبول شده از طرف جامعه می‌شوند و احتمالاً قسمت قابل توجهی از مدیران جامعه در این بنگاهها شریک می‌شوند *

۵- مؤسسات کنترل و مفتش دستگاه‌های کلاه برداری نیز با خود مؤسسات کلاه برداری تشکیل باند و کارتل می‌دهند *

در این صورت لابد برای جلوگیری از این همه بهیختی باید فکری اندیشید و تشکیلات جدیدی بوجود آورد . نتیجه می‌شود :

۱- دیوان کیفر برای عمال دولت

۲- دژبان برای مأمورین انتظامی

۳- قوانین و سازمان‌های خاصی برای تعقیب کلاه برداران ...

۴- افزایش سازمانی وسیع برای اینکه هر لحظه هر کاری را در دستگاهها کنترل کند و مانع سوء استفاده باشد *

بدیهی است که هیچ‌یک از این اقدامات مفید فایده نیست چه اصولاً قبول شده است که مبنای کاربردی و نادرستی گذاشته شود * ولی تشیبه مستقیم این سیستم‌این است که حجم سازمان‌های اداری مملکت چندین برابر حجم واقعاً مورد لزوم میشود و بدیهی است که این مقدار کاروانرژی از انرژی تولیدی میکاهد و فقر را افزایش میدهد و خود این فقر مسبب مقدار بیشتری نادرستی و بدی میشود ...

II- جامعه‌ای را در نظر میگیریم که دو اصل عکس اصول زیر را قبول کرده است *

الف- افراد برای بدی و نادرستی آزاد نیستند و جامعه با افراد بد و نادرست اجازه زندگی اجتماعی نمیدهد *

ب- جامعه فقیر ندارد * (نباید داشته باشد)

قوانین اساسی و قوانین جاری در چنین جامعه‌ای را طوری تنظیم میکنند که امکان زندگی به افراد فاسد نمیدهد بعلاوه فقر و بیکاری را قبول نمیکند متناسب با این اصول و قوانین سازمان‌هایی بوجود می‌آیند که بتوانند وظائف فوق را انجام دهند و بطور منطقی وضع زیر بوجود می‌آید *

۱- یک دستگاه پلیسی کوچک ولی دقیق

۲- یک دستگاه دادگستری کوچک ولی مطمئن

۳- مؤسسات خیریه در این جامعه جائی ندارند و بجای آنها مؤسسات تولیدی علمی و هنری بوجود می‌آیند *

زندان یا لزومی پیدا نمیکند و با خیلی کوچک و کم وسعت خواهد بود (و مؤسسه تربیتی خواهد بود نه انتقامی)

نواخانه لزومی ندارد *

تیمارستان برای افرادی که واقعا دارای نواقص بدنی هستند لازم میشود

۵- مؤسسات کلاه برداری و سازندگان اجناس تقلبی جائی در جامعه نخواهند داشت و بجای آنها مؤسسات تولیدی خواهد بود در یک چنین جامعه‌ای اطاق تجارت و رئیس اطاق بازرگانی رله مهمی در اقتصاد ندارد بلکه صاحبان صنایع و مؤسسات بزرگ تحقیقی و اقتصادی جای اینگونه عناصر پرازیتی را خواهند گرفت *

بقیه سازمان‌هایی نیز که برای کنترل سوء استفاده‌های دولتی در جامعه نوع اول لازم بود دیگر مورد لزوم نیست * و باین ترتیب بار سنگینی از دوش جامعه برداشته میشود و مردم برای این نوع سازمانها مالیات نخواهند پرداخت و آموزش انسانی این سازمانها نیز بجای اینکه صرف مبارزه با دزدی شود و در عین حال خود مشوق دزدی باشد برای کار آزاد خواهد شد *

و روشن است که انرژی کاری به نسبت غیر قابل مقایسه‌ای بجای اینکه صرف کنترل تولیدات کوچک شود صرف افزایش تولیدات بزرگ خواهد گردید * و بدیهی است که این دو جامعه بایکدیگر خیلی فرق دارند *

اداره‌وسیسیم‌های فلسفی و اجتماعی

یک زمان مدیریت تابعی از میل و اراده و سلیقه افراد بود بهمین دلیل یک‌مدیر خوب باید تاثیر بسزائی در سرنوشت یک‌جامعه داشت و پیدایش مدیران و روی کارآمین آنها نیز امری اتفاقی بود ولی از آنجا که رفته‌رفته نقش عامل آگاهی در اداره اجتماع افزایش یافته است اینک اغلبی از کشورهای مرفعی بجائی رسیده اند که برای هر رشته از جوانب زندگی اجتماعی مدیران لایق و شایسته را تربیت کرده بکار می‌گمارند . این مدیران طرزکار و طرق پیشرفت کار را بطور علمی و با استفاده از تجربیات قرون و همچنین با استفاده از پیشرفت‌هایی که در هر یک از رشته‌های کار پیش آمده بدست آورده و مورد عمل و استفاده قرار میدهند .

در زمانی که اصول اداره هنوز جنبه علمی نداشت هر فکر و مسلک فلسفی و هر دسته حزبی و سیاسی میتواند برای اداره اجتماع راه حل‌های خاص خود را تجویز کند و با وعده و وعیدهای تبلیغاتی مردم را بطرف خود جلب نماید و پس از بدست آوردن قدرت وقتی به اشکالات کار مواجه شود وعده و وعیدها را فراموش کند و افراد و مقامات حزبی بدون اینکه تغییر محسوسی در وضع زندگی مردم بدهند جای مقامات دستگاه قبلی را اشغال کنند و از امتیازات آنها برخوردار شوند ولی با پیشرفت‌های علمی اینک دیگر جای اینگونه شارلاطانی هائست و هر دسته و حزبی که بخواهد ادعای حزبی و سیاسی داشته باشد باید برای اداره جامعه نظریاتی را عرضه کند که واقعا بتواند جامعه را بهتر از وضع موجود پیش ببرد بهمین دلیل احزاب امروزی جهان زیاد متنوع نیستند چه برای اداره اجتماع اصول بی‌نهایتی را نمیتوان پیشنهاد کرد . زندگی گذشته ملل و حوادث تاریخی عظیم اصول و اختلاف آنها را مشخص کرده است هر حزب کافی است خود را طر فدار یکی از چند اصل شناخته شده اعلام دارد تا ماهیت آن معلوم شود. بدیهی است که انطباق هر یک از این اصول با شرایط خاص هر کشور و منطقه متفاوت است ولی نتایج اجتماعی که بر این اصول مترتب است بطور واضحی محدود و شناخته شده میباشد .

برای مثال : فرص کنیم یک مسئله اجتماعی مثلا مسئله رفورم ارضی در ایران مطرح باشد ببینیم چه دستجاتی میتوانند در این باره اظهار نظر کنند و اظهار نظر آنها چگونه میتواند باشد و اگر این دستجات هر یک حکومت را در دست داشته باشند چه نوع اداره می‌کنند ۱ - مرتجعین و صاحب امتیازات فعلی : این دسته از هر گونه تغییر و رفرمی می‌ترسند و مایل نیستند کوچکترین تغییری در وضع فعلی ده‌ها قین و روستاها داده شود . آنها سازمان‌های موجود مملکتی را شکل عالی و ایدآل دانسته و معتقدند که با همین شکل میتوان تا ابد زندگی کرده و از زندگی هم‌همین را فهمیدمانند که دهقان باسالی ۳۰۰ تومان درآمد زندگی کند و خود آنها به سالی ۳۰۰/۰۰۰ یا حتی ۱/۰۰۰/۰۰۰ تومان هم اکتفا نکنند بدیهی است که فعلا تاثیر بقای این سیستم را در بقیه شئون مملکتی بحث نمی‌کنیم .

۲ - کمونیست‌ها : اگر خدای نکرده روزی این دسته بخواهند اداره مملکت را در دست بگیرند -

نمونه فجابعی پیش خواهد آمد که نظیر آن در تمام کشورهای اروپای شرقی

وروسیه پیش آمده است و نتیجه آن فقر مطلق طبقه دهقان برفع پیدایش يك دستگاه اداری و جنگی عظیم و وحشی است که نظری جز توسعه امپراطوری روسیه ندارد.

۳ - سوسیالیست ها ۰۰۰ سوسیالیست ها قبل از هر چیز معتقد به مطالعه در وضع دهات هستند آنها معتقدند که سوسیالیسم در هر جا بایستی مطابق شرایط آن منطقه صورت واقعیت بخود بگیرد بنابراین باید قبلاً بطور علمی وضع اقتصاد روستائی ماروشن شود تا بتوان درباره آن اظهار نظر نمود و لزومی هم ندارد که يك فورمول کلی در تمام شرایط ایران قابل اجرا باشد

فقط هدف این است که درآمد دهقان بالا برود و سطح تولید افزایش یابد و اقتصاد روستائی در مجموعه اقتصاد مملکتی جای معقولی را بگیرد مثلاً قدارکار مصرف شده برای کشاورزی کم شود تعداد نسبی دهقان ها یائین بیاید و صناعت ترقی بیشتری کند و سروس های اجتماعی یعنی بهداشت، فرهنگ، هنر، اولاد دهات رسوخ کند تا آناً رجامه بالا برود.

۴ - جویندگان نام که بهر اسم و رسمی ممکن است از زمین سبزشوند، چون نه اصول دارند و نه باصول علم اقتصادی اعتقاد دارند و شنیده های ناقص خود را در قالب حملات تشنگ میریزند و لباس عوام فریبی بآن میپوشانند و مثلاً نه همید و نه سنجیده بر نامه تقسیم اراضی را پیشنهاد میکنند.

غیر از اینها هیچ شکل دیگر بنظر نمی رسد.

مسئله اصلی

وقتی يك جامعه دارای سیستم اداری بدی است دو عامل در آن دخالت دارد.

۱ - قصد و عمد بیدی یا نگاهداری بد

۲ - عدم صلاحیت مدیران فعلی

قصد و عمد بید نگاهداری امری است که مشکل می توان با آن مواجه شد و طرق مختلفی برای مقابله با آن موجود است که موضوع اساسی مبارزات سیاسی و اجتماعی را تشکیل می دهد.

۲ - عدم صلاحیت مدیران فعلی نیز تا اندازه زیادی ناشی از عامل اول است ولی

در این مورد اشکال عمده ای است که پس از آنکه عامل اول نیز از بین رفت یعنی بشکلی از اشکال طبقه ممتازی که مانع پیشرفت کار بود از کار بر کنار شد بدلیل اینکه تا کنون جامعه دارای مدیران لایق نبوده است اداره بعدی نیز مشکل است. تبدیل کردن مدیران نالایق فعلی ب مدیران لایق فردامسئله ای است تربیتی و تکنیکی بهمین دلیل است که احزاب و دستجات سیاسی که یا ادعا دارند قادر ب اداره مملکت بنحو بهتری هستند بایستی همیشه خود را برای مدیریت خوب آماده کنند و کارشناسان و عاملین خوب و لایق در اختیار داشته باشند یا لایق کارشناسان و مدیران لایق موجود را که بهللی سیاسی و اجتماعی از کار بر کنارند بشناسند و با آنها در تماس باشند و نظریات آنها را مورد تجزیه و تحلیل و آزرایش قرار دهند.

گازه پس از اینکه این مشکل نیز حل شد اصلی ترین مشکل اینست که مدیریت غلط گذشته تأثیرش بد شدن کلی جامعه بوده است در يك جامعه عقب افتاده که فساد در آن رسوخ کرده است فقط مدیریت جامعه فاسد نیست بلکه قسمت مهمی از خود جامعه نیز فاسد شده است و مبارزه با فساد جامعه خودامری است بسیار دقیق و مشکل و ممکن است مادر مقاله دیگری درباره آن بحث کنیم.

کانال سوئز

احداث کانال سوئز که میتوان آنرا یکی از اقدامات بزرگ بشری برای پیشرفت اقتصادیات جهان دانست باروش مالی واداری که برای نگهداری و استفاده آن بکار میرفت از بزرگترین خطرانی بود که همیشه استقلال ملت مصر را تهدید میکرد - این خطر که بقول Hoskins . مؤلف کتاب خاورمیانه از همان روز شروع برنامه احداث کانال تمام زندگی و اقتصادیات مصر را دربر گرفت ، امروز بصورت خطری برای صلح آرامش جهان درآمده است - برای روشن شدن ذهن خوانندگان عزیز واطلاع از چگونگی امتیازات و قراردادهای مربوط باین شاهراه بزرگ بین المللی در حدود ظرفیت مجله امتیازات و قرار داد های مذکور را از نظر خوانندگان خواهیم گذراند البته در صورت لزوم نظر خود را نیز درخاتمه راجع به مسئله بفریح کانال سوئز ایراز خواهیم کرد - اینک اولین امتیاز مربوط بکانال سوئز در سال ۱۸۵۴

« متن فرمان امتیاز کانال سوئز بوسیله فرماندار مصر محمد سعید
 و فردیناند دولسپس در سال ۱۸۵۴ »

دوست ما آقای فردیناند دولسپس توجه ما را بفوائد اتصال دو دریای مدیترانه و سرخ بوسیله يك راه دریائی قابل عبور برای کشتیهای بزرگ جلب کرده است ما و برای این منظور امکان تشکیل يك کمپانی مستقل بر سرمایه داران ملل را قبول کرده ایم و ضمن موافقت بان ترتیب پیشنهادی ایشان اجازه دادیم که برای حفر ترعه سوئز و ساختمان يك تنگه بین دو دریا يك کمپانی با صلاحیت بین المللی تشکیل شده و تعهد هر گونه کار لازم ساختمانی را بنماید بشرطی که کمپانی قبلا خسارت وارده ناشی از این عمل را بر مالکیت افراد در صورت سلب مالکیت از آنها جبران کند .

مسئولیتها و شرایطی که برعهده فردیناند دولسپس میباشد بقرار ذیل است .
 ماده يك - آقای فردیناند دولسپس برای حفر تنگه ای از سوئز و ایجاد راه عبور قابل کشتیرانی برای کشتیهای بزرگ با دو مدخل یکی در مدیترانه و یکی در دریای سرخ و ایجاد يك بادوبندر ، باید تشکیل بدهد يك کمپانی و آنرا تحت عنوان شرکت بین المللی کانال دریائی سوئز اداره کند .

ماده ۲ - مدیر کمپانی حتی الامکان از سهامدارانی که مایل بقبول مسئولیت باشند انتخاب و همیشه بوسیله حکومت مسر منصوب خواهد شد .

ماده ۳ - مدت قرار داد که از روز افتتاح کانال شروع میشود ۹۹ سال است .

ماده ۴ - اجرای تمام عملیات به‌زینه کمپانی خواهد بود - زمینهای مورد نیاز که متعلق با افراد خصوصی نباشد مجاناً یکمپانی واگذار خواهد شد - استحکامات نظامی که دولت بخواهد آنرا ایجاد نماید به‌زینه کمپانی نخواهد بود .

ماده ۵ - حکومت مصر سالیانه ۱۵۰ ر۰ سود خالص را بوسیله ترازنامه دریافت خواهد کرد - مبلغ مذکور بدون توجه به سود متعلقه صاحبان سهام خواهد بود - حکومت برای خود این حق را محفوظ خواهد داشت که حساب خودی را بهر تریبی که بخواهد خرج کند و از این حیث هیچگونه ضمانتی از طرف دولت برای کمپانی نخواهد بود .

بقیه سود خالص بترتیب ذیل تقیم خواهد شد .

۰.۷٪ به نفع کمپانی .

۰.۱۰٪ برای مؤسسين

ماده ۶ - تعیین حق العبور با توافق کمپانی و نواب السلطنه مصر خواهد بود و بوسیله ماهورین کمپانی تحویل گرفته خواهد شد و این حق العبور برای کلیه ملل یکسان خواهد بود ، و هیچگونه امتیاز خصوصی به منفعت يك مملکت در نظر گرفته نخواهد شد .

ماده ۷ - در صورتیکه کمپانی توجه بلسوم اتصال رود نیل بوسیله کانال با معبر مستقیم به تنگه داشته باشد و در صورتیکه تنگه راه غیر مستقیم بپیامد حکومت مصر زمینهای غیر مزروعی را که متعلق بخاصجات است و در معبر تنگه واقع است تسلیم کمپانی خواهد کرد و این زمینها بخرج کمپانی و با واسطه او آبیاری خواهد شد کمپانی برای زمینهای مذکور تاده سال مالیات نخواهد پرداخت و شروع این مدت از روز افتتاح کانال خواهد بود - برای ۸۹ سال بقیه امتیاز عشر مالیات از طرف کمپانی پرداخت خواهد شد و پس از آن مدت ملکیت زمینهای مورد بحث بدون پرداخت مالیات طبق زمینهای مشابه برای کمپانی نمیتواند ادامه داشته باشد .

ماده ۸ - برای اجتناب از اشکالات راجع به تسلیم زمینها بکمپانی - نقشه تهیه شده بوسیله آقای لپنانت لی Linant By تعیین خواهد کرد زمینهای مذکور را ، زمینها تسلیم شده هم از نقطه نظر حدود و هم از نظر تأسیسات راه دریائی و برای تمذیه کانال از نیل و همچنین بمنظور زراعت واگذار میشود با عطف به نص صریح ماده ۷ ضمناً هر گونه معامله ای فعلاً ممنوع میشود روی زمینهایی که از خاصجات اعطاء میگردد زمینهایی که فعلاً متعلق باشخاص بوده و مالکینی که ممکن است از این پس بخواهند زمینهایشان و از کانال آبیگری شود به‌زینه کمپانی اجاره ای معادل اجاره يك (فدان) خواهند پرداخت - یا اجاره مرض الطرفین بین کمپانی و دولت .

ماده ۹ - کمپانی اجازه دارد از معادن زیر زمینی و روی زمینی متعلق بخاصجات در موارد لزوم برای مایحتاج کانال و امور مربوط بکانال بدون پرداخت مقرری استفاده کند - کمپانی ضمناً از حق عدم پرداخت مقرری برای ورود از ادامه هر گونه ماشین آلات و مواد لازم بمنظور اجرای مفاد امتیاز از خارج استفاده خواهد کرد .

ماده ۱۰ - درخاتمه امتیاز حکومت مصر جای کمپانی را خواهد گرفت و از تمام مزایای مربوط بکاناتال استفاده خواهد کرد و حکومت مصر مالک کاناتال و آنچه خواهد بود که مربوط است بکاناتال - و غرامتی که در اثر ترك و اگذاری اموال منقول و ماشین آلات بکمانی تعلق میگیرد بوسیله قرارداد رض الطرفین با حکمیت حل و تصفیه خواهد شد

ماده ۱۱ - اساسنامه شرکت بایستی توسط رئیس کمپانی بمانتقدیم و مورد تصویب ماقرار گیرد و هرگونه تغییری که از این به بعد در مفاد مقررات و قوانین رخ دهد بایستی مورد تصویب ما واقع شود و در اساسنامه مذکور بایستی نام مؤسس و صورت کسانی که مادر نظر گرفته ایم به تصویب برسد ، صورت این اشخاص شامل کسانی خواهد بود که زحمات و مطالعات و کوشش و سرمایه آنها قبلا در احداث کاناتال مؤثر بوده باشد .

ماده ۱۲ - بالاخره ماقول میدهیم همکاری صادقانه خود و تمام مأمورین حکومت را در سهیل کارهای مربوط بمفاد قرارداد

قاهره - سوم نوامبر ۱۷۶۴

بر فیق علاقمند من والایبار آقای فردیناند دولسپس امتیازیکه به کمپانی داده شده است میبایستی توسط اعلیحضرت امپراطوی سلطان به تصویب برسد من این نسخه را برای شما میفرستم که برای خودتان نگهدارید با توجه به کارهای مربوط بکاناتال سوئز کارهای مذکور نباید شروع شود تا آنکه اجازه باب عالی صادر شود

سوم رمضان ۱۲۸۱ سید پاشا نایب السلطنه

همزیستی مسالمت آمیز!

دموکراسی توده‌ای بدون ماسک = روابط

سوسیالیستی بدون ماسک

زمانیکه اروپای شرقی در زیر چکمه های فاشیسم لگدمال میشد ، کارگران و روشنفکران آنکشور ها از جمله کارگران و روشنفکران لهستان و مجارستان از دولت شوروی و کمونیسم که مبارزه با فاشیسم را بطور موثر انجام میدادند ایده‌آل عالی و بزرگی داشتند.

اگر آن تصویری را که کارگران و روشنفکران و جوانان مجارستان در آنروز ها از شوروی در مخیله خود داشتند با تصویری که امروز از شوروی و ایده‌آل کمونیسم شوروی دارند مقایسه کنیم پرواضح است که تغییر فاحش کیفی دارد در آنروز شوروی قهرمان مبارزه ضد فاشیستی و آزادی از قیدرقیت و جور و ستم بود ، امروز همان دولت شوروی با خشن ترین روشی که در تاریخ سابقه ندارد جانشین همان زورگر دیده‌است. رهبران کمونیسم شوروی روشی را که بکار می‌برند تا از ملل زیر رقیبت سرمایه داری غرب مانند مجارستان آنروز مجارستان امروز بسازند یک روش ماهرانه‌ایست که آن‌ها در بکار بردن آن مهارت و زیر دستی تام و تمام بدست آورده‌اند - مبارزه برای آزادی از رقیبت بیگانگان ، مبارزه ضد فاشیستی ، مبارزه در جبهه واحد . مبارزه برای سوسیالیسم ، همکاری سوسیالیستی در شرکت‌های مختلط اقتصادی ، مبارزه با امپریالیسم در چارچوب پیمان ورشو ، مراحل مختلفی هستند که کمونیسم شوروی از مجارستان آنروز و مجارستان امروز را بوجود آورده است ، متأسفانه هنوز در آسیا و آفریقا کوسفندانی پیدامیشوند که در مراحل اول این روش شوروی چشمشان به مراحل آخری که مثلاً لهستانی‌ها و مجارستانی‌ها دچار آنند توجه ندارند و با کمال تأسف از راهی که خواهی نخواهی باید بآن مسلخ‌منتهی شود عبرت نمی‌گیرند.

خوشبختانه چشم اغلب کمونیست ها باز می شود و باسانی باین حقایق توجه میکنند ولی متأسفانه سمپاتی‌زهای کمونیسم و آنهایی که دستی از دور بر آتش دارند و بخصوص توده نهضت های ملی آسیا و آفریقا و آن‌عهده از رهبرانی که از اموریایدنولولویك بقدر کافی اطلاع ندارند توجهی به حقایق دنیای خارج نمیکنند و بمناسبت تنفری که از هیئت های حاکمه و امپریالیسم غرب دارند چشم بسته خود را در راهی قرار میدهند که انتهای آن از تاریکترین و عقب مانده ترین مراحل است که تاریخ بشر در

عصر مابخود میبندد *

میگویند اگر نانک و توپ شوروی اجازه میداد، مرتجعین بر مجارستان مسلط میشدند واقعاً هر چه منصفانه با صرف نظر از اسامی و اصطلاحات زشت و زیبا از قبیل مرتجع و فئودال و آزادیخواه و کمونیست، فکر میکنم، هیچ روشی را مرتجعانه تر و عقب مانده تر و خشن تر از روشی که در مجارستان بکار می رود پیدا نمیکنم، یا این تفاوت که خشن ترین و بی رحمانه ترین حوادث عقب مانده تاریخ بشر بامدرن ترین و مجهزترین وسائل اجرا میشود*

کمونیست ها شوروی را قهرمان همزیستی مسالمت آمیز معرفی میکردند که گویا در دوران پس از ستالین این همزیستی مسالمت آمیز به صلحجویانه ترین سطح خود نزدیک میشد آیا مجارستان نمونه همزیستی مسالمت آمیز است؟ روش انگلستان و فرانسه یعنی بقایای امپریالیسم قرون گذشته، هر قدر خشن باشد آیا میتواند آنگونه همزیستی مسالمت آمیز ستاد زحمتکشان سوسیالیست جهان را توجیه کند؟ بما میگفتند که تنها کشور نیرومند سوسیالیست جهان اصولاً با پیمان های نظامی مخالف است و از روی ناچاری به پیمان ورشو متوسل شده است که پیمان اتلانتیک را خنثی کند! آیا این کشت و کشتار و سلاخی که در مجارستان بعمل می آید بموجب پیمان ورشو نیست؟ آیا این حوادث مبارزه با امپریالیسم است! یا مبارزه با ملتیی که فاقد هر نوع وسیله دفاعی است؟ متعذر بآن می شونم که ناگهی نخست وزیر کمونیست مجارستان می خواست از پیمان ورشو کناره گیری کند و روش بی طرفانه پیش بگیرد! بما گفته بودند که حق حاکمیت ملی که از پایه های محکم سوسیالیسم است بهر کدام از جمهوری ها اتحاد جماهیر شوروی اجازه میدهد که هر وقت مایل باشند از اتحاد جماهیر شوروی کناره گیری کنند. این اصل حاکمیت ملی حتی در یکی از مواد قانون اساسی ستالین کبیر، نیز مسجل گردیده است! اگر هر جمهوری عضو اتحاد جماهیر شوروی حق دارد هر وقت مایل بود از اتحاد جماهیر شوروی کناره گیری کند چرا یک کشور سوسیالیست و دموکراسی توده ای مستقل که جزء اتحادیه جماهیر شوروی نیز نیست با میل خود از یک اتحادیه نظامی نتواند کناره گیری کند؟ حقیقت اینست که حوادث جهان ایجاب کرد که ضد ستالین ها با ستالینانه ترین روشی که خود ستالین نیز بخواب نمیدید ماسک دموکراسی تودهای و ماسک روابط سوسیالیستی و ماسک همزیستی مسالمت آمیز را از چهره بر گیرند!

نیروئی درمقابل دوقدرت

بقیه از صفحه ۱۰۰

این شخصیت افسانه‌ای در میان يك ملت ضعیف و عقب مانده ولی مصمم و جدی حتی بدون داشتن يك تفنگ مبارزه و ستمزرا با متحرك ترین قدرت زمان خود یعنی فاشیسم شروع می کند و پس از مدتی بایک میلیون نیروی مجهز پیروزمند از میدان مبارزه خارج میشود . وقتی يك مشاهده کننده غربی در بحبوحه جنگ از او سؤال می کند که شما این عملیات وسیع جنگی را با کدام کارخانه های اسلحه سازی انجام میدید و این کارخانه ها را در کجا بوجود آورده اید جواب می شود که کارخانه های اسلحه سازی ما در خاک دشمن است و ما اسلحه را در میدان جنگ از چنگ دشمن بدست می آوریم . فاشیسمی که قدرتهای بزرگ جهان را در چند روز از پا در می آورد و هر روز کشوری را تسخیر می کرد درمقابل این شخصیت و ملت او عرصه را بخود تنگ می دید و با وجود چندین حمله بزرگ عمومی نتوانست در ارکان قدرت او خللی وارد آورد .

پیروزی دوم ژوزف بروز تیتو و حزب و ملت او از پیروزی اول بزرگتر و مؤثرتر است . ما چندی پیش نوشتیم : که در یکصدسال قبل مارکس وانگلس مانیفست تاریخی را با این جمله شروع کردند «شبی اروپا را فرا گرفته است ، شب کمونیسم...» امروز هم شبی اروپای شرقی و دنیای کمونیسم را فرا گرفته است ، شب تیتیسیم...» اما در آنروز پیروان مکتب ستالین ما را تخطئه کردند و تیتورا عامل امپریالیسمی بیش نخواندند . اما امروز که ستونهای بنای عظیم ستالینی یکی پس از دیگری فرو میریزد و قدرت فیزیکی شوروی در اروپای شرقی دچار بزرگترین بحرانها گردیده است ، رهبران ستالینی و ضد ستالینی خوب حس می کنند که شب تیتیسیم چگونه اروپای شرقی و دنیای کمونیسم را فرا گرفته است . قدرت نیرومندترین تانکهای ستالین ، قدرت ارشهایی که فاتح ستالین گراد و برلن بودند امروز در مقابل این شب بیچاره شده و شکست میخورند در لهستان کوتاه می آیند و در مجارستان به خشونت متوسل میشوند معدلك کاری از پیش نمیبهرند اینها هنوز شروع کار است باید منتظر صبح بود کاین هنوز از تایب سحر است .

اهمیت تیتو از حدود محدود سرحدات یوگسلاوی گذشت و بزودی عالمگیر شد ، اهمیت و معنای تیتو و یا تیتیسیم برای بشریت داغ نفرت دیده در این نیست که او قدرت عظیمی باشد ، اهمیت و معنای او درست در جهت مخالف است ، تیتیسیم قدرت بزرگی نیست اما درمقابل بزرگترین قدرتها مقاومت میکند ، آنچه از لحاظ تاریخی ارزش باقی داشته داشتن قدرت نبود بلکه هموار مقاومت در مقابل قدرت بوده است . تیتو و حزب و فکر متعلق با او از زمانی که با قدرت توأم شدند ایده آل را فراموش نکردند . یکی از مطالعه کنندگان آسیائی گفته است آنچه در شوروی جلب توجه مرا کرد قدرت و وسعت کارخانه های صنعتی و آنچه در یوگسلاوی نظر مرا جلب کرد شرکت کارگران در اداره صنایع و کارخانه ها بود . پرواضح است که اولی می تواند علامت و نشانه سرمایه داری دولتی و دومی علامت و نشانه سوسیالیسمی باشد که تمام راهها خواهی نخواهی با آنجا منتهی خواهد شد .

در آسیا و آفریقا چه خبر است؟

مشکلات قرن ماوراء حل‌های پیشنهاد شده ناسیونالیسم یا سوسیالیسم؟
بقیه از روی جلد

تمدن غرب نزدیکتر معرفی میکند اینست که در دنیای غرب از جناح محافظه کار گرفته تا جناح چپ همه نوع مراحل فکری حق وجود و امکان رشد و نشوونما دارند، در حالیکه در بلوک شرق امکان قیام و اقدامی بر علیه قدرت ایدئولوژیک و قدرت فیزیکی در شرائط دوره ستالینی غیر ممکن مینمود.

نومیدی:

حمله بدون مقدمه اسرائیل بمصر و بخصوص حمله مشترک انگلیس و فرانسه بآن کشور که از قرار معلوم بدون رابطه با اولی نبود اساس و پایه تئوری‌ها و امیدواری‌ها و انتظارات دنیای نوین پس از جنگ را از گون می ساخت. این حمله قرون وسطائی نشان داد که عناصری از امپریالیسم غرب هنوز وجود دارند که مستعد و آماده اند در نیمه دوم قرن بیست و روش و هدف قرون وسطائی را تعقیب کنند. این اقدام صرف نظر از مصر بزرگترین و خطرناکترین ضربه بر آینده‌ال‌های بشری و انتظارات و امیدواری‌ها بود که توده‌های ملل آن ایده‌ها و انتظارات را بخود راه داده بودند. تصور می‌شد که مطابق اساسنامه سازمان ملل اسلحه بعنوان وسیله برای حل اختلافات بین‌المللی بکار نخواهد رفت، تصور می‌شد که دنیا باردیگر در مقابل کار انجام یافته قرار نخواهد گرفت و با لاقبل آنهائیکه خود را «دنیای آزاد» معرفی می‌کنند مرتکب جنایت تاریخی نوینی نخواهند شد.

در آن چند روز تاریخ که شیخ زور و قدرت لجام کسیخته شهرهای مصر را بمباران می‌کرد حتی امیدها نسبت بسازمان ملل متفق از بین رفته بود و شایعاتی از خروج مصر از این سازمان بین‌المللی خبر می‌داد.

امیدواری:

در مقابل این حوادث تاسف آور باز هم وقایع انقلابی عبارت از عکس-العمل‌های امیدوار کننده‌ای بود که بزودی عناصر دیگری از دنیای غرب از خود نشان دادند، از نقش شوروی بعد سخن بمیان خواهیم آورد. در شروع کار تصور می‌شد که آمریکا فقط یک نارضایتی ظاهری و تبلیغاتی نسبت باین اقدام نشان خواهد داد و سر نوشت مصر را اسلحه تعیین خواهد کرد، اما آمریکا اقدام جدی که بی‌شک برای عده زیادی غیر منتظره بود، از خود نشان داد و حتی امروز از ملاقات نخست وزیران فرانسه و انگلیس و از صدور نفت بآن کشورها تا مدتی که نیروهای خود را از مصر تخلیه نکرده‌اند خودداری می‌کند. صرف نظر از اقدامات موثر آمریکا که عناصر موثر سازمان ملل متحد را بطور بی‌سابقه و بی‌نظیری تقویت کرد و از توأمیها را بیدار کرد، عکس‌العمل‌های داخله انگلستان نیز خیلی امیدوار کننده بود. جریان حوادث بعدی نشان داد که اگر در بلوک غرب هنوز آثاری از عوامل مقدمین بر علیه امنیت جهان باقی هستند و قادرند جنایات

قرون سال‌ها در نیمه دوم قرن حاضر عملی‌سازند در مقابل آن‌ها در حدود نیمی از نمایندگان ملت انگلستان یعنی حزب کارگر بطور قاطع با این عمل ارتجاعی مخالفت می‌کنند. این مخالفت محدود به حزب کارگر نماند حتی در داخله حزب محافظه کار نیز بطور عمیق و جدی رخنه کرد.

همان اندازه از مخالفت‌های حزب محافظه کار که تا حالا از پیرده بیرون افتاده مضافاً به عکس العمل‌هایی که عناصر مترقی دنیای غرب از خود نشان دادند علامت و نشانه اینحقیقت است که اقدام اخیر کیموله‌آیدن آخرین اقدام از نوع خود در دنیای غرب خواهد بود، هر چند که سعی و کوشش بقایای استعمار برای حفظ و نگاهداری آخرین میراث خود هنوز نامدتی ادامه خواهد داشت *

آنچه بیشتر مایه تأسف است اینست که این اقدام مخالف روح قرن بیست در قسمت مربوط بفرانسه در زمان زمامداری کسی انجام می‌یابد که عضو حزب سوسیالیست است. البته ما با آن‌هاییکه از روی احساسات و عصبانیت با مشاهده این اوضاع می‌گویند که سوسیالیسم و کمونیسم و فاشیسم و تمام ایسم‌های دیگر، ماسکی برای پوشاندن زور و قدرت و تجاوز است همان‌نگ نیستیم. مادرعین اختلاف نظر ها و اختلاف سلیقه‌های جدی با احزاب سوسیال دموکرات اروپا آنها را مترقی‌ترین عناصر دنیای حاضر میدانیم. سوسیالیست‌های آسیا و از جمله نویسندگان نبرد زندگی همواره سوسیال دموکرات‌های اروپا را از لحاظ عدم توجه به مسائل و مشکلات آسیا و آفریقا انتقاد کرده‌اند و خواهند کرد. حتی عناصر زیادی در داخل حزب کارگر انگلستان و فرانسه و ایتالیا و غیره هستند که عقیده دارند سوسیالیست‌های اروپا بدون تجدید نظر اساسی درد کمترین و روش و سازمان خود قادر باینجام رسالت تاریخی خود نخواهد بود. اما اقدام اخیر کیموله از حدود نقاط ضعف قابل انتقاد گذشته، تجاوز کرده و درست در جهت مخالف یک سیاست سوسیالیستی قرار گرفته و با اصطلاح اردوگاه خودو یا صف خود را عوض کرده است، باید انتظار داشت که این اقدام آقای کیموله بدون عکس‌العمل شدید در حزب سوسیالیست فرانسه باقی نماند تا بلکه بتوان این ننگ و رسوائی را از دامن سوسیالیسم فرانسه زنده تمام سوسیالیست‌های دنیا امروز امیدواری‌های زیادی درباره حزب سوسیال دموکرات آلمان و حزب سوسیالیست ایتالیا برهبری‌نی دارند. پس از تحولات اخیر در شوروی و اروپای شرقی حزب سوسیالیست ایتالیا تجدید نظر اساسی در نظریات سابق خود که خیلی نزدیک به کمونیست‌ها بود کرده است. امید می‌رود که با توجه حزب سوسیالیست ایتالیا به احزاب سوسیال دموکرات بالاخره رفورم و تجدید حیات جدی و اساسی در د کترین و سازمان احزاب سوسیالیست اروپا عملی گردد، و بکمک نیروی‌های نوینی که از صفوف حزب کمونیست بعنوان انشعاب دسته جمعی و یا گناره‌گیری انفرادی، بطرف سوسیالیسم دموکراتیک در جریان است بتوان رسالت سوسیالیسم را در اروپا با سرعت و اطمینان به هدف رسانید و اجازه نداد که امثال کیموله داغ باطله ضد سوسیالیستی با احزاب سوسیالیست اروپا بزنند *

پلیس بین‌المللی نطفه حکومت جهان:

در صورتیکه سازمان مال متحد قادر شود که بکمک نیروی پلیس بین الملل از راه مسالمت آمیز مشکلات خاورمیانه و بالاخره افریقا را تماماً حل کند این پیش آمد برای آینده نوید دهنده خواهد بود و میتوان انتظار داشت که پلیس بین الملل امروز نطفه‌ای باشد که حالت رشد و تکامل یافته آن عبارت از يك نیروی پلیس بین‌الملل جهانی گردد که پس از خلع سلاح کامل جانشین کلیه ارتش‌های ملی گردد.

چقدر مناسب است که در جنب این پلیس بین‌الملل يك دادگاه بین‌المللی با قوانین و مقرراتی که برای تمام دول عضو الزام آور باشد و از حدود شورای امنیت و حق وتو برکنار باشد، بوجود آید که جنایتکاران جنگ را بطور کلی روی نمونه دادگاه نورمبرگ محاکمه و مجازات کند.

در صورتی که این سابقه مفید در جنگ جهانی اول پیدا شده چرا این اصل فقط مخصوص آلمان باشد و ایچرا آنطوریکه عده گفته‌اند فقط مخصوص حوادث مصر باشد. آیا بهتر نیست که يك دادگاه جهانی برای تمام حوادث باشد که جنایتکاران جنگی را که صلح را در قسمتی زیاد تمام جهان بمخاطره می‌اندازند، مورد مواخذة و محاکمه و مجازات قرار دهد؟

مشکلات آسیا و آفریقا و راه‌های پیشنهاد شده:

حوادث ناسف آور خاورمیانه و دیگر قسمت‌های آسیا و آفریقاناشی از يك سلسله مشکلاتی است که بطور خلاصه شمرده می‌شود ۱ - مسئله استعمار و اینکه عده‌ای از دول صنعتی اروپا برای خود در اینکشورها «منافع مشروعی» قائل هستند، و علی‌رغم طفیان ملل آسیا و آفریقا بر علیه این امتیازات استعماری، سعی و کوشش برای حفظ و نگاهداری هر چه بیشتر میراثی میکنند که در قرون گذشته در اینکشورها بدست آورده‌اند

۲ - مسئله اختلافات نژادی و با اختلافات مذهبی و با مللی و همچنین مسئله اقلیتهاست که آسیا و آفریقا را دچار مشخصه کرده و اینگونه اختلافات مورد استفاده و سوءاستفاده عوامل مختلف سیاسی می‌شود که با واقعاً منافی در این دو قاره دارند و با منافی‌را خودشان برای خود قائل‌اند.

۳ - سومین و مهم‌ترین مسئله دیگر که این کشورهای غیرصنعتی با آن مواجه هستند مسئله فقر و عقب‌ماندگی است. برای اینکه سطح زندگی این توده‌های عظیم بشری بالا بیاید چه باید کرد؟ آیا با وسائل تولید عقب‌مانده و باروش‌های گذشته که رفورم کردند میتوان باز دیاد جمعیت اینکشورها و مسئله فقر جواب قانع کننده داد و یا لازم است که تجهیزات تولیدی نوین و مترقی راتهییه کرد؟ در صورتیکه برای غلبه بر فقر و عقب‌ماندگی مدر نیزه کردن وسائل تولید لازم و ضروری است، سرمایه‌اولی‌ها چگونه باید بدست آورد؟

از کدام يك از کشورهای غربی و یا شوروی باید استفاده کرد، آیا آنها بدون اینکه عیال و یا رسماً تحمیلاتی بکنند و استقلال اینکشورها را از نو در معرض خطر قرار دهند

ممکن است کمک فنی و مالی بکنند؟ و یا لازم است که از اینگونه کمکها صرف نظر کرد و با صرفه جویی از عایدات ناچیز سرمایه لازم را متراکم و جمع آوری کرد؟ آیا دارا این صورت سرعت عمل بالا بردن سطح زندگی بقدر کافی خواهد بود که بتوان بفقرو عقب ماندگی صدها میابون گرسنه و فقیر غلبه کرد؟

برای از بین بردن این مشکلات چند راه حل بیشتر عملاً وجود ندارد :

۱- راه حلی که کمونیست ها ، پیشنهاد میکنند که آن راه حل عبارت از پیوستن آبی و یا تدریجی به بلوک شرق است که بقدر کافی در اطراف آن بحث شده است ۲- راه حلی است که اغلب آنرا دول غربی پیشنهاد میکنند و آن سعی و کوشش بی نتیجه باین منظور است که بدست ملت های حاکمه فتودال و فاسد و بی نقشه رفورم های اجتماعی و اقتصادی بعمل آید.

۳- در جنب این راه حل های دو گانه یک راه حل ناسیونالیستی نیز وجود دارد که بسته و گریخته در کشورهای آسیائی و آفریقائی پیش می آید . منظورها در اینجا از ناسیونالیسم بمعنی عادی و عمومی آن نیست بلکه بمعنی سوسیولوژیک و یا بمعنی جامعه شناسی این اصطلاح است . آن گونه نهضت های ملی آسیا و آفریقا که رنگ ناسیونالیستی دارند آنگاهائی هستند که میل دارند ملت خود را برتر از دیگران ببینند و بهمین مناسبت اغلب ادعاهای ارضی نسبت به همسایه های شان دارند و یا برای رسیدن به هدف ناسیونالیستی اختلافات مذهبی و نژادی و ملی را تشدید میکنند و حتی اغلب سعی میشود که با ایجاد کینه و نفرت نسبت به بیگانگان و یا بخصوص نسبت به ملت و یا نژاد مذهبی بتوانند وحدت ملی و یا وحدت نژادی و یا مذهبی را بوجود آورند . دوره حل اولی که از لحاظ ملیون آسیا و آفریقا مطلقاً مردود است ، از طرف دیگر راه حل ناسیونالیستی عملاً نه تنها قادر نیست در عصر حاضر بمشکلات غلبه کند بلکه باعث ایجاد اشکالات و ابهامات دیگری می شود که نیروهای متجاوز و کشور های نیرومند جهان سعی میکنند از آن بنفع خود سوء استفاده کنند .

۴- راه حل سوسیالیستی مشکلات است که شاید نمونه کم و بیش صحیح از آن بوسیله هند قبول شده باشد هر چند هیئت حاکمه هند رسماً سوسیالیسم را قبول نکرده معذک روش نهضت ملی هند خیلی به سوسیالیسم نزدیک تر بوده و بخصوص شخصیت بارز جواهر لعل نهرو مخصوصاً در سالهای اخیر سکه برنامه سوسیالیستی و روشهای سوسیالیستی را به سیاست خارجی و داخلی هند زده است .

بنظر ما ناسیونالیسم نه تنها ابزار مناسبی برای حل مشکلات آسیا و آفریقا نیست بلکه این مشکلات را پیچیده تر میکند ما از لحاظ مبارزات ضد استعماری و سعی برای بدست آوردن آزادی هر چند طرفدار ناسیونالیسم هستیم ولی بهترین راه حل مشکلات قرن حاضر راحتی برای آسیا و آفریقا سوسیالیسم میدانیم که در اطراف آن در گذشته زیاد بحث کرده ایم و این بحث همواره ادامه خواهد داشت .

مقایسه این دو روشن ناسیونالیستی و سوسیالیستی را با هم در مواردی که امروز مورد بحث است مانند قضیه مصر و الجزیره و غیره ما به نشریه آینده لوکول می کنیم که بطور تفصیل در باره اینکه بهترین شرایط لازم برای موقعیت نهضت های ملی آسیا و آفریقا چیست

بحث کنیم.

در اینجا فقط اکتفا باین می‌کنیم که سیاست دولتهای بزرگ را درباره آسیا و آفریقا و بخصوص آن قسمت از این دو اقلیم که مشهور بخاور میانه شده است بطور مختصر شرح دهیم. باید توجه کرد دید که در مقابل روش‌ها و سیاست‌ها و نقشه‌های دول بزرگ در خاور میانه آیا خود این کشورها نیز دارای سیاست و نقشه خاص و موثر و متناسب با اوضاع زمان هستند یا نه؟ حال نظری باصول کلی سیاست قدرتهای بزرگ جهان در این دو قاره:

سیاست انگلیس و فرانسه در آسیا و آفریقا:

محور اصلی سیاست این دو کشور صنعتی و مستعمراتی حفظ و نگاهداری هر چه وسیع‌تر و هر چه طولانی‌تر، میراث قرون گذشته است. با کمال تأسف باید مقرر داشت که این دو کشور باتنگه نظری پیمانند و با وسائل و روشهایی که باروح زمان تطبیق نمیکند لاقلاً در بعضی موارد می‌خواهند آنچه را که علت وجودی خود را از دست داده حفظ کنند. فرانسه در این موارد حتی از انگلستان نیز غیر منطقی‌تر و خشن‌تر است. این دو کشور را برای خاطر منافع مادی و یا مناسبت گونه نظری و یا هر دو اصلاحی سیاست‌های کلی جهانی که بالاخره نفع و ضررش عائد خود آنها نیز می‌شود توجهی ندارند و مثل اینکه چشمان خود را نسبت به واقعیات قرن حاضر بسته‌اند. سیاست این دو کشور در آسیا و آفریقا شناخته‌تر از آن است که احتیاجی بشرح و بسط زیاد داشته باشد.

سیاست شوروی در آسیا و آفریقا:

البته سیاست شوروی در تمام کشورهای آسیا و آفریقا یکنواخت نیست: آنها در مواردی با انگلستان کنار می‌آیند و درجه این کنار آمدن بستگی باوضاع و احوال و موارد مختلف دارد. مثلاً شوروی‌ها در موضوع نهضت ملی و نفت ایران با انگلیسها بیشتر کنار آمده بودند تا در موضوع مصر. در حال محور سیاست شوروی در آسیا و آفریقا متوجه این اصل است که این کشورها دائماً و حتی الامکان در حال انقلابات و هیجانات باشند اعم از این که این انقلابات و عصیان‌ها بنفع کشورهای آسیا و آفریقا باشد و یا برضرت آنها. صلح و آرامش و توجه بر فورم‌های اجتماعی و رفاه اقتصادی در آسیا و آفریقا با سیاست شوروی سازش ندارد و اینگونه سیاست آرامش توأم با اقدامات ساختمانی اقتصادی باعث ازین رفتن نفوذ شوروی می‌گردد در صورتی که انقلابات و خراب کاری اقتصادی و تشدید ناراضیاتی زمینه مساعدی برای شورویها و عمال آن دولت تهیه میکند.

هر چند شوروی بعکس شایعات و تبلیغات دامنه دار اخیر بهیچ قیمتی حاضر نیست که بمناسبت کمک مستقیم به کشورهای خاور میانه در یک ماجرای بین‌المللی پیچیده شود، معذک با فروختن اسلحه، که گویا بمنزله معامله پرتقال است، بهر آتش افروز جنگ، حاضر است جدی‌ترین مشوق اختلافات نژادی و مذهبی و ملی و غیر آن باشد. در موضوع اقدام جنایت آمیز سه کشور اسرائیل و انگلیس و فرانسه دولت شوروی وضع خاصی را پیش گرفته، که این حادثه پیش‌باید و خاتمه پیدا نکند و دامنه

آن وسیع تر گردد تا بقول کاریکاتوربست يك روزنامه آقایان بولگانین و خروشف دستهای خود را که در مجارستان و اروپای شرقی خون آلود کرده اند ، در کانال سوئز شست و شو دهند . از اصول مسلم دیپلماسی امروز است که قدرتهای بزرگ جهان وقتی می خواهند حادثه‌ای پیش نیاید قبلا موقعیت خود را نسبت بآن معلوم می کنند . به جمبرلین ودولت پیش از جنگ اخیر انگلستان ایراد می گیرند که سریع و واضح تصمیم خود را درباره این موضوع که اگر هیتلر به لهستان حمله کند چه خواهد کرد قبلا اعلام نکرد . در روزهای اخیر که شورویها نغمه اعتراض به اطرش را ساز کرده بودند که گویا اطرش با کمک به انقلابیون مجارستان بیطرفی خود را نقض کرده است آقای ایزنهاور در يك اخطار جدی برای حمایت از اطرش بشوروی اعلام کرد . آمریکاییها مایل نیستند که شورویها درباره اطرش اقداماتی کنند تا آنها نیز پس از آن دخالت کنند و بهمین مناسبت سریع و واضح موقعیت خود را در صورت مداخله شوروی در امور اطرش آشکار ساختند که کوچکترین شکی برای شورویها باقی نماند . در حالیکه شورویها پیش از حمله اسرائیل و انگلستان و فرانسه به مصر هیچگونه آتش فشانیهای تبلیغاتی که پس از پیاده شدن نیز در کانال سوئز بعمل آوردند ، نکردند حتی پس از حمله اسرائیل و بمبارانهای هوایی انگلیس نیز آنهمه جاروچنال که گاهی آنها به التیما توم وزمانی بعنوان اعزام داوطلب روسی و چینی معرفی میکردند راه نیانداختند ، بلکه این جاروچنالهای تبلیغاتی درست پس از اعلام آتش بس تشدید گردید . زیرا این حمله بمصر درست ب نفع شورویها و خاتمه یافتن سریع آن بضرر سیاست اصولی شوروی است . *

بهمین مناسبت روسیه در این مورد از پاپ کاتولیک تر شده است و سعی و کوشش میانجی های صلاح اندیش را که عبدالناصر قبول میکند شورویها قبول نداشتند . بزرگترین مخالف و دشمن مساعی صلح آمیزی که در سازمان ملل متحد مقرر گردیده دولت شوروی است .

در حالیکه هند و بوگسلاوی که در حسن نیت آنها نسبت به نهضت و انقلاب مصر کسی نمیتواند شك بکند در پلوس صلح بین المللی شرکت میکنند و صمیمانه اقدام سازمان ملل متحد را پشتیبانی میکنند ، می بینیم که دولت شوروی این پلیس صلح را نیروئی معرفی کند که گویا لباس انگلیسی پوشیده است ! حالا باید دید اینگونه سیاست شوروی تا چه حد بامصالح دولتهای آسیا و افریقا و در این مورد بامصلحت کشور مصر و رئیس جمهوران مطابقت دارد . بی شك در این مورد لازم است مصر و کشورهای مشابه از تناقضات سیاست بین المللی استفاده کنند اما تمام اشکال کار در اینست که حدود این استفاده در کجا بحد خودش میرسد و جلوتر رفتن از آن در کجا به ضرر کشور مصر و کشورهای آسیا و افریقا تمام میشود و از چه حد بآن نظر قتر باعث می شود که دولت شوروی کشورهای آسیائی را آلت مقاصد خود قرار داده و دولت امریکا را نیز بر علیه آن کشورهای آسیائی و افریقائی مصمم سازد . در هر حال بنظر ما نهضت های ملی آسیا و افریقا نباید خود را نوعی در شبکه مبارزه شرق و غرب قرار دهند که موفقیت آن نهضت ها بمنزله موفقیت کامل و تمام و تمام یکی از ایشدو بلوک معرفی شود و آنها

شخصیت مستقل خود را از دست دهند. استفاده از تناقض بلوکها و اینکه منافع نهضت‌های ملی گاهی با این و گاهی با آن تطابق دارد يك مسئله است، اما وحدت و عین‌هم شدن سیاست يك کشور آسیائی و افریقائی با پیروزی یکی از بلوکها چیز دیگری است که ما بطور مشروح در باره تعیین حدود مذکور در نشریه آینده بحث خواهیم کرد.

تشکیل کنفرانس رؤساء کشورهای عرب در بیروت نشان ویا وعده میدهد که دول عربی با وسعت نظر سیاسی باین حد ویا حدود توجه دارند و امیداست رهبران نهضت انقلابی مصر با پیش گرفتن سیاست واقع بینانه از این فرصت تاریخی که بار دیگر در اختیار جمال عبدالناصر قرار گرفته باستقامت و پایداری و وسعت و دقت نظر تارسیدن به پیروزی نهائی استفاده کنند.

سیاست امریکا نسبت به کشور های آسیا و افریقا:

سیاست شوروی تشویق عصیان‌ها و اختلاف در خاور میانه و سیاست انگلستان حفظ آرامش تا حدودی که بمنافع آنها صدمه نخورد (نشان دادند که در غیر این صورت حاضرند حتی آتش جنگ را به خطرناکترین وضع روشن کنند) سیاست امریکا اولاً بعکس سیاست شوروی حفظ آرامش در خاور میانه است ثالثاً بعکس انگلستان و فرانسه اصولاً مانعی نمی بینند که جناح های مترقی تر ملل تجدید نظر معتدل در منافع انگلیس و فرانسه بعمل بیاورند، انگلیس و فرانسه این تجدید نظر در میراث استعماری آنانرا بهم زدن آرامش تلقی میکنند و حاضرند آنرا با خشن ترین وضع خفه کنند در حالیکه امریکا در مواردی از آنان پشتیبانی می کند ثالثاً امریکائیها در حال مبارزه با نفوذ انگلیس و فرانسه تا حدودی اما معتدل تر می خواهند نفوذ خود را جانشین آنان کنند و با اصطلاح «طرز زندگی امریکائی» را برای ملل آسیا و افریقا بسوقات می آورند.

در هر حال تجربه اخیر مصر نیز نشان داد که نهضت‌های ملی آسیا و افریقا اگر رهبران با شخصیت و آشنا با اصول سیاست بین المللی داشته باشند میتوانند از سیاست امریکا بهتر استفاده کنند تا سیاست شوروی و با انگلستان. در هر حال اصول کلی سیاست امریکا با منافع ملل آسیا و افریقا قابل تطبیق تر است تا سیاست انگلستان و فرانسه که برای خودشان حقوق مشروع میراثی در این «قاره فائلمند» و یا سیاست شوروی که برای خودش حق رهبری نهضت های آسیائی و افریقائی را قائل میباشد.

* * *

پس از توجه سطحی و مختص به اصول کلی سیاست‌های مذکور باید دید که آیا آسیائیها و افریقائیها در مقابل سیاست های خارجی، خودشان يك سیاست مطالعه شده و متناسب دارند و یا نه، بنظر میرسد که مشکلات کنونی آسیا و افریقا که جهان حاضر را تا کنار و سرحد يك جنگ جهانی سوز ممکن است بکشاند زائیده اینست که اولاً انگلیس و فرانسه يك سیاست سود جوانانه و کوتاه نظرانه دارند دوم اینکه امریکا

سیاستی توأم با حسن نیت اما فاقد نقشه و دنباله رو حوادث است. سوم اینکه شوروی يك سیاست توسعه طلبانه و مطابق نقشه موثر و نافذ را تعقیب میکند چهارم و شاید از همه بالاتر اینکه آسیائیها و افریقائیها خود دارای يك دکترین اجتماعی و نقشه و برنامه مستقلی برای غلبه بر مشکلات ندارند و اغلب در شبکه این و با آن قدرت جهانی گیر می کنند * تنها کشور هند است که درباره نهضت ملی خود دکترین و نقشه‌ای داشته است.

اما هند نیز در سیاست جهانی و بخصوص در سیاست پشتیبانی از ملل آسیا و افریقا فاقد نقشه و برنامه موثر است ما در شماره آینده بطور تفصیل از این مسائل و پیشنهاد خاص خودمان بحث خواهیم کرد.

تذکر

« بعضی از نویسندگان محترم در ضمن تالیفات خود بمناسبت علاقه بافکار اجتماعی نامی از این جانب میبرند که لطفشان مورد تشکر است . اما صحیح نیست که بعضی از آقایان مذکور مثلا تمام مطالب گردآورده خود را اینطور معرفی کنند که گویا مورد تحسین اینجانب بوده است در صورتیکه باصراحت با بعضی از مطالب موافقت نداشته ام
«خلیل ملکی»

«بله بران»

یکی بود یکی نبود غیر از خدا هیچ کس نبود؛ یک دواخانه چی بود سر کوجهما جوان بود؛ خوشگل بود؛ خوش ادا و اطوار بود؛ اما برای دخترهای محله ما این طوری بود؛ برای من جوان بود اما خوشگل و خوش ادا نبود؛ بلکه برعکس مثل این لوطی‌های قهوه‌خانه قنبر قهقهه میزد؛ مثل خرچنگ تالاب تالاب راه میرفت نه اشتباه کردم مثل زن آبستنی که امروز و فردا ترکمون میزند گشاد گشاد راه میرفت؛ اما قد بلندی داشت؛ موهایش براق و سیاه و فرفری بود؛ دروهم‌رفته تودل برو بود؛ بهش میگفتن دکتر؛ روپوش سفید خوش‌دوخت و اطو کرده‌ای میپوشید؛ پیراهن‌های سفید بایقه آهاری شق ورق بتن میکرد؛ کراواتش همیشه رنگهای عجیب و غریب و خطوط آن پلنگی داشت؛ گرهنش درشت و سه گوش بود؛ پوست صورتش همیشه چرب و دان‌دانی بود.

وقتیکه عطسه میکرد؛ مقداری آب غلیظ و زرد ازدو سوراخ دماغش بیرون میجست و بیمحابا بسروصوت مردم میافتاد؛ چلوکباب؛ بایباز و آبگوشت خیلی علاقه داشت؛ چلوکباب را بایک شیشه دوغ میخورد و بعدش یک پش‌بند میخواست و صدای ملیج‌ملجش تادر مغازه چلوکبابی میرفت بعداز غذا بانگشش خورده بر بیج‌ها و گوشت‌های فراری را از زروایای تارک دهان واز گوشه‌های کرم‌خورده و سوراخ شده دندان‌ها بیرون میکشید و دو مرتبه بروی زبانش میگذاشت و از نو نوشخوار میکرد؛ و سپس یکی دوتا باد کلوی جانانه میزد؛ وقتیکه راه میرفت دست‌هاش را نوبی جیب شلوارش میگذاشت. کتش بالا میرفت و کونش قلنبه میشد؛ من از سابقه‌اش خبری ندارم اما مثل اینکه خیلی مشهدی بود؛ از چه‌های پائین شهر بود مثل اینکه حوادث زیادی دیده بود؛ مثلا از قبیل همین زد و خورد‌ها و دعواهائی که داش. مشدیها و کلاهمخملی‌ها در کافه‌های شهلا و شهین سر آذرو همین باهم میکنند همدیگر را چاقو میزنند و له‌آورده میکنند؛ اوهم خیلی دعوا کرده بود و کنگ زده بود؛ در عرفخوری و اجرای مراسم آن خیلی مهارت داشت پول را بسبک داش مشهدی‌ها خرج میکرد؛ خیلی دست و دل باز بود؛ برای رفقای پول خرج میکرد؛ اما نمیدانم چطور شده بود که تو خط دواسازی افتاده بود؛ منکه هرچه فکر کردم نتوانستم رابطه‌ای بین قدر و بالای او با آسیدسولفوریک وینسیلین و سرفات دوسودیدها کنم، همیشه خیال میکردم اشتباهی می‌بینم؛ اما او نسخه‌ها را میخواند؛ دواها را میپیچید خودش زنها را میبردشت بساط پیراهن آن‌ها را بالا میزد و بیکپل آن‌ها آمپول میزد؛ گاهی کورو کچل‌های محله را معالجه میکرد، دستور غذا و دوا بمردم میداد؛ پیرزن‌ها و کاسب کارهای محله حرف‌های او را با کمال دقت گوش میکردند بالاخره هرچه بود بهش دکترو میگفتند

این ظاهرش بود ، اما خودش مدعی بود که باطنش طوفانی و عمیق است . میگفت هیچکس نمیتواند مرا بشناسد ، من زندگی عجیبی دارم ؛ زندگی من پراز ماجراست ؛ داستانش و حوادثی دیده‌ام که هر کدامش برای دیگران خرد کننده است ؛ او عقیده داشت موجودی اسرارآمیز و غیر قابل شناخت و جالب توجه است ؛ او خود را از وضعیت خود ناراضی نشان میداد ؛ اغلب در بحث‌های اجتماعی و سیاسی وارد میشد و اظهار عقیده میکرد ؛ او کم کم نیز زندگی خود را تغییر داد ، چندی وارد سیاست شد ؛ دست از کار و کاسبی کشید و امور دواخانه را بحضرت عباس واگذار کرد ؛ اینطرف و آنطرف میدوید از اشخاص در دواخانه اش پذیرائی میکرد با آنها زیرگوشی صحبت میکرد ، نشریات و اوراق انقلابی را پخش میکرد ؛ افرادی را در زبردست خود داشت با آنها دستوراتی میداد و گذارشان تهیه میکرد ؛ در خانه اش اغلب اجتماعات سیاسی بود ؛ کم کم از سیاست دلسرد شد و دومرتبه دست از پا کوتاهتر به دواخانه برگشت مشتریها را از دست داده بود دیگر دواخانه فروش نمیکرد ؛ قفسه‌ها خالی شده بود ؛ شاگردهارا جواب کرد و خودش به تنهایی از صبح تا شب توی مغازه می‌نشست و خمیازه می‌کشید ؛ طولی نکشید خیال اروپا بر سرش زد ، بالاخره همه میرفتند راه اروپا مثل راه شاه عبدالعظیم شده‌است ؛ الان تا آدم نکوید من اروپا رفته‌ام ؛ جزو آدم‌ها حساب نمیشود ؛ مایه‌ای ندارد ، چیزی هم نمیخواهد فقط قدری پول لازم است ؛ در برگشتن هر چه هم بگوئی عوام الناس قبول میکنند ؛ بالاخره همه میرفتند او هم بر سرش زد ؛ حق داشت او از دیگران چیزی کم نداشت ، رفیق ما ؛ زندگی اش را هم از زندگی پدر و مادرش جدا کرده بود ؛ هر چه بود آنها قدیمی بودند ؛ پائین شهر می‌نشستند ؛ ریش و کیستان را حنا می‌گذاشتند ؛ حرف زدن بلد نبودند ، هر شب روز نمازشان را در مسجدی خواندند ؛ دهه عاشورا مرتب روزه خوانی میکردند ، هر شب جمعه چند نفر ملا و سید را نهار می‌دادند ؛ صبح های جمعه در منزلشان روزه خوانی مصیبت آل عبا میخواند ، شام و نهار آب گوشت و کوفته برنجی و آش اماج میخوردند ؛ پرده‌های عجیب و غریب به در و دیوارشان آویزان میکردند ، در سردر منزلشان يك تخته کاشی آبی چسبانده بودند و روی آن باخط کوفی شکسته نوشته بودند الكاظمين العظي والعافين عن الناس ؛ همیشه توی اطاق پدرش بوی غلیظ کلاب کاشان بدماغ میخورد یاروی برطاقچه منزلشان مقداری قرآن و کتاب دعا و جای نماز گذاشته بودند ؛ بالای اطاق مهمانخانه شان يك قطعه شمایل حضرت امیر بچشم میخورد دورش را چراغان کرده بودند توی منزل از بزرگ و کوچک صبح الله اکبر بیاید از خواب بلند شوند دخترها و پسرهای پنج رزش ساله لب حوض وضو میگرقتند . بالاخره او دواخانه چی بود ؛ بهش می‌گفتند دکتر او نمی‌توانست با این وضعیت سازد معده اش دیگه کوفته برنجی و دیزی قبول نمیکرد دیگر پدر و مادر و برادرش حرف او را نمی‌فهمیدند ؛ او در منزل قدرت زیادی داشت پدر و مادرش از او حساب بی‌بردند و در ضمن او را دوست داشتند با احترام میگذاشتند او را از همه اهل خانه جالبتر و باسوادتر میدانستند بالهای حرف او حرف نمیزدند و در همه موقع او آسانی بایک تهیب همه را از میدان در میگرد ؛ او جل و پلاش را جمع کرد و از خانه پدرش بیرون رفت اطاق بزرگ و فشنگی بالای

شهر توی خوابگاههای شمالی گرفت به دیگر اصلا منزل پدرش نمیرفت؛ رادیو گرامافون و صفحه‌های تانگو ووالس ورومبا وسامبا خرید؛ دیگر برنامه های رادیو را مستخره میکرد. ساز و آواز ایرانی دلش را بهم میزد؛ سابق بر این موقعی که جاهل بوده و توی کافه شهلا و شهین رفت و آمد میکرد؛ رقص ایرانی را یاد گرفته بود؛ کونش را مثل رفاصه های مصری تکان میداد؛ ابروها را با ناز و کرشمه بالا و پائین میبرد؛ دیگر آداو اطوار را کنار گذاشته بود؛ اصلا از این چیزها بدش میآمد تانگو میرقصید؛ از رقص های تند آمریکائی خوشش میآمد؛

اطفاش محل رفت و آمده دخترها و رفاش شده بود؛ اینرا نگفتم که او با بازها خیلی زود روهم میریخت به اوعقیده داشت که یک موجود سادیک است همیشه این را میگفت که هیچکس با اندازه اواز ازیت کردن زنها لذت نمیرد؛ حتی چندین واقعه را شرح میداد که در خیابان جلوی روی مردم روز روشن چندین مرتبه بگوش اجناس لطیف سیلی های آبدار نواخته است؛ از اینرو زنها بسوش هجوم میآوردند او عقیده داشت که ممکن نیست که نسبت به زنی نظر داشته باشد و نتواند موفق شود؛ او میگفت دیگر از دست دخترها و زنهای محله ذله شده ام؛ هر کس که پایش را بدوا خانه میگذازد جز برای دیده زنها و لاس زدن با من و بالاخره روهم ریختن با من منظوری ندارد؛ نسیخه های دروغی را دست بگیرند و میآمدند دردواخانه به بهانه های بیخودی دل درد و کمر درد و سردرد میآیند؛ به بهانه کم خونی وضع آمبول میزنند؛ هر کار میخواهی با ما بکن؛ مرتب عکس هاشان را بمن میدهند برای من کاغذ مینوسند؛ ناله وزاری می کنند؛ تمام از این دخترهای مدرسه اند؛ بارها میگفت نپیدانی این محیط چقدر خراب است، چقدر فاسد است؛ همزیر سرشان بلند است دست روی هر که میگذازی خودش؛ اما با این همه اوعقیده داشت که روحش طغیانی و خشم آلود است، مثل دریاها و اقیانوس ها درهم و در تلاطم و خروش است؛ او همیشه شکایت میکرد که این چیزها روح تشنه ام را سیراب نمیکند؛ اواز نشستن در مغازه بیزار بود؛ از طرف شدن با مردم فرار میکرد؛ خیلی زود در مغازه اش می بست و خیلی دیر باز میکرد میگفت زنها را با خشونت و سردی جواب میدهم آنها را با مسخره و خنده از خودم میرانم اما آنها مثل مور و ملخ از درد و دیوار برو کولم میریزن هر چه از آنها فرار میکنم؛ سایه وار بدنالم میروند، هفته ای لافل ده دوازده تا وعده داشت؛ میگفت در ملاقات اول بدون رودرواسی دست توی لنگ و پاچه آنها میبرم و صریحاً بهشان میگویم من حوصله عشق بازی و ناله وزاری و راز و نیاز ندارم اگر مایلید بیاید توطاقتم اگر هم نیستید بروید بجهنم؛ او میگفت صدی نودونه آنها مثل گوسفند بدنالم راه میافتند و بدون و چرا باطاقم میآیند و یک در صدمه؛ با گریه وزاری و آمو ناله نایسکه نخواهند بیایند؛ بلکه میخواهند قدری دیرتر و باقیمت گرا اتری تسلیم شوند؛ میخواهند خودشان را از زان ن فروشند در اول سعی میکنند شاید با حیل و تدبیر حلقه خربت یا ازدواج را بگردن آدم بیندازند؛ در ابتدای اعتنائی می کنند؛ وقتی که نتیجه ای نگرقتند؛ خودشان را بر مرکب موش میزنند گریه میکنند و ناله وزاری می کنند؛ عاشق میشوند؛ نامه مینوسند هدیه میآورند

و آنها که نمیگیرند؛ خود را فداکار و وفادار و صادق نشان میدهند و بالاخره عشوہ کری میکنند و میخواهند حمادت آدم را برانگیزانند و دست آخر اندکی از بدن خود را در اختیار آدم میگذارند؛ تمام این کارها ممکن است از یک هفته تجاوز نکند؛ در هر صورت او میگفت؛ من از خرد کردن این زن‌ها کیف میبرم؛ کوچکترین ناز و کرشمه و خودداری و پرهیز آنها را با فرمان تمسخر و تحقیری جواب میدهم که بزانو میافتد و گریه می‌کنند و دست مرا می‌بوسند؛ او همیشه در کیفش مقدار زیادی عکس از این دخترها داشت؛ همه آنها را تاراندہ بود؛ گاهی هم میلش به کلفت‌ها می‌کشید؛ آنها را قریب میزد؛

اتفاقاً یکی از این روزها؛ در دواخانه باز شد و دختری تو آمد؛ قد بلندی داشت چشماش روشن بود؛ پوست صورتش سفید بود؛ رو به مرتقه خوشگل نبود؛ ادا و اطواری نداشت، بلکه خوش قامت بود نه خوشگل بود و نه زشت اما دختر ترو تازهای بود؛ پوستش داغ شده بود و قلبش برای یک جوان نرخر غش میرفت؛ نوزده بیست سال داشت؛ رشد خوبی کرده بود؛ اما در عین حال سکوتی و آرامش خود را حفظ میکرد؛ ولی خودش را نشان میداد؛ نسخه‌ای نشان داد و دواها را گرفت و رفت؛ دوسه روز دیگر باز برای خرید روغن صورت و ادکلن بمغازه آمد؛ این آمد و رفت‌ها زیاد شد؛ دختر حرف نمیزد؛ ساکت و جدی می‌ایستاد؛ سرش را پائین میانداخت و بعد با وقار خدا حافظی میکرد و بیرون میرفت؛ من ریش در دوست سیصد متری بالای مغازه بود؛ وقتی که از جلوی مغازه رد میشد اصلاً داخل را نگاه نمی‌کرد؛ رفیق ما کم کم وقتی که او وارد دواخانه میشد دست و پای خودش را کم میکرد؛ رنگش سرخ میشد؛ و بی اختیار اینطرف و آنطرف میرفت؛ موقعی که خواست پا او حرف بزند گلویش می‌گرفت آب دهانش غلیظ میشد و توی گلویش گیر میکرد؛ نمیتوانست توی چشم دختره نگاه کند؛ دختره هم تغییر رنگ میداد؛ نمیدانم روی چه علت هر دو یک احساس باطنی نسبت بیکدیگر پیدا کرده بودند؛ رفیق ما میگفت دختری و سنگینیه خوشگله؛ خوش قد و بالا است؛ اسلامن حرفی در اطراف او نشنیده‌ام؛ میگفت میدانی ما زهمه بهتر از کاروبار مردم خبر داریم؛ ما میدانیم توی خانواده‌ها چه خبره و کی چه کاره است؛ من سابقه همه زن‌ها و دخترهای این محل را میدانم؛ اما از این یکی چیزی نشنیده‌ام خیلی با احتیاط رفت و آمد می‌کند، اصلاً هیچ شباهتی با این دخترهای هرزه ندارد؛ راستی هم دختره خیلی پخته و جا سنگینی بنظر می‌آمد؛ گلوی رفیق ما سخت پیش یارو گیر کرده بود؛ هر دو از حال همدیگر خبر داشتند؛ اما رفیق ما میگفت نمیدانم چرا در مقابل این یکی من نمیتوانم عرض اندام کنم؛ خیلی دفعات خواستم مسخره اش کنم؛ اما او با مهارت و خوشسری تمام جواب مراد و مرا با خنده مسخره‌ای از میدان در کرد، بارها وقتی که به دواخانه آمد اصلاً رو نشان ندادم شاگردم را جلو انداختم؛ بی‌اعتنائی کردم اما او مثل یک مشتری معمولی و بی تفاوت؛ کارش را کرد و رفت اصلاً بمن نگاه نکرد؛ حتی بعضی موقع که وارد میشد بدون اینکه با من صحبت کند باشا کردم حرف میزد؛ مثل اینکه خودش را برای معرکه‌ای حاضر کرده بود؛ باشامه تیز زانانش، حدس زده بود که حرف خودش را باخته است.

رفیق ما میگفت که اصلاً این اواخر قدرت هر گونه مقاومتی از سلب شده بود،

هیچ راهی نداشت و در عین حال نمیخواست جلوی دخترزانو بزمن بزند، حرکات و رفتار دختره نشان میداد که میخواهد بگوید (اگر مردی بیا جلو) امانه از آن جلو آمده‌ها که برای دختر های دیگر میکرد، نه اینکه او را باطاعتش دعوت کند؛ دختره با بی‌اعتنائی ظاهری نشان میداد که من از آن دخترها نیستم؛ من آن قدر دست پا چاقودر عین حال ناشی نیستم که خودم را لو بدهم؛ منم مثل آنها از يك تره‌خر خوش خط و خال خوش می‌آد، اما فوری آب‌ازلب و لوجهام سرازیر نمیشود؛ همین مسئله رفیق ما را بیچاره کرده بود و او خیلی زود از این قضیه منصرف شد که با دختره کلنجار برود و ادا و اطواری را که سر دختر های دیگر در می‌آورد بکار او هم بزند، دختره کار خودش را کرده بود، اما رفیق ما دیگر جرأت پیش رفتن نداشت.

او میگفت من او را دوست دارم، اما در جلوش زانو نمی‌زنم، حتی میخواهم با او زندگی کنم، اما نمیدانست چگونه این موضوع را بگوش او رساند دختره وقتی که کار را با اینجا کشاند دیگر پایش را از داروخانه برید، در هفته یکی دو مرتبه بیشتر از جلوی داروخانه رد نمیشد، اصلاً نگاه نمیکرد رفیق ماهم لچ کرد، دیگر دنبالش نرفت، همیشه حرف او را میزد؛ اما میگفت بگذار این قدر بی‌اعتنائی میکنم تا چشم‌تر کور شود؛ بالاخره من او را بزانو در خواهم آورد، بعضی شب‌ها عرق می‌خورد؛ از بیخ گلو قهقهه میزد؛ میگفت من تصمیم نداشتم والا همان روز های اول کتشی را بزمن می‌آوردم هیچ زنی در مقابل من تاب مقاومت ندارد، بالاخره يك روزی خودش بداروخانه خواهد آمد؛ خودش را به پای نمی‌خواهد انداخت، بالاخره من حتم دارم که خورش می‌کنم پیشانی قشنگش را بزمن میسایم، راستی هم کم کم رابطه ظاهری آنها بکلی قطع شد نه این و نه آن هیچکدام بهم اعتنائی نمی‌کردند؛ رفیق ما دزدکی بطوری که نفهمد، از پشت شیشه‌های مغازه او را با حسرت نگاه میکرد اما بهیچوجه کاری نمیکرد که او متوجه شود او هم گاهگاهی؛ بچه برادرش را بغل میکرد، به چند قدمی مغازه که میرسید بچه را به بهانه خستگی زمین میگذاشت؛ آهسته آهسته بیای بچه راه می‌آمد؛ از جلوی داروخانه رد می‌شد ولی نگاه نمی‌کرد؛ در عرض چند ماه یکی دو بار هم بداروخانه آمده بود اما پیش از بیش خون‌سرد؛ رفیق ماهم لچ کرده بود؛ تصمیم گرفت که کار داروخانه را یکسره کرده و با روبا مسافرت کند؛ میگفت بهیچ قیمتی از این مسافرت چشم نمپوشم؛ اصلاً دیگر بر نمی‌گردم؛ کور پدر این خراب شده؛ دیگر بکلی دست‌ودلش از کار سرد شده بود؛ شها با یکسره اینطرف و آنطرف میرفت و عرق خوری میکرد؛ مسئله دختر کم کم فراموش میشد؛ او بکلی خود را منصرف نشان می‌داد؛ در حالیکه در باطن چشمش بی‌دختره بود؛ حرکات او را به دقت دنبال میکرد؛ دختره هم با اینکه در دل او را میخواست؛ اما در ظاهر خشک‌تر و سردتر شده بود؛ رفیق ما که عقیده داشت هیچ‌زنی در برابر او تاب‌ایستادگی ندارد؛ از این موضوع خیلی ناراحت شده بود؛ خودش خودش را می‌خورد؛ کم‌کم دچار شك و تردید شد؛ او این شك بر بدینی او افزود؛ بکلی سر بهوا شد؛ بدنبال مشتری افتاد که كلك دواخانه را كنده و هر چه زودتر مسافرت کند یکسال و یکسال و نیم از روزهای آشنائی با دختر می‌گذشت؛ دیگر خیال مسافرت تمام فکر و خیال او را مشغول کرده بود؛ دیگر

تسمیم نهائی خود را گرفته بود؛ کمتر از دختر حرف میزد؛ یکی از شبها با اتفاق چند نفر او رفقایش بمنزل دوستی دعوت داشت؛ نشنیدند و گفتند و خندیدند؛ عرق خوردند؛ بیعاری کردند؛ در ضمن رفقای او برای شوخی و مسخرگی بمنزل دخترهایی که آشنا بودند و با منزل هائی که می دانستند در آنجا دختر هست تلفن می کردند؛ از توی تلفن فحش می خوردند و بقیه هم می خندیدند؛ قربان صدقه می رفتند؛ مثلک می گفتند؛ رفیق مانا گهان بیاد دختره افتاد؛ دختره ارخوانوده تقریبا نروتمندی بود؛ سر و وضع خوبی داشت؛ منزل وسیعی داشتند؛ نمره تلفن او را پیدا کرده بود.

بفکرش افتاد که او هم برای دختره تلفن کند؛ با او حرف بزند، رنگش پرید و قلبش شروع بزدن کرد، بالاخره دفتر یادداشت را از جیبش در آورد و جلوش گذاشت شماره را پیدا کرد؛ گوشه را برداشت و نمره گرفت؛

- آلو- آلو کجاست آنجا؟ صدای ظریفی از پشت گوشی جواب داد- آلو با کی کار دارید آقا خوبه کیه می خواهید؟

دل رفیق ما بطیوش افتاد صدای دختر را شناخت؛ او تمام اهل خانه آنها را می شناخت بدون شك یقین کرد که این صدای دختر است؛ رنگش پرید و با چشمکی برقش می ماند که ساکت باشند ادامه داد- آلو- آلو شما کی هستی خانم؛

- ببخشید آقا با کی کار دارید کیه می خواهید؟

- باشما کار دارم؛ خیلی معذرت می خواهم اجازه می دهید دوسه دقیقه وقت شمارا بگیرم؟

- آقا با من چکار دارید؛ شما کی هستید، با کجا کار دارید؟

- خانم عرض کردم باشما کار دارم؛ چه عجله دارید که مرا بشناسید، البته مرا خواهید شناخت.

- آقا خواهش میکنم با خودتون را معرفی کنید یا بیجهت مزاحم مردم نشوید؛ من شمارا نمی شناسم، اصلا عوضی گرفته اید.

- نه خانم اختیار دارید؛ شماره تلفن شما در کتابچه من نوشته شده است من صدای شمارا میشناسم؛ من می خواهم باشما صحبت کنم؛ چطور عوضی گرفته ام؟

- آقا از این اداها در نیارید؛ خواهش مندم خودتونه معرفی کنید والا گوشه را زمین میگذارم.

- نه خانم؛ چشم اطاعت میکنم؛ الان خودم را معرفی میکنم ولی از شما خواهش میکنم گوشه را زمین نگذارید من کوچکترین قصد توهین و یا جسارتی ندارم و از آن جوان های هرزه و لوس هم نیستم؛ از این حیث کاملا خاطر جمع باشید.

دوسه ثانیه طرفین مکث کردند؛ رفقا دور او گرفتند و با توجه بچهره های آنها گوش می دادند؛ رفیق مادودستی گوشه تلفن را چسبیده و با التهاب نفس نفس میزد؛

- خوب بالاخره چه کاری با من دارید خواهش میکنم عجله کنید خوب نیست این وقت شب مزاحم مردم میشوید!

- خانم خیلی عذر می خواهم؛ خیلی ببخشید؛ می خواهم عرض کنم بی خود نگران

نباشید، صحبت‌های من جدی است هیچ قصد شوخی ندارم.

- آقا عجیب است مقصودتون چیه؛ جدی و شوخی کدومه؛ من باشما صحبتی ندارم
عجب مردمی پیدا میشن؛ چه از جون مردم میخواهید؟
رفیق ما باهول ترس و عجله بالحن التماس والجاح گفت:
- خانم بخدا حقیقت عرض میکنم اجازه بدهید؛ شما تصدیق خواهید کرد که حق
با منست؛ بیجهت عصبانی نشوید.

- آخر بالاخره که چیه تا کی من باید باشما حرف بزنم؛ چرا خودتونه معرفی نمیکنید
چرا مقصودتونه نمیگوئید؟

- چشم چشم خانم همین الساعه، اجازه بفرمائید، میخواهم عرض کنم که بنده از
طرف خودم حرف نمیزنم؛ من خودم هیچ منظوری ندارم...
دختره توی حرف دودید؛
- بسا الله پس از طرف کی حرف میزنید؛ من خودتان را نمیشناسم؛ نازه از طرف
یکی دیگر حرف میزنید؟

- بله خانم؛ هم من و هم او راهر دورا خواهید شنافت؛ شما او را خوب میشناسد؛
فقط عیبش اینست که شما عجله می کنید و بیجهت عصبانی میشوید؛ خانم اجازه
میفرمائید؛ مسئله جدی و خیلی هم جدی است همانطور که عرض کردم مقصود
ما جسارت و بزرگی و تلف کردن وقت شما نیست، فقط از شما خواهش میکنم که حوصله
داشته باشید،

قیافه اش اندکی باز شد؛ لبخندی زد؛ رفقا باشا که جاکلوی نزدیکنتر آمده بودند؛
دور او حلقه زده و باین مذاکرات گوش میدادند.

- آخه من چقدر باید اینجا بایستم و شما حرفی کنید؛ ما چرا ارا ازیت میکنید؛
خواهش میکنم مقصود تو نه بفرمائید و لا من گوش را زمین میگذارم.

- نه خانم استدعا میکنم؛ تمنی دارم همچو کاری نفرمائید دودقیقه بمن اجازه
بدهید. بله من از طرف کسی دیگر صحبت میکنم؛ ارجانب رفیق من خودم هیچ منظور
ندارم بعد تصدیق جواهر کرد که حرفهای من صحیح است.

- اما من از حرفهای شما هیچ سردر نمیآورم؛ من با کسی حرفی ندارم؛ کسی
را نمی شناسم؛ باز میفرمائید از جانب رفیق من؛ بسیار خوب بالاخره اسم خودتون را بگوئید؛
اسم رفیقتون را بگوئید،

- چشم خانم اسم من دکتر رزین است؛ اسم من برای شما چاه فایده دارد؛ اصلا من
هیچ کاره ام؛ من فقط از طرف رفیق من صحبت میکنم.

دکتر رزین بین روبروی رفیق ما نشست بود از شنیدن اسم خودش
از جا پرید؛ خواست حرفی بزند که رفیق ما با عجله دست را جلوی دهانش برد و او را
امر بسکوت کرد.

- بسیار خوب آقای دکتر چه از جان من میخواهید؛ رفیقتون کیه؛ خواهش میکنم زودتر
تموم کنید؛ تمنی میکنم مزاح من نشوید.

قسمت اخیر در مقاله آمده

قوانین مالیه و محاسبات عمومی و مطالعه بودجه از ابتدای مشروطیت تا حال

تالیف آقای دکتر شمس‌الدین جزائری استاد دانشکده حقوق
در ۴۶۵ صفحه شامل هفت فصل

در این نشریه مفید که مطالعه آن برای کلیه جوانان و دانشجویان علاقه‌مند از نظر داشتن اطلاعات عمومی اقتصادی و مالی ضروری است نوشته شده ابتداء افکار و عقاید متفکرین علم مالیه و اقتصاد، درباره تمرکز حکومتها از نظر تاریخی و توضیحات راجع بتأمین عواید عمومی «مالیات» را با زبانی بسیار ساده ذکر می‌نمایند و سپس فصولی را اختصاص به تشریح مسئله «بودجه» داده اند و در فصل مخصوص به تاریخچه قوانین مالی و اقتصادی مسائل مهمی مانند تأسیس بانک ملی ایران و شکستن قیمت پول در ایران و قانون ملی شدن صنعت نفت ذکر گردیده است *

نویسنده با انتشار جدول ضرایب مالیات بر درآمد کشورهای انگلستان و آمریکا نشان میدهد که در مالک مزبور نرخ وصول مالیات از درآمدها نسبتاً بزرگ و تا ۹۱٪ میرسد و نتیجه میگیرد که دولتهای مزبور با اعمال این سیستم مالی و اخذ مالیاتهای گزاف در عین رعایت معافیت حداقل توانسته‌اند حتی المقدور اختلافات موجود اقتصادی و طبقاتی را تعدیل نموده و سرمایه‌داری را از صورت کلاسیک قرن نوزدهم خارج کرده و با تعمیم مسئله بیمه‌های اجتماعی و تأمین احتیاجات طبقات پائین اوضاع اجتماعی را بهبود بخشند.

در صورتیکه سرمایه‌داران کشور ما در این راه نه تنها توجهی بکشورهای بزرگ سرمایه‌داری نظیر آمریکا و انگلستان ندارند بلکه در فرار از مشارکت در مخارج عمومی و عدم مسئولیت و اعمال فشار و تعدی طبقات پائین، روش کاملاً ظالمانه‌ای اتخاذ نموده‌اند و بوسیله نفوذ در دستگاههای مختلف کشور سعی میکنند تأمین کسری بودجه کشور از طریق مالیاتهای غیرمستقیم تأمین و بالنتیجه طبقات مصرف کننده پائین تحصیل شود.

بهر حال کتاب مزبور از نشریات کاملاً مفیدی است که مطالعه آن برای دانشجویان و سایر افراد علاقه‌مند ضروری بوده و موفقیت آقای دکتر جزائری در تالیف اینگونه آثار مفید آرزو میشود.

نشریه نبرد زندگی سالی ده شماره در نیمه اول هر ماه منتشر میشود

ناشر: رضا شایان

نشانی موقت دفتر مجله . تهران - شاهرضا خیابان رامسر

کوچه اول دست راست در روبرو

تلفن هیئت تحریریه ۳۵۳۴۹

اشتراک سالیانه برای داخله ۱۵۰ ریال خارجه ۵ دلار

تک شماره ۱۵ ریال

در این شماره:

صفحه	نام نویسنده	عنوان مقاله
روی جلد و ۸۱	-	مشکلات قرن ما : ناسیونالیسم یا سوسیالیسم ؟
۱	دانشجوی علوم اجتماعی	در غرب خبری نیست . سوسیالیسم و کمونیسم وجه مشترک دارند ؟
۱۴	پرفسور کول	سوسیالیسم دموکراتیک و کمونیسم . دنیای پرفسور کول . (جواب به مقاله اول)
۲۰	پرشراز نویسندگان حزب کارگران انگلیس	منظره سیاست سوسیالیستی در آسیا .
۲۵	دکتر لوهیا سوسیالیست هندی	اختراعی که در جنگ اخیر تحولی ایجاد کرد .
۳۸	مدنی	سوسیالیسم در انگلستان .
۴۰	از مجله دیسنت امریکائی	فرمان کوروش درباره آزادی یهود .
۴۴	یک سند تاریخی	رسم شاعری
۴۷	اسلام کاظمیه	ارزش سیاسی رهبران کمونیست
۵۱	پیر ریمرت	رقص های ملی و بالت در یوگسلاوی
۵۸	از مجلات هنری یوگسلاوی	جامعه سوسیالیست های ایران .
۶۲	-	اداره اجتماع امری است علمی
۶۳	مهندس ملک	کاتال سوئز
۷۵	یک سند تاریخی	نمونه هزیمتی مسالمت آمیز !
۷۸	-	نیروئی در مقابل دو قدرت *
۸۰ و پشت جلد	-	بله بران
۸۹	دکتر علی اصغر حاج سیدجوادی	کتاب قوانین مالی و محاسبات عمومی
۹۶	دکتر جزائری	تصاویر
	صفحه ۶۰ و مقابل صفحه ۵۸ و پشت جلد	

چاپ کیهان تلفن ۳۳۲۵۵



نیروئی درمقابل دو قدرت

فاشیسم و کمونیسم در افسانه قرن بیست ، دو قدرت غول‌آسای جسمانی و معنوی عصر ما هستند که قدرتها و سمبول های قرون گذشته خواهی نخواهی در مقابل آنها محو و نابود میشوند . اگر قدرتهائی که میراث قرن نوزده هستند با قدرت شوروی که نوزده قرن ماست دست بدست هم داده و قدرت غول‌آسای فاشیسم را شکست دادند ، اگر قدرت عظیم شوروی در مقابل رژیم‌های فئودال و با سرمایه داری خصوصی قرن نوزده همواره پیروز میشود ، اگر قدرت صنعتی مدرن امریکا در مقابل قدرت ایدئولوژیک و نیزبک شوروی مقاومت جدی احراز می کند ، اینها هیچکدام تعجب‌ناداره در يك کشور دور افتاده و کوچک و ضعیف و عقب مانده این جهان حاضر شخصیتی در مقابل دو قدرت عظیم ، یعنی بزرگترین قدرتهای جسمانی و معنوی جهان حاضر قدام می کند . بابکی از لحاظ فیزیکی و یادگیری از لحاظ فکری و اخلاقی سخت‌ترین برخورد را بینماید و زمین طوفان حوادث این قرن بیستمندانه سر بلند میکند (بقیه در صفحه ۸۰)

This object has been digitised and made available by The University of Manchester Library.

For further information and details about terms of use, see the Library's website -

www.manchester.ac.uk/library/copyright-and-licensing.

قابل توجه کاربران مجازی :

این سند توسط کتابخانه دانشگاه منچستر دیجیتال سازی و عرضه شده.

برای اطلاع بیشتر درباره شرایط استفاده از این منبع الکترونیک، لطفاً به لینک زیر مراجعه فرمایید:

<http://www.manchester.ac.uk/library/copyright-and-licensing>

بر اساس این مقررات، هر نو استفاده از این سند باید با ارجاع مناسبی به کتابخانه دانشگاه منچستر انجام بگیرد.